

THE UNIVERSITY OF CHICAGO LIBRARIES
BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1454.

'AMAL-I-SĀLIH

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUHAMMAD SĀLIH KAMBO. *Muhammad Salih Kambo*

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)



EDITED BY
GHULAM YAZDANI,

*Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabic Inscriptions.*

VOLUME I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1923.

عمل صالح

الموسوم به

شاه جهان نامه

تصنيف

محمّد صالح كنبو لاهوري

به تصحيح و تنقيح

غلام يزداني

فاطم محكمه آثار قديمه در ريلست حيدر آباد دكن
و ماهر كتابات السنه عربيّه و فارسيه در سركار هند

جلد اول

باهتمام ايشياتك سوسائيتي بنگال

در مطبع پبست ميشن طبع شد

THE
LIBRARY
OF
THE
ORIENTAL INSTITUTE

PK 65.93

.M9

v.1

Oriental Institute

عمل صالح

جلد اول

فهرست مضامین دیباچه مصحح

صفحه	عنوان
۱	تمهید
۲	احوال مصنف
۹	تاریخ نگارش کتاب
۱۰	ماخذ
۱۳	طرز انشاء
۱۵	نسخ قلمي کتاب
۱۸	علامات و مخففات

متن اصل نسخه

۱	تمهید
۶	ولادت شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن به سلطان خرم
۱۰	سلسله نسب

(ب)

صفحه	عنوان
۱۱	احوال نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
۱۴	ذکر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
۱۶	احوال نصیر الدین محمد همایون بادشاه
۱۸	بیان ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی
۲۵	ذکر شاهزاده عمر شیخ میرزا ...
۲۵	بیان سلطان ابو سعید میرزا ...
۲۶	احوال شاهزاده سلطان محمد میرزا ...
۲۷	ذکر شاهزاده میرزا میران شاه ...
۲۷	احوال امیر تیمور گورکان ...
۳۰	بیان تعلیم شاهزاده خرم ...
۳۳	ارتحال اکبر بادشاه و ذکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد
۳۷	رو گردان شدن خسرو از اطاعت جهانگیر بادشاه ...
...	بیان عنایات جهانگیر بادشاه در حق سلطان خرم و خواستگاری
۴۲	نواب ممتاز زمانی بنت یمین الدوله آصف خان ...
...	ذکر خواستگاری صبیح مظفر حسین میرزا بجهت شاه بلند اقبال
۴۶	خرم
...	نهضت جهانگیر بادشاه به میدگاه بلری و شمشیر انداختن
۵۰	بادشاهزاده خرم بر شیر ...
۵۳	زفاف شاه بلند اقبال به نواب ممتاز زمانی ...
۵۸	نهضت جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بصوب اجمیر ...
...	نهضت سلطان خرم به تسخیر ولایت رانا امر سنگه و روزی
۶۷	شدن فتح

(ج)

صفحه	عنوان
...	آغاز سال فہم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن
۷۹	نوروزی سلطان خرم در ولایت رانا ...
۸۰	ولادت جهان آرا بیگم المخاطب به بیگم صاحب ...
۸۱	تنگ شدن عرصه پیکار بر رانا بمساعی بادشاهزاده خرم ...
...	عفو طلبیدن رانا بوسیله شاه بلند اقبال و ذکر بعضی از مناسبات
۸۳	این مطلب
...	معادرت شاه بلند اقبال از مهم رانا و دریافت ملازمت جهانگیر
۹۰	بادشاه در اجمیر
۹۲	ولادت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ...
۹۶	ذکر پیدایش شاهزاده محمد شاه شجاع ...
۹۸	توجه شاه بلند اقبال به تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی
...	جشن نوروزی سال دوازدهم جلوس جهانگیری و انتظام یافتن صبیح
...	شاهنواز خان به سلک ازدواج شاه بلند اقبال و اطاعت نمودن
۱۰۳	و پیشکش فرستادن دنیا داران دکن ...
...	معادرت شاه بلند اقبال بعد از فتح دکن و یافتن خطاب
...	شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجنب سرپر شاهنشاهی برای
۱۰۸	جلوس آن بلند اقبال
...	توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاهجهان
۱۱۳	بعد از فتح دکن
۱۱۸	فتح قلعه کانگره بتدبیر شاه بلند اقبال ...
۱۲۴	ولادت سلطان اورنگ زیب

صفحه	عنوان
	وصول موکب سعادت بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن
۱۲۶	وزن مبارک شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال
۱۲۷	ارتحال والدۀ ماجدۀ شاه بلند اقبال
	توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بسیر کشمیر و ولادت شاهزاده
۱۲۹	امید بخش
۱۳۳	رفتن شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیر دکن
	وصول موکب شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن
	جشن وزن مبارک سال قمری سیمین و یافتن توفیق توبه از
۱۳۷	شراب مستکرات
	وسیلۀ انگیزختن عفر در طلب عفو و پذیرفتن پیشکش کلی
۱۵۵	و تسلیم محال متعلۀ بادشاهی
۱۶۰	ولادت ثریا بانو بیسکم
	رسیدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام مهم دکن به مندور و فرستادن
۱۶۵	عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخیر قندهار
	روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادۀ ملازمت جهانگیر
	بادشاه و شورش مزاج حضرت خلافت مرتبت ازین وجه
۱۶۹	و منجر شدن آخر کار بمکاربه
۱۸۶	ولادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رهناس
۱۹۶	پناه آوردن مهبت خان بدرگاه گیتی پناه
۲۰۲	ارتحال جهانگیر بادشاه
	مقابله سلطان شهریار به بادشاهزاده داور بخش مشهور به بولاقی
۲۰۹	و غلبه داور بخش

صفحه	عنوان
	رسیدن بفارسی در مقام جنیر و رسانیدن خبر رحلت حضرت
۲۱۳	جنت مکانی
	ورود موکب شاهجهانی بسرحد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از
۲۱۹	آستانبوس درگاه والا
۲۲۱	ورود شاه بلند اقبال بظاهر دارالخلافت اکبر آباد و نزول در باغ دهره ...
	انعقاد انجمن جلوس حضرت شاهجهان بادشاه غازی در دارالخلافت
۲۲۳	اکبر آباد
۲۳۲	حلیۀ مبارک
۲۴۱	بیان مصارف اوقات
۲۵۳	بناء تاریم شاهجهانی
۲۵۷	ذکر احکام و فرامین که بعد از جلوس نفاذ یافت
	نهرست اسامی آن سعادتمندان که در رکاب ظفر انتساب از مبادی
۲۶۳	ایام فقرت تا هنگام جلوس حاضر بودند
	تفصیل برخی از عنایات که در عفوآن جلوس نسبت بامرای
۲۶۵	حضور بظهور آمده
	بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس به
۲۷۰	نگهبانی صوبجات اشتغال داشتند
	استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت به ملازمت اشرف و کامکاری
۲۷۵	پذیرفتن آصف خان در رکاب سعادت شاهزادگان
۲۸۲	جشن نوروز سال اول جلوس مبارک
	در آمد شهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی
۲۸۸	درین ماه

عنوان	صفحه
انتقال شاهزاده لطف الله	۲۸۹
ترک تاز نذر محمد خان والي بلخ بحوالي کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و ذکر احوال او و برادرش امام قلي خان والي توران	۲۹۲
اساس نهادن ايوان چهل ستون در صحن خاص و عام	۳۱۰
افتتاح مراسلت بدین درگاه از طرف ساير ملوک خصوص امام قلي خان	۳۱۳
نقل نامه به امام قلي خان والي توران	۳۱۵
توجه شهنشاہ کشور کشا بصوب میدگاه باري و تعيين پذيرفتن امرای نامدار بر ججهار بنديله	۳۱۸
ذکر انزول اجلال به قصبه گواليار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانيان و فيصل یافتن مهم ججهار سنگه	۳۲۳
آغاز دويمين سال جلوس حضرت ظل سبحاني	۳۳۰
رسیدن بحري بيگ برسم رسالت از جانب شاه عباس	۳۳۳
شرح احوال خان جهان لودي و رد یافتن او از قبله اقبال	۳۴۴
نقل نامه حضرت سليمان مقامي به شاه صفي دارای ايران	۳۵۷
بيان محو آثار و رسوم بدعت که درميان طوايف افغانان سرحد کابل شيوع یافته بود	۳۶۳
نهضت آنحضرت به نفس نفيس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن	۳۶۵
آغاز سال سوم از جلوس	۳۷۰

عنوان	صفحه
اشتعال یافتن فائز شورش افغانه تيراه و بنگش به شوارت کمال الدين زوهيله و انطفاء آن به سعي دولتخواهان آن صوبه	۳۷۷
تفويض سرداري کل بدستور اعظم آصف خان و روانه شدن او به بالا گهآت در مرتبه اول	۳۸۳
نوميد شدن خانجهان و دريا خان و رفتن بسوی مالوه	۳۹۸
کشته شدن دريا خان بدست اوليائي دولت	۴۰۱
فتح قلعه دهارور	۴۰۹
بيان شدت قحط و غلا و طاعون و وبا	۴۱۷
آغاز چارمين سال از جلوس مبارک	۴۲۶
ذکر فتوحات که بحسن سعي قليچ خان در اله آباد روی نمود	۴۲۹
بيان کشايش قلعه قندهار دکن	۴۳۶
رحلت نواب قدسي القاب ممتاز الزماني به رياض رضوان	۴۴۵
ارسال آصف خان به بالا گهآت بار دوم	۴۵۹
خصوصيات احوال موکب اقبال که بيلا گهآت ارسال یافت	۴۶۴
آغاز سال پنجم از جلوس ميمنت مانوس	۴۷۵
معاودت موکب سعادت قرين فتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آباد	۴۸۲
بيان فتح هوگلي بنذر بحسن سعي بهادر کنبو مدار عليه قاسم خان کشايش پذيرفتن قلعه کالنه	۵۰۵
خواستگاري صبيه سلطان پرويز برای بادشاهزاده دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق	۵۱۰
انتظام یافتن کریمه بادشاهزاده پرويز در سلک ازدواج سلطان دارا شکوه	۵۲۲

صفحه	عنوان
	ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد خان والی
	بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب و قاص حاجی
۵۳۵	ایلچی خود فرستاده
	انعقاد انجمن عقد ازدواج میان شاهزاده محمد شجاع و کریمه
۵۳۶	سلسله صغیه صفویه
	احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع
۵۴۳	پذیرفته بود
۵۴۶	آغاز سال ششم از جلوس مبارک
۵۵۰	مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بجانب ایران ...
	حمله آوردن زندی پیل بر بادشاهزاده اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن
۵۵۴	بادشاهزاده و برجه زدن در پیشانی آن پرخاش گر ...
	بیان چگونگی فتح حصار دولت آباد به حسن سعی مهبت خان
۵۶۴	و دیگر اولیای دولت
۶۱۴	توجه بادشاهزاده شاه شجاع بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن
۶۲۲	افتصاب پذیرفتن رایات موکب منصور بصوب پنجاب ...

BIBLIOTHECA INDICA:

A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1331.

'AMAL-I-SĀLIH OR SHĀH JAHĀN NĀMĀH. OF MUHAMMAD SĀLIH KAMBU.



EDITED BY

G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.,

Professor of Arabic and Persian, Government College, Rajshahi.

FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,
1912.

Nyāyavārtika, Fasc. 2-6 @ /10/ each	...	Rs. 8	2
Nityāśārapaddhati, Fasc. 1-7 @ /10/ each	...	4	6
Nityāśārapaddhati, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-3 @ /10/ each	...	Rs. 6	14
Nyāyabinduṭīkā, Fasc. 1 @ /10/ each	...	0	10
*Nyāya Kusumājñāli Prakāśana, Vol. II, Fasc. 1-3 @ /10/ each	...	1	14
Nyāyasāra	...	2	0
Padumāvatī, Fasc. 1-6 @ 2/ each	...	12	0
Prākṛita-Pāṇḍalāṁ, Fasc. 1-7 @ /10/ each	...	4	6
Prākṛita Lakṣaṇam, Fasc. 1 @ /1/8 each	...	1	8
Parīṣara Smṛti, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1-6 @ /10/ each	...	12	8
Parīṣara, Institutes of (English) @ 1/- each	...	1	0
Parīksamukha Sūtram	...	1	0
Prabandhacintāmaṇi (English) Fasc. 1-3 @ 1/4/ each	...	3	12
Rasarnavam, Fasc. 1-3	...	3	12
Revisiddhanta Manjari, Fasc. 1	...	0	10
Saddarsana-Samuccaya, Fasc. 1-2 @ /10/ each	...	1	4
Samaraṅga Kāha, Fasc. 1-4, @ /10/ each	...	2	8
Sāpikha Sūtra Vṛtti, Fasc. 1-4 @ /10/ each	...	2	8
Ditto (English) Fasc. 1-3 @ 1/- each	...	3	0
Six Buddhist Nyaya Tracts	...	0	10
Śrāddha Kriyā Kaṁmudī, Fasc. 1-6 @ /10/ each	...	3	12
Śuṅgata Saṁhitā, (Eng.) Fasc. 1 @ 1/- each	...	1	0
Suddhī Kaṁmudī, Fasc. 1-4 @ /10/ each	...	2	8
Sundaranandam Kāvyaṁ	...	1	0
Suryya Siddhanta, Fasc. 1-2 @ 1-4 each	...	2	8
Syainika Sastra	...	1	0
*Taittiriya Brahmana, Fasc., 11-25 @ /10/ each	...	9	8
*Taittiriya Saṁhitā, Fasc. 27-45 @ /10/ each	...	11	14
*Tāṇḍya Brāhmaṇa, Fasc. 10-19 @ /10/ each	...	6	4
Tantra Vārtika (English) Fasc. 1-10 @ 1/4	...	12	3
Tattva Cintāmaṇi, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-10; Vol. III, Fasc. 1-2; Vol. IV, Fasc. 1; Vol. V, Fasc. 1-5; Part IV, Vol. II, Fasc. 1-12 @ /10/ each	...	24	8
Tattva Cintāmaṇi Didhiti Vivṛiti, Vol. I, Fasc. 1-4; Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each	...	3	2
Tattva Cintāmaṇi Didhiti Prakāśa, Fasc. 1-4, @ /10/ each	...	2	8
Tattvārthadhigama Sūtram, Fasc. 1-3 @ /10/	...	1	14
Tirthacintāmaṇi, Fasc. 1-3, @ /10/ each	...	1	14
Trikāṇḍa-Māṇḍana, Fasc. 1-3 @ /10/	...	1	14
Tulsi Satsai, Fasc. 1-5 @ /10/	...	3	2
*Upamita-bhava-prapañca-kathā, Fasc. 1-2, 5-13 @ /10/ each	...	6	14
Uvāsagadaśo, (Text and English) Fasc. 1-6 @ 1/-	...	6	0
Vallāla Carita, Fasc. 1 @ /10/	...	0	10
Vara Kriyā Kaṁmudī, Fasc. 1-6 @ /10/	...	3	12
*Vāya Purāṇa, Vol. I, Fasc. 3-6; Vol. II, Fasc. 1-7, @ /10/ each	...	6	14
Vidhāna Pārijāta, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1 @ /10/	...	6	10
Ditto Vol. II, Fasc. 2-4, @ 1/4	...	3	12
Vivādaratnākara, Fasc. 1-7 @ /10/ each	...	4	6
Vṛhat Svayambhū Purāṇa, Fasc. 1-6 @ /10/	...	3	12
Yogasāstra, Fasc. 1-3	...	3	12

Tibetan Series.

Amrakosah	...	2	0
Banddhastotra-saṅgraha, Vol. I	...	2	0
A Lower Ladakhi version of Kesarsaga, Fasc. 1-4, @ 1/- each	...	4	0
Nyayabinda of Dharmakīrti, Fasc. 1	...	1	0
Pag-Sam S'hi Tin, Fasc. 1-4 @ 1/- each	...	4	0
Rtogs brjod dpag khkhi S'hi (Tib. & Sans. Avadāna Kalpalatā) Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9 @ 1/- each	...	18	0
Sher-Phyin, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-3; Vol. III, Fasc. 1-6 @ 1/ each	...	14	0

Arabic and Persian Series.

Al-Muqaddasi (English) Vol. I, Fasc. 1-4 @ 1/-	...	4	0
Ain-i-Akbarī, Fasc. 1-22 @ 1/8/ each	...	33	0
Ditto (English) Vol. I, Fasc. 1-7, Vol. II, Fasc. 1-5, Vol. III, Fasc. 1-5, Index to Vol. II, @ 2/- each	...	36	0
Akbarnāmah, with Index, Fasc. 1-37 @ 1/8/ each	...	55	8
Akbarnāmah, English Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-7; Vol. III, Fasc. 1-2, @ 1/4/ each	...	21	4
Arabic Bibliography, by Dr. A Sprenger @ /10/	...	0	10
Conquest of Syria, Fasc. 1-9 @ /10/ each	...	6	10
Catalogue of Arabic Books and Manuscripts 1-2 @ 1/- each	...	2	0

* The other Fasciculi of these works are out of stock, and complete copies cannot be supplied.

LIST OF BOOKS FOR SALE AT THE LIBRARY OF THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

NO. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

Mr. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.
AND Mr. OTTO HARRASSOWITZ, Bookseller, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaitachintā Kanatubha, Fasc. 1-3 @ /10/ each	Rs. 1	14
Āitarīya Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1-3 @ /10/ each	14	6
Āitareyaalocana	2	0
Amarakośa, Fasc. I	2	0
* Ānand Bhāṣya, Fasc. 2-5 @ /10/ each	2	8
Anumana Dīdhiti Prasārini, Fasc. I, @ /10/	0	10
Aṣṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ /10/ each	8	12
Ātmataṭtvavivēka, Fasc. I	0	10
Aṣṭavaiyākya, Fasc. 1-5 @ /10/ each	3	2
Avadāna Kalpalatā, (Sansk. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-9. Vol. II, Fasc. 1-9 @ /1/ each	18	0
Bālam Bhaṭṭi, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. I, @ /10/ each	1	14
Baudhāyana Śrauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-4 @ /10/ each	4	6
Bhāṭṭa Dipikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. I, @ /10/ each	4	6
Bandhasatrasaṅgraha	2	0
Bṛhaddevatā, Fasc. 1-4 @ /10/ each	2	8
Bṛhadharma Parāṇa, Fasc. 1-6 @ /10/ each	3	12
Bodhicaryāvatāra of Cāntideva, Fasc. 1-5 @ /10/ each	3	2
Āri Cāntideva Chūritā, Fasc. 1-3	1	14
Ātadāṣaṇi, Fasc. 1-2 @ /10/ each	1	4
Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each	8	0
* Ātapatya Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ /10/ each	14	6
Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4/ each	3	2
Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ /10/	3	2
Ātasaṁskṛikā-prajñāpāramitā, Part I, Fasc. 1-16 @ /10/ each	10	0
* Ātaturvarga Chintāmaṇi, Vol. II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ /10/ each	36	14
Ditto Vol. IV, Fasc. 7-8, @ 1/4/ each	2	8
Ditto Vol. IV, Fasc. 9-10 @ /10/	1	4
Ālokavartika, (English), Fasc. 1-7 @ 1/4/ each	8	12
* Ānanta Sūtra of Ānandāyana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ /10/ each	10	0
Āri Bhāṣyam, Fasc. 1-3 @ /10/ each	1	14
Dāna Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-2 @ /10/ each	1	4
Gadadhara Paddhati Kālasāra, Vol. I, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Ditto Āśārasāra, Vol. II, Fasc. 1-4	3	2
Gobhiliya Gṛhya Sūtra, Vol. I, @ /10/ each	3	2
Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each	2	8
Ditto (Appendix) Gobhila Parīṣista	2	0
Ditto Gṛhya Saṅgraha	0	10
Haralata	1	14
Karmapradīp, Fasc. 1	1	4
Kāla Vīveka, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Kātantra, Fasc. 1-6 @ /12/ each	4	8
Kathā Sarit Sāgara, (English) Fasc. 1-14 @ 1/4/ each	17	8
Kurma Purāṇa, Fasc. 1-9 @ /10/ each	5	10
Kirāṇavālī, Fasc. I, @ /10/	0	10
Madana Pārijāta, Fasc. 1-11 @ /10/ each	6	14
Mahā-bhāṣya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ /10/ each	19	6
Ditto Vol. IV, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each	2	8
Manuṭikā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ /10/ each	1	14
Mārkaṇḍeya Purāṇa, (English) Fasc. 1-9 @ 1/- each	9	0
* Mīmāṃsā Darśana, Fasc. 10-19 @ /10/ each	6	4
Mordhaśodha Vyākaraṇa, Fasc. 1-2, @ /10/ each	1	4
Mūlaka, (2nd edition) Vol. I, Fasc. I @ Rs. 1-4	1	4

Catalogue of the Persian Books and Manuscripts in the Library of the Asiatic Society of Bengal, Fasc. 1-3 @ 1/- each	Rs. 3	0
Dictionary of Arabic Technical Terms, and Appendix Fasc. 1-21 @ 1/8/ each	31	8
Faras Nama, Fasc. 2	1	0
Farrang-i-Rashidi, Fasc. 1-14 @ 1/8/ each	21	0
Fibriṣṭ-i-Tusi, or Tusi's List of Shy'ah Books, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Hadiqat-ul-Haqiqat, (Text & Eng.)	3	8
History of Gujarat	1	0
Haft Asmān, History of the Persian Masnawi, Fasc. 1 @ /12/ each	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. 1-6 @ 1/4/ each	7	2
Iqānamah-i-Jahāngiri, Fasc. 1-3 @ /10/ each	1	14
Īshāh, with Supplement, 51 Fasc. @ 1/- each	51	0
Ma'shir-i-Rahimi, Part I, Fasc. 1-2 @ 2/ each	4	0
Ma'shir-ul-Umarā, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9; Vol. III, 1-10; Index to Vol. I, Fasc. 10-11; Index to Vol. II, Fasc. 10-12; Index to Vol. III, Fasc. 11-12 @ /1/ each	35	8
Ditto (Eng.) Vol. I, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each	2	0
Murhamu 'L-Ilali 'L-Ma'Dila, Fasc. 1-2	2	0
Muntakhabat-Tawarikh, Fasc. 1-15 @ 10/ each	9	0
Ditto (English), Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 and 8 Indexes; Vol. III, Fasc. 1 @ 1/- each	18	1
Muntakhabat-Lubāb, Fasc. 1-19 @ /10/ each	11	14
Ditto Part 3, Fasc. 1-2 @ 1/- each	2	0
Nukhbāt-i-Fikr, Fasc. 1	0	10
Nizāmī's Khiradnāmah-i-Iskandari, Fasc. 1-2 @ /12/ each	1	8
Persian and Turki Divans of Bayran Khan, Khan Khanan	1	0
Qawānuṣ-Sayyad of Khudā Yar Khan 'Abbasi, edited in the original Persian with English notes by Lieut.-Col. D. C. Phillott	5	0
Riyāza-s-Salātīn, Fasc. 1-5 @ /10/ each	3	2
Ditto (English) Fasc. 1-5 @ 1/-	5	0
Tadhkirat-i-Khusrawi	1	0
Tadhkirat-i-Nasiri (English), Fasc. 1-14 @ 1/- each	14	0
Ditto Index	1	0
Tarikh-i-Firuz Shāhi of Ziyān-d-din Barni, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	8
Tarikh-i-Firuzshāhi, of Shams-i-Sirāj Aif, Fasc. 1-6 @ /10/ each	3	12
Ten Ancient Arabic Poems, Fasc. 1-2 @ 1/8/ each	3	0
The Mabani 'L-Lughat: A Grammar of the Turki Language in Persian	1	8
Tuzuk-i-Jahāngiri (Eng.) Fasc. 1 @ 1/-	1	0
Wis o Rāmīn, Fasc. 1-5 @ /10/ each	3	2
Zafarnāmah, Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-8 @ /10/ each	10	10

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vols. XIX and XX @ 10/- each ... 20 0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1904 @ 8/ per No.
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (8), 1876 (8), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.
- N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each Volume.
4. Journal and Proceedings, 1875, 1905, to date (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock), @ 1/8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.
5. Memoirs, 1905, to date. Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1888 ... 3 0
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 ... 5 0
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera, Parts I-III, with 3 coloured Plates, 4to, @ 6/- each ... 18 0
9. Kaqirāqābdāmīya, Parts I and II @ 1/8/ ... 3 0
10. Persian Translation of Hajji Baba of Isfahan, by Hajji Shaikh Ahmad-i-Kirmasi, and edited with notes by Major D. C. Phillott. ... 10 0

Notice of Sanskrit Manuscripts, Fasc. 1-35 @ 1/- each ... 35 0
Nepalese Buddhist Sanskrit Literature, by Dr. R. L. Mitra ... 5 0

N.B.—All Orders, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasurer Asiatic Society," only.

Books are supplied by V.P.P.

31-10-11.

عمل صالح

الموسوم به

شاهجہان نامہ

تصنیف

محمد صالح کنہو

بتصغیر

مولوی غلام یزدانی صاحب ایم . اے .

ایم . آر . اے . ایس . (لندن)

پروفیسر عربی و فارسی گورنمنٹ کالج راجشاہی

الجزء الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمه آثار قدیمه سرکار هند موظف تحقیق السنه عربیه و فارسیه بودم - روزی اشاره عالی جناب فضیلت مآب جان هیوروت مارشل صاحب سی - آئی - اے دیرکنور جنرل محکمه موصوفه بدین معنی رفت - که اگر کذاب عمل صالح که کاملترین تاریخ عهد حضرت شاهجهان بادشاه غازی از تصنیف محمد صالح کذب است بتصحیح و تحشی این بنده ریور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا که باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه کتابیکه بر جمله احوال عهدش از ولادت تا وفات محتوی و جامع باشد جزین نامه فامی نیست - و شهرت و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستی اقیان حاصل شده احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اکثر تواریخ معتبره متأخرین حواله باین کتاب رفته است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود که هر همت بر اتمام این کار دستم و از ایشیاٹک سوسائیتی بفکاله استفسار نمودم که اگر ایشان بسلسله بلیوٹھیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخه بدیعه می توانند شد - آن جماعه افاضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا همیشه سرگرم کاراند - تحریک من بنده را برغبتی تمام قبول نموده فرمودند که متن را بترجمه مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و ترویج کلام

(۳)

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مذرج است -
 پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که
 در باب بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری در جرنل روائل ایشیاناک سوسائیتی
 (جلد سوم سلسله جدید) رقم یافته *

" نسخه جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع بیلوئیکا اندیکا مستعمل
 شده بهترین نسخه قلمی است که بفنظم آمده - از قلم محمد صالح آقبو (۱)
 مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان
 بادشاه دارد " *

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیب و روایات غریبه بر السده مردم
 جاری است - چنانچه در میان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی صید النسب
 بزنی کناسی مقامل شود - اولاد کذب (کم بو) باشد - گویا بوی کناسی از آمیزش
 صادرات کم شده - یا خوشبوی صادرات از آمیزاج کناسی کم گردیده - جماعتی دیگر
 می گویند - که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند -
 باین معنی که بوی شان در میان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ
 است و رزائی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین - مادری مولانا شیخ عبدالحق
 محدث دهلوی که باز جد مادری راقم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفین
 می نویسد - که در لفظ کذب و او نسبت است منسوب به کذب چون و او مذکور و کذب
 شهرت نزد غریب - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت پرست آن
 لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کتباة بالضم نام دریای است در شمال سورقند -
 و آبادیها که بر کنار آن دریا واقع شده بهین اسم موسوم شد - چنانکه جهام نام
 دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی صادرات و شمع از
 عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان
 رو نهادند - این لقب را همواره خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قریفه
 این شعر نیز

(۲)

فارسی مزنی و منفی و به مقاصد و مطالب محلی و مطربی باشد صورت
 انظام دهم - الحمد لله که امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیه ناظرین
 شود - آهی حسن سعی قبول کناد *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسد - و در فاتحه
 عمل صالح نیز چیزی که " کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده " چیزی
 درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف
 بهار دانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمنیر که در خاتمه کتاب درج
 است انموفجی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود - که مواد
 و منشأش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بربر تربیت
 شیخ عنایت الله ماده - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند
 ده ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با
 میسر محمد صالح خوشنویس (۱) پسر میر عبد الله مشکین قلم که بفارسی
 کشفی تخصص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

" درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است
 ده خود را باین نام در کتاب خود بزمرد خوشنویسان نوشته " (۲) *

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۴۱۴ و ۴۰۵ و ۴۰۵
 ۴۷۹ - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری جلد دوم - طبع بیلوئیکا اندیکا
 (۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۲۳ *

[بقیده حاشیه صفحه ۳]

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گهري

یکی افغان دوم گندو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم در میان مردم مشهور است این امر واضح میگردد که کثیر مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و صفاتی - و از تحقیق جداول مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می شود که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضائق پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و آنرا که در صوبجات متعدده آباد اند - در آن اضلاع مستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می شود - که گندو مثل هندو اسم نسبت ست محسوب نه کتب *

نکته لطیفه اینکه منور در دهم شاسترخورد (باب دهم - اشلوک ۴ و ۴۴) ذکر بعضی فرقه های کهنتری میکند - و فرقه که سلسله ترتیب چهارم بیت افتاده کمبوج است - و عجیب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم گندو که به مذهب منور تعلق دارد بالکلیه کهنتری است - در باب اسقاط حرف جیم می قواجم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه سکرت سند گرفته وطن مالوف طایفه کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده اند - که وادی گلگت را از باغ جدا می سازد و تا بیت می رسد - چنانچه گونرمن در جرنل راول ایشیاٹک سوسائیتی (بابت جرنالی سند ۱۹۱۲ ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بهان می کند - و گوید که لغت شان به سکرت و ایرانی آمیزش داشت - موسیر فاوچر بنابر روایات ملک نیپال ثبت را کمبوج دیس می پندارد - و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمپرا در برهت سمهتا (باب چهارم - آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کند - غالباً بذای قولش این است - که کمبوج در دهم شاستر منورهري و شا و مذاقا اشوکا (شماره ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخر الذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند - وراهمپرا طایفه کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

من بنده برای تحقیق نسخه مذکوره را خود بامعان نظر در کتابخانه ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله ملاحظه نمودم - و یافتیم که در آخر کتاب نام کاتب فقط " محمد صالح الکاتب " درج است - اکنون بفهم نمی آید که کرنیل دیس بر چه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنبو قرار داده است - از مطالعه کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود - که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبد الله مسکین رقم است - زیرا که در سند حرار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانه معلی از تعمیر رشیدای خوشنویس باو مفوض شده بود -

[بقیده حاشیه صفحه ۳]

تفصیل جداول مردم شماری

(کنبو) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلعاط مذهب

۶۳۱۲۸	=	هندو
۴۳۸۸۹	=	سکیم
۷۶۵۵۶	=	مسلمان
۱۸۳۵۷۳		

تقسیم بلعاط صوبجات

۱۷۴۰۹۸	=	پنجاب
۳۶	=	راوچستان
۲	=	کشمیر
۹۴۳۲	=	صوبجات متعدده
۵	=	جزائر اندمان
۱۸۳۵۷۳		

* [ملاحظه کنید مردم شماری عدد سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جداول) مؤلفه ایچ - ایچ - زلی - رای - اے - گیت] *

و ممکن که باین حیثیت فقل کذب هم برای کتابخانه شاهي می کرد -
یا میر محمد صالح^(۱) برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر
موصوفش بجای او بعددست فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه
را حسب ایمانی حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف
الروایات هم زاف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه
عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر
حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش
را در هر جا با لقب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن
جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است -
مورخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف
بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در محارره فرسی
خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زاف
یکسان می باشد *

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروچه
کتابخانه معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه
درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی پست سوار
سرافراز بود - و میر صالح داروچه که بظاه بمنصب پانصدی صد سوار - میر محمد صالح
فرمان نویس و محمد صالح کتب را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیرا که
اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت
و باز دو بار به بهار شرح و بسط رقم شده است بالصور در عمل صالح نگارش یافتی -
علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بیادشادنامه عبد الحمید درج است
در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

میگرفتند که محمد صالح در دفتر معلی شاهي سلسله ملازمت داشت -
و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن^(۱) هم تالیف طبع و قلم
اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکتیب
بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات
اکره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه
معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کتب را که در اوراق
منقشه صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد -
اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پیرشان را
در سنه هزار و هفتاد و سه هجری ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد -
درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر
زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال
مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹
می نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود -
صاحب تحقیقات چشتی^(۲) وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان
می کند - و گوید که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت
لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات
شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است -
درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

(۱) این کتاب مدوز چاپ نشده است - نسخه قلمیش که بنظر رسیده ملک
مولوی محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات متحده
است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتی که در اختتام نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل می شود بظهور می رسد - که رشته حیات مصنف تا سنه یازده مد و بیست هجری منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من تصنیف جامع الکمال صوری و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بناریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

درین عبارت جمله سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر مفکشف نمی گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنا بر روایات مقامی نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر نه قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور مرز و هذیان - قدری تامل است - زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است - قولش در مقابله عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور واقعی ندارد - و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است - نگارش عبارت نسخه لاهور بر سهو کاتب محضول می توان شد *

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کرده مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون مرچی دروازه به لب سه راه واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سنگی محمد صالح معاذی این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

بانی این مسجد زیبا بنده آل محمد صالح است
سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار ندبها از نظم و نثر و آیه های قرانی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعمت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبه نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید *

نقل کتبه نشر

بعسنی سعید ندوی آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری صوت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبره ده از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون مرچی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کتبه والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - "در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراخ کلی یافته سر زلفت باوج سپهر مینا برافراختم" - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتبات واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیم غفایت الله می نویسد *

” آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بقرینیت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سخنم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظریض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنجم سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خاک برین گشت “ *

ازین عبارت واضح است که کتاب قاسمه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه قاسمه هزار و هشتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض الهی تاریخ اتمامش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرامی عالم بالا شد - مصنف احوال سفین ما بعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برفراز ماند *

ماخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسله نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعضی این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی

اکبر بادشاه که نتیجه قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - منابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی که در فن انشای طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که بر احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است - و قلمه که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از نظر اشرف گذرانید - محمد صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانی ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود - حاضران موقف اعلیٰ بعرض رسانیدند - که منشی بی بدل ملا عبد الحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوة اهل سخن بهره تمام اندوخته - اکنون دل رمیده را از اغلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارتباط فلان و بهمان وا پرداخته در معموره پند بزاویه تفهائی و پیغوله بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هرآینه این قالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم ” احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه “ مشهور است - و نزد بعضی به معتمد خان مصنف اقبالنامه جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سباق عبارت ممل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

دوربین صواب گزین مرکز است نگاشته شود (۱۱) - بادشاه علم دوست بمعبد
استماع این امر فرمادی در طلب ملا عبد الحمید بنظام پهنه فرستاد - و چون
او بدرگاه والا آمده بسعدت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه
از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور
بخدمت جمع وقایع سرافرازی یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال
عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز
استاد فاضلش را به تدبیر آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه
باوجود عذوبت الفاظ و رنگینی بیان هیچ جا پا از جاده متانت بیرون
نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از
دست نداده - این نامه گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول
بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و جمله تاریخ نویسان
آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب
زله ربای نموده *

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبد الحمید بوجه
کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به
محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود تفویض یافت -
محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز
و روش بادشاهنامه عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب استنادش را
مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بدوین آمد یکن
که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامه عبد الحمید لاموری جلد اول - حصه اول -

صفحه ۱۰۰ *

چون درین تاریخ ذمهها بواسطه مبالغه در استعارات و تشبیهات
و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد
و ادراک مطالب باز می ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خاصی
سرافراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را
کسوت نو پوشانیده بمناظر عبارات سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد -
چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور
شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص
نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح
کتابش را می نوشت - بظاهر آن بوثق نمی توانیم گفت که مصنف
عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده *

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم
در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه
مشمول است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ
عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی
از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح
بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده
کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ
نامه‌های آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل
الذیل می آید - که باالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت
الفاظ که آنرا قدر دانان این طرز آمد طبیعت می گفتند در مطالب

مبالغه پیدا می کند - و مورد استعارات و تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عیان بعنان می رود - و هیچ جا شوخی بر ممانعت غالب نیامده - قاعده چون پستان نامهای فارس بظرف شیخ موصوف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دانش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متذفر ساخت - چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بکشف کرده و ساده نویسی را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معنی و جودت لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسبانی ربط و پیوستگی ترکیب در کلام متفاوت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید *

بیت *

بس کارنامه ایست که آمد بروی کار

حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابوالبرکات مفیز و شیخ عفايت الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامی و عبارت آرائی او را به میراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب انشا و پردازش عبد الحمید از بادشاه وقت فروغ فدرانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زیفت می دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارت بادشاهنامه را حاصل است - قاعده در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دایره فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمی کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه (۱) است و چهار در کتاب خانه اندیا آفس (۲) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیائیک سوسائیتی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاہور - و دیگر یک ملکیت منشی عبد الرحیم سائن محله نئی بسنی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۱) [نسخه ایشیائیک سوسائیتی بنگاله شماره ۲۵۲۲] این نسخه را

شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهابت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقل دریست سال قدامت

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه متحف برطانیه مولفه چارلس ریو -

جلد اول - صفحه ۲۶۳ ، ۲۶۴ - شماره ۲۶۲۲۱ ، ۲۰۷۳۵ - و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه اندیا آفس مولفه هارمن اینلهی -

صفحه ۱۲۸ - شماره ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ *

دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط ندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامه عبد الحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیامده می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده - من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اعلی مرتب قرار داده ام - و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده *

(۲) [نسخه ایشیاتک سوسائیتی بنگاله شماره ۴۳۳۳] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسمی منصفداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخه ایشیاتک سوسائیتی بنگاله شماره ۴۳۳۳] این نسخه هم ناقص است و احوال ده ساله عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می دارد - در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست منصفداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می شود - این نسخه را هدیه سکھ رام که در عهد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سرافراز بود - در سنه یکهزار و صد

و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بهوکنی مل کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد *

(۴) [نسخه پبلک لائبریری لاهور ج ۱۱] این نسخه قدیم ترین و بهترین نسخه عمل صالح است که بنظرم رسیده - در سنه یکهزار و صد و بیست هجری بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا پاک است - تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۷۶۶ ورق ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع می شود - "آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آنصاحب شریعت" اله *

(۵) [نسخه منشی عبد الرحیم ساکن نئی بستی آگره] این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد *

در محله چوڑی والی بدارالسلطنه دهلی
در هزدهم ماه جون سنه هزار و نه صد و یازده میلادی
بنگارش آمد
غلام یزدانی

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سهو آکنده است *

علامات و مخففات

ع	عوض
ز	زائد
ن	ناقص
غ	علط

ش (۱)	نسخه ایشیا تک سوسائیتی بنگاله شماره	دی ۴۵۱
ش (۲)	ایضاً ایضاً شماره	دی ۴۵۴
ش (۳)	ایضاً ایضاً شماره	دی ۴۵۷
ل	نسخه پبلک لائبریری لاهور	۴۴
الف	نسخه منشی عبد الرحیم ساکن نئی دہلی آگرہ	

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خفده ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای
گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت
والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور امفیا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بر لوحه ایجاد و تکوین کشیده
از فروغ صورت تمام معنی او که سفیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش
و بیفش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند
ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بذور لقای ازهر آن
مظهر مومود آرایش تازه و نگارخانه صنع را از پرتو ظهور باسط انوار آن
آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغله کبریائی جلال
و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزینت آنحضرت در جمیع
مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید
اعجاز و بدایع بیان هر کافه انس و جان آشکار نموده صیت و نعمت قدر دین
متیفش بلند گرامی گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیع آیات
قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تفویر هدایت و توضیح درایت آن مهر
سپهر اصطفی در نظرها جاوید ساخته عالمی را از قیه ضلالت بسر منزل اهتدا
رسانید - و بر طبق اراده ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم
امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی ملک و ملل و زمام
سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلاطین معدلت آئین باز گذاشت -
و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده
میزان استقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است به کف
کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا مفردان خلافت مرتبت
ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی^۱ [خدیر گیهان] خدای
سرور افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان
بادشاه غازی را مصدر اکل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
امداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است سزاوار
تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی
و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزینت داد •
چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
ربانی بر سرکار تمهید مبنای ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس
اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بروجه
احسن درست نشسته خارستان گیتی از گل صلح کل گلستان گشت -
و بر مقتضیات اراده کامله فعال لما یرید بروفق خواهش از قوه به فعل
آمده عجز سالخورد دهر جمال جوانی از سر گرفت - نخست امری که
اران سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرائض دین حضرت سید المرسلین است -
که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن مئاب و معائب
اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکه اخلاق و آداب الهی
که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را
به حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراست -

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت
و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای
و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام
و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء
غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد ذنعم مثل الوان اطعمه و اشریه
لذیذ و البسمة فاخره و فرشها و بسطهای نادره و اقسام طیب و عطر
تصرفات غریب فرموده باقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین
قیاس عمارات عالی و ابلیه رفیع و بنسائین دلپسند نظر فریب بر روی کار
آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه
ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهشاه خورشید اشتیاق زینت جریده
جهان و صفحه روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن
بادشاه فلک جاه بر فرد سیاه و روز نامچه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته -
تا بقای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه
پیش طاق^۱ [...] بلند رواق میفا است - و تا بقای این دیر فنا را بقا
باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان
ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب
احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نم و ایادی و بانی
مبانی جهان بخشی و جهان بانی است تا بقای دار دنیا دستور العمل
سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشر و بیان دزمی دهد -
و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان
بی نیاز است کی سربه تقریر لسان و تحریر خامه دو زبان فرود می آرد -
لیکن بغیر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت

رسمی ایشان و بالا در پهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده از غرایب آثار هر چه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود انتصاب نموده از روز نامه احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر بینان حوصله در یافت کنگ امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت پروردگار سر می زند ندارند - با وجود دانش سالی آن خردوران بالغ نظر از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشه این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب اراده طیران صغره بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که سخن از سراسیمگی قائل [صدره] بسر در می آید - و قلم با وجود تازه نگاری از قوس سر زبان میگزیند - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازه قدرت [...] بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مژده این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی ازین خود رانی و هرزه درانی •

میتوان کرد فکر قاره بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن گل مراد در بوستان امید می خندد - و بی مدد آرایش مشاطه فکر [شاهد] معنی در حجله سخن چهره دلبری می افروزد - چه مانند فرمایگان سواد

(۱) ع [سده] ل (۲) ن [خود] ل (۳) ع [شواهد] ل

سخن دانی و پست پایگان درجه ننگه دانی فرو در ورطه تحیر و لجه حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله جنبانی اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددکاری توفیق کار ساز بفکارش صور آثار بدیعه آنحضرت که دیدارچه کارنامه های احوال سلاطین ماضی و حال و دستور العمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزبور جزم آراسته بیاروی طالع کارگزار و نیرو و دستیاری فکر نیرنگ پرداز بین مصارف اوقات سعیده سات عمر شریف آن حضرت والا رقت و شمه از سوانح ایام دولت آن متعالی مرقبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانه دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده خود از کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معائنه جلوه گر کردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست افشاد - روی صدق بر زمین منت و سرزادند بسجده نیاز نهاده آیه کریمه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی برافراختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح مرسوم ساخته لطیفه فیض الهی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است

تاریخ اتمامش یافتیم - امید آن داریم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین
از سر طعن و طنز در گذشته برطب و یابس کلام نه پیچیده با چون منی
مسکین که از غایت پست پایگی پله حرف شناسی را عرش معرفت
دانش می داند - و از غایت ناقص نهادی مانند کودکان ابجد شمار
صف نعلین دبستانرا سدره المنتهی کمال می شمارد - از راه چون و چرا
در نیامده هرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو ببوشند *

ا[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود
یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از
مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش
یافتن صفحه روی زمین و زمان از زیور
نور ظهور آن حضرت]

چون سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دار الخلافة آدم
بی اتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فتوای الملک
والدین توأمان ثانی درجه عالی رسالت بل همسر پایه والای نبوت است
متمم نمی شود - و تنظیم سلسله امور جمہور برپا و حل و عقد مشکلات
قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمی دهد - لاجرم
حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت

(۱) ع [انفراس نهال سخن در بیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاهجهان
بادشاه غازی و موصوم شدن بسطان خرم و مرسیزی شاخسار امانی و آمال جهانیان
بقدم آن دوحه چمن خلالت مظهر] الف

عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قری از قرون هفتوز نیر اعظم
جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود
مفیض العبود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر
عنایت و یمن سایه تربیت آن فرمانروای وقت سزوار مرتبه ظل الهی
می سازد - و شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی
والا نموده قوانین سروری و قواعد رعیت پروری به فیض فضل خود
می آموزد - تا چون نوبت فرمانروائی بدان دست پرورد عنایت خدائی
رسد بی استعمال فنون تدبیر و تفکر و استحصا انواع تجربه و امتحان در
تفقد اوامرو نواهی و رعایت احوال رعیت و سپاهی بر بصیرت کلی
مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر
ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیر اینها از روی آگاهی
و دانستگی تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد
طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهی از مشرق عظمت ظل الهی یعنی
ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت
قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی بعد از انقضای دوازده
گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب
پنجشنبه سلح ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب
دستور العمل اهل تنجیم از شهر سده هزار هجری موافق بخت و پنجم
دیماه آلهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت -
و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختری سرشار سور
و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوب آمال و امانی جهان به بیت الشرف
اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد -
از پرتو جلوه پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگارخانه چین و رشک بهشت

برین گردید - و از شکفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بوری
جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایه طرب و سرور سرمایه
آرایش هنگامه جشن آمده کثرت ملات و انعامات بسرحد کمال کشید -
و از رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسله آرزو و رشته امل دراز ارباب
آز و نیاز بکوتاهی گزائید - اعیان شعرا در باب تعظیمت درر غرر اشعار آبدار
آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده
بصلات گرامند خورشید گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کایم * نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید گرم

سایه مرحمتی بر سر عالم آمد

نیری از فلک بادشهی کرد طلوع

که بخورشید درین دور مقدم آمد

برزبان قلم از غیب پی تاریخش

شاه شاهان جهان قبله عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی بر خورد - شاه روی زمین
و شاه جهان - لمعه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون
حضرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی
ایمن ساختند - و دیده امید را از لواجم اشعه رخسار مهر آثار آن
والا گهر روکش دریچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی
نورانی اش آیات لیاقت خلافت و آثار استحقاق سلطنت دریافته
بی اختیار آن شایان رتبه بلند پایگی را به فرزندی برگزیدند - ملکه
عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیغه رضیه هندال مرزا عم
نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسینه خور صفات و عاشره ازواج طاهرات

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت^۱ [...] این
دست پرورد عنایت ایزدی را که آباء علوی و امهات سفلی در پروردن
آن حضرت بریکدیگر پیشی می جستند ازان حضرت استدعا نمودند -
و مدعی ایشان بکلیه قبول آرایش پذیرفته راست گفتاری بعضی از
اختر شماران کیف ما اتفاق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این
معنی این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت
بود و مهارت کلی داشت - و در دقایق ابواب و حقایق این فن ذوق و فنون
درجه علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب
به هدف صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن
حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در
مطلع جاه و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیغه
رضیه راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر
طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش بلوچ
گردون سرافراز - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سامی و تازک مبارک
جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مژده باد که عنقریب آغوش عاطفت^۲
[خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار
چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از
مکرمات این میامن والا انواع برکات دوجہانی روزی روزگار سعادت آثار
شما خواهد گردید - بنابر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را
سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نوروز امید برگ شادمانی
و خرمی و جاودانی ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعم

بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در من و امان باشد - و بهارسقان گیتی تا خزان فتای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت مال آن دودمان جاه و جلال

چون خامه آداب نگار درین خرد نامه ادب آئین هرجا که هنگام اظهار اسامی سامی خواقین این دولت کده ابد قرین باشد بروفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبابی عظام را از روی احترام [...] نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بهجت رفع ایهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه انار الله برهانه - جنت آشیانی همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مثواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت آرای می گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص می بخشند

تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسما سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود - برین موجب مریم مکانی والده اکبر بادشاه - خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم - مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه - بلقیس مکانی والده شاهجهان بادشاه - ممتاز الزمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم صاحب مبیله رضیه آنحضرت *

هرچند مغاخر آبابی عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه عالی جاه که بهین نقایح آبابی علوی و امهات صفی اند در حوصله برداشت کون و مکان نکنند و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابناء زمان بر نمی آید - و لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بقدیم جرات مبادی این وادی بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک و قیمن و عمل به سنت سنیه ایمه سخن خامه ارادت رقم اکتفا بنموداری از آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفصیل احوال را حواله بنقیر دلپذیر مقدمه ظفر نامه و سخن گذارشی فوتم اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگی از روی اعداد برابر نه جوهر مجود اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامه بدایع فکر را تزئین داده *

اول جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دار السرور فتح پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهري و [۱ سه] ۲۱ یل روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال

نه صد و هفتاد و هفت هجری موافق ۱ هفدهم شهریور سنه چهارده
اکبری لهریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری
و سی و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن
سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهره بختیاری
بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایه شاهپال
فرخنده فال آنحضرت از تارک ۲ [مبارک] ۱ والا باز گرفت یک ساعت
نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری
سپری شده زینت بخش افسر سلطنت ۳ [شدند] ۴ - و خطاب خلیفه الهی
یافته خویشترن را به فرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم
که در ایام پادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها ستوده
شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمری و بست و دو سال
و چهار روز شمسی در عهد خلافت عمر گرامی به عیش و شادکامی گذرانیده
روزگار فرخنده آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر
عهد که اندر سفین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین
می بود - و بهار و تابستان در نزهت کده کشمیر میگو نظیر باندوختن انبساط
سیر و شکار از روزگار داد ستان بوده درین لباس کام بخش خاطر می شدند -
و در سال هزار و سی و شش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط
نور حضور شد دیگر باره عارضه ضیق النفس که از هفت سال بار ملایم
مزاج اقدس آن حضرت بود طاری گردید - و دمبدم روی در قزاید داشته
نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور می نمود - از آنجا که

(۱) در بادشاه نامه هفدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول -

حده اول - صفحه ۶۹]

(۲) ع [مباحث] الف و ل

(۳) ع [گشتند] ل

کوشش قدیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد
معالجات اطباء مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول
کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیرخواهی عالم صلاح در توقف ندیده
موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل
راجور آن عارضه ناملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ تهرنی ۱
تغییر فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی
نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهری از روز یکشنبه بست و هشتم
عمر سنه هزار و سی و هفت هجری گذشته از توطن این عاریت کده
فانی در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی
سفر دار البقای ابدی اختیار نمودند - و گزیده مصرع *

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت
پنججاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه
و بست و هفت روز شمسی رسیده بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای
راه گریزه کشمیر بوتوق پیوست و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه
آن سراوار فسحت کده رحمت الهی نبود نعلش پر نور را بدار السلطنت
لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب ۲ بقعه فردوس
صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بظاہر متابعت سنت
سنیة حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد
ایسان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ایزدی

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم جیکس منی و جنکس منی ذکر کرده شده

است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

(۲) از آب آب راوی مراد است *

سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آلهی بیواسطه حجاب کامیاب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت مد در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چبوتره بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پر چین کاری که دقیق تر از خاتم بندبست مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش اشیائی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

چون صفحات صحیفه لیل و نهار وفا بذکر دقیقه از دقایق احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامهای پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [...] ابو الفضل متعهد بیان و تکفل اتیان نموداری از آن شده بشرح و بسط اکبر نامه حواله می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکوت از مضافات تنه شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافته بسلك نظم کشیدند - از انجمله گزیده تواریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده *

لله الحمد که آمد بوجود

آنکه از کون و مکان منتخب است

(۱) ن [شیخ] ل

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و ماه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رمیده با طائران قدسی در شاخسار سدره و نشیمن عرش و کرسی آرمید - روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر انفسری بر سر نهاده بر سرور بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و در روز شمسی و پنججاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سایه دولت بر سر اکیل سروری و اورنگ معدلت گستری انگنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دار البقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دهلی تلمرو دیوانیان آن بادشاه والا جاه بود - و باقی که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمزید سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد - و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمرده و سرکشی نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشه فرو نخیزد و دست تطاول در آستین ندزدید - و سر بگریبان برده پای بدامن نکشید - چون سن آن واه جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از شب چهارشنبه جمادی الثانیه سته

هزار و چارده هجری مطابق درم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهي یک بهر و هفت گهری سپهری گشته ازین وحشت سرای بسیر سرابستان ریاض قدس و نزهت کده عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبائی معروف به معمائی فوت اکبر شاه ماده تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کشیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ برخورد * مصرع *

بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

مرقد منور آن سرور در سرزمین موضع سکندره در دو گروهی دار الخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باقی دلفشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت *

سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمّد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم ۱ ذی قعدة سال نهصد و سیزده هجری مهبط آثار برکت و مطلع افوار میمنت گردانید - ملا مشهدی تاریخ ولادت آنصاحب کرامت ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خواجه دلان سامانی این در بیت در تاریخ

(۱) در بادشاه نامه چهاردهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۳]

میلاد آن عزیز کوده جذاب موت در سلک نظم انتظام داده * ابیات *

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدرا

می برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را

والده آنجذاب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسله سلطان حسین میرزا مفسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی آن شایسته افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافه اکبر آباد سریر آرامی تخت خلافت شد و خیر الملک تاریخ جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه و بست و یکروز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری سپهری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و ذو ماه و پنج روز قمری زینت بخش اکیلل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرانمایه در

رضا جوئی آلهی و اعیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - از آنجمله ^۱ [یازده] سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبه دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجه بر اتمام عمارت کتابخانه خاصه که در آنوا اساس یافته بود مبذول داشته بدالای بام بر آمدند - و لحظه بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست داده هبوطی واقع شد چنانچه قایم آخرین هیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعه هائیل ازین رهگذر که کوفتی عظیم بدوش و سر رسیده بود لمحک عارضه بیهوشی بذات همایون آنسرور که مغز

(۱) ع [ده] ل

و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بذابر رعایت مراسم حرم بی توقف منشوری نور آگین از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزاده والا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و چولیخان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار انتقال ظاهر گردید - و شایع از روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شغافت - و گزیده مصراع

واصل حق شد همایون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور *

همایون بادشاه از بام افتاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبد الاول سمرقندی در تذکرة الشعراء بخود نسبت میکند - و لیکن بذابر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه است درین کارنامه بدایع آئین ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطه پاک دهلی در وسط باغ بهشت آئین مشرف بر آب جون برحمت ایزدی سپردند - و قبة عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند *

چهارم حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه غازي

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قنلق نگار بیگم صبیحة رضیة یونس خان بن ویس خان والی مغولستان

که بسیزده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شهید را مشرق جلو نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجة بزرگوار خواجه ناصر الدین [...] عبید الله احرار آن برگزیده تاج و تکیه را به ظهیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم برترکان دشوار بود بتزکی آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتایج طبع گوهرزای مولانا حسامی قرا کولی است که از آن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است - و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بیست روز شمسی رسید بعنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبه پنجم شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه اندجان که دارالملک فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کده تأیید آهی و دهستان فضل نامتفاهی آداب سلطنت و بادشاهی قرا میگیرند بآنکه در آن هنگام در مغرس بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را پاس می داشتند - چنانچه یازده سال با خانه زاهگان

اوزبک و سلاطین چغتایی در ماوراء النهر داد و مجادله داده تخت بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر در دست از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده در سنه نهصد و ده هجری دست تطاول محمد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مسخر فرموده بست و در سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصه بهار هندوستان افکنده - بذابر آنکه برآمد هر کاره در ره در آمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عیان مراجعت بر تافتند - و در یریش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و تائیدات^۱ [ایزدی]^۲ مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کار کشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین معاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور با^۳ [دوازده]^۴ هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم در معنی کارنامه لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سی و دو روی داد - و عدد حروف مضارع آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال نیز از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

• ابیات •

کشت در پانی پت ابراهیم را
شاه غازی بابر عالی نسب
وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدین نزدیکی بذابر دستیاری نائید و مددکاری توفیق بر رانا که همراه سپاه نامعدود که چون خیل مرور ملخ در و دشت و هامون و شیخ را فرو گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار می کشید - و زمینداران دیگر کوممی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول^۱ از سال نهصد و سی و سه مقابله خیل ادبار با موکب اقبال^۲ و قلائی عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشش و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر و داده حق بر باطل فایق آمد - و آن معذول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل و اسیری داده روی ادبار بودایی هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوانی صدر فتح بادشاه اسلام قاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد - بعد از شکست رانا مقهور از سرفرو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده هم عیان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگی بر سر جهادگیری و جهانداري آمده رفته رفته صوبه ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلی و آگره و اله آباد و ارده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند - و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهی در عرصه فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه بحواله واقعات بابری جمادی الثانیه رقم شده

[بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعه غرایب مآثر که مجامع بسی معامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه و سیصد و روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی رسید در دار الخلافه اگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب چون واقع است و سابقاً بهشت بهشت مرسوم بود به گلگشت هدایق ثمانیه ریاض رضوان خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعش^۱ [...] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزعت کده^۲ [...] که مهبط انوار فیض اله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سرکشاده بدرون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزیده رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - این تاریخ با زمان آنوائعه هائله موافق افتاد * * ابیات *

بادشاهی که شهریارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت درباره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف

(۱) ن [اظهار] ل (۲) ن [گذرگاه] ل

آن والا گهر در سنبل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضه نا ملائم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتی سوار باکبرآباد رسیدند - هرچند اطباء پای تخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی داشت و در باب انحراف^۱ [...] آنوالا حذاب از هر در سخن در گرفت - میر ابوالبقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این امر دشوار منحصراًست در همین تدبیر که بدستاورز اقسام تصدقات شفا از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و برونق مدلول کریمه لن تبالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گرنامه قرین نفایس را برو اتفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون^۲ [بعد] از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند می سازم - و امید وارم که در^۳ [کارگاه] این ندیده مختصر و هدیه محقر از من بعوض آن گرامی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبله حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار تلقین یافته بودند سه مرتبه گوداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا از شائبه ریا مجبرا بود همان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار

(۱) ن [مزاج] ل (۲) ع [بغیر] ل (۳) ع [درگاه] ل

گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه همایون بادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پای تخت والا تکیه بر مسند فرمودند - و همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعت گرفته بنگاهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و برداشت بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لحظه قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرورد فیض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی در سایر فنون استعداد که زینت دیباچه احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است بد طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز بد بیضا نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیع در شرح عروض تالیف فرموده اند - و روش مسایل فروعی و کلیات مطالب تنبیی را موافق طریقه حضرت امام اعظم و روشن اصول شیخ اشعری بزبور نظم آرایش داده مبین بابری نام نهاده - و نسخه ازان کذاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزده کلک اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است - درینو حساب الامر عالی حضرت صاحبقران بفارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع و قلم آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری مرسوم شده *

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میرزا

بناریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سرزمین خطه دلیذیر و دل پسند سمرقند علوم مکان یافته مکانست آسمان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابغای زمانه روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پرفرغ آن شاه عالی مقدار از بام کبوترخانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنده شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت فاجعه چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالی جناب شده بنابر آنکه آن شهر بر کنار آبگندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کبوترخانه سرکار خاصه بر آب جری وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سر گرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدان راه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شناختند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سی در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگار باز آمد و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هزده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانان و کابل و غزنین و قندهار

تا حدود ۱ [...] که چهره زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایه
منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازی داشت -
و در آخر بسلسله جذباتی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق
در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند -
و بمجرد ارتفاع ماهچه رایت فتح آیت سربسر هردو ولایت مسخر شده
پرتو استیلا رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایات نیز
افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید
در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن
قکمان اتفاق مصاف افتاده بود در فواحی اردبیل از ادراک مرتبه شهادت
ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب
بدینگونه در سلک نظم کشید *

سلطان ابو سعید که از فرخسروی
چشم سپهر پیرو جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزاده عالیقدر سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر
می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ
تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده
همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند
از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و ۲ [...] که ابو سعید

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند بمیرزا الغ بیگ
که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنالا گهر در لباس رضا
جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین
عبارت معروف گردانید - که این عمزاده شما عجب خدمت بجد میکند -
میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را در یافته فرمودند -
که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید *

هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب
سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد ترو از شاهرخ ۱ [...] که کلانتر -
در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از وزرد آن منظور نظر آلهی فیض
آمد شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بایجان که تختگاه
هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه
هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ
قرا یوسف ترکان در سرحد تبریز از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت
دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلهی مهبط انوار فیض نامتناهی قطب الدنیا و الدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورکان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار
آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های پیرکار آنخدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفرنامه حوالت می نماید - در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نیکان اصل وجود و سعادت فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان [۱] ... آن دره القاج آبای علوی مهد عایا نگینه خاتون - چون سن مبارک [۲] ... آن هفصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام باخ بارگاه عقد بیعت قبلة رفعت بارج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه و شش روز قمری و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر ممالک روی زمین بحوزة تصرف و حیطة تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و چاچی قرخان و جمیع بلاد روس و سقلا و پرتاس و سایر اصناف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و یروج و ازان و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیع و بلاد جزیره و موصل و شاه و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر دهند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب که مابین رود نیل و شط سیحون واقع است از زور [۳] ... و ضرب شمشیر

(۱) ن[وجود امیر طوغمائی بلند الهی است - و صدق قریبت] الف

(۲) ن[آنحضرت ده سی و پنج سال و شانزده روز رسیده دوازدهم رمضان

(۳) ن[تدبیر] ل

المدارک ص ۵۵ [ل]

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولی شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندکار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مستخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشابور بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد خنارا بکلیه جزم آراستند - چون سرزمین خطه فاراب که بالفعل بانرا معروف است از اعتبار سر افزایی نزول همایون پایه ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض آن حال عارضه ناملایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقه جاه و جلال و محیط دایره دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از هیچ اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معایفه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستهاست بر نیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سرور غیبی ندای یا ایها النفس المطمئنه امر مطاع ارجعی بکوش هوش نبوشیدند - و از فحوی من یخرج من بیتک مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریامند - و بشرق استیفاء اجرای آن وعد موافی ازین دار البلاء هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانه بالا شناختند - در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو

ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعه جانکاه و توم یافت -
 نعش مبارک آنحضرت را که همبوش رفوان و مغفرت حضرت عزت بود
 از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان
 دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ
 ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در سلک انتظام آورده *

• رباعی •

سلطان تمبر آنکه مثل او شاه نبود
 در هفصد و سی و شش آمد بوجود
 در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد سید برکه دفن نموده گنبدی عالی
 بنا بر آن اساس نهادند *

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هرچند از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی
 و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار
 ندارند - و نظر پادشاهان عنایت سرمدی از دانشکده فضل نامتفاهی حکمت
 اندوزی کرده از ناز تعلیم ادبیان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین
 صورت این منتخب مجموعه ایجاد را باوجود رتبه کمالات و نهایت معرفت
 باسرار مبدء و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار

مبدء فیض را دبستان گزین استفاده فنون دانش ظاهری - تکلیف آموختن
 خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیده دانش
 و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل معجز را ابجد خوان
 چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظه
 عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک و قایع نگار زبان گزیده
 میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قرآن که با بقای
 ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تخته تعلیم قرآن
 کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته
 صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دار الحکمت یونانیان گردید - و چون
 لوح تعلیم در کنار و بر آن نور دیده امید اب و جد که بالغ نصیب کامل
 نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد
 کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش
 نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید -
 و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز
 صورت درست پذیرفته تخته مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه
 رخسار نو خطان بعضی خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و وهبی
 قاسم بیگ تبریزی سرآمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه
 قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه
 سرفرازی یافته - و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابو الخیر
 برادر علامی ابو الفضل و قدوة ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان
 جامع القول و المفقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص
 پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی جمیله حکیم
 مذکور نوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنايات رباني را از هرگونه کمالی و مزینتی بی بهره نمی خواستند بنابراین مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحه بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت به عموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخل کلي دارد اوقات صرف نمایند - بنابراین میسر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگشت نما بود و درین فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمود - و خلف صدق او تاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پشم هزاره ذات و سوار و صوبه داری بنگاله فرق عزت برافراخت - و راجه سالهاهی که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمی رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت [۱] ... انکارا وسیله رسانمندی جناب الهی دانسته بخوی شیفته ملازمت بودند که تا دوپهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در لباس اکتساب سعادت درجهانی از خدمت آنحضرت آداب جهانبانی حاصل می نمودند *

(۱) ن[تارک مباحث برافراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن همد و دمساز و در خلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی آن حضرت ال *

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه
از عاریت سرای این جهانی و اقامت در
منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر
بعضی سوانح که در عرض آن ایام
و بعد از آن روداد

از آنجا که آشوبده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه گیتی مقام اقامت و استقامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکند - و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره وار منزل پایدار نگزیند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار درام سلطنت آنجهانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعی حق می باشند - تا هرگاه بحکم حکمت و وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعه عم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مدوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظه وفاداری و حق گذاری بر آن سرآمدند که خسرو مهین پسر

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خلیف اعظم بود از روی مراعات ببادشاهی بردارند - چون خواست الهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کف امین و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگهی یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال با اعتماد نگهبانی الهی از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیمار داری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی از آن سعادتمند و نافرمانمندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنوقت بخشی باحتفال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگان تقدم چسبیده با جمیع خویشان و متعصبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنکه باقی سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون در آنوقت مخالفان بر قلعه اکبرآباد استیلاء تمام اندوخته بکشد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی نفاق همگنان را ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبه ظل الهی و پایه والای بادشاهی بنواب همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نرورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولای دولت سپارند - و بصوب بنگاله که بنابر تقویض حضرت چنت آشیانی براجاه تعلق داشت

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوتاه اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تمرّد و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که درخور مرتبه او بود فکاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرهستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پریش بجای آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - درین اثنا چون قضیه قضا

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الثاني سله هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم هزا داری و سوگواری پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد قا اسکندریه که بفاصله دو کوه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازی داری اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معادرت بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانيه سال مذکور موافق دهم آبان ماه آهی با ساعتی که سعد اکبر یعنی مشغری کسب انواع نیک اختری از آن میکرد - و نظرات سعود آسمانی درپوزه نظر سعادات جاردانی از آن می نمود - آن سرور افسر سروری را از تارک مبارک قزلبین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبه بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم آنرا باوج این والا خرگاه برافراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکه نام انورش دیگر روی نا روانی ندید - و درجات مغیر از القاب نام والایش چه پایه پایها که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامرو نواهی این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای همد بجز رانا دیگر را نافرمانی بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابراین سلطان پرویز را بالاییقی آصفخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لشکر گران سنگ بآهنگ

استیصال آنمعدول دستوری دادند - چون از روز نخست سرانجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائی این عقد دشوار کشاد نیز بنافخند تدبیر این شاه آفاق گیر هوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سر کردن این کار تعیین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را نسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخند معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسزایافت - چنانچه در مقام خیر انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحبان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر نلاید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بفطر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکوشه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلدان نماید -
[...]^۱ چمن پدیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنکه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکده غیب به پیشگاه^۲ [حضور]^۳ جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات درایت و تشیید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادی احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بد آنحضرت تفویض

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدانسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواہ راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معینا برخی از فرمایگان فاتح فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهی و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراکنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسله اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادت هنجار عصیان خدای مجازی بیدمایند - لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بروفق مقتضای قضیه الخائن خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نمود - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه در پی نداشت ناچار روانه روبرو پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میربخشی را بسبیل مقلد تعیین

فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزاده والا گوهر را به [حمایت] خود در آگوه گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهورینه را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طالع طلیمه بامداد باستعداد لشکر مطلقا مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند - چون خسرو بنواحی متعرا رسید حسن بیگ شیخ عمری که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بود بآن نا برخورد و برخورد - و از کمال سلامت صدر و سادگی بل از غایت کول منشی و بی ما حصلی بدمدام افسوسش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوی دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تخصص داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداری کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بغیر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسای متخصمان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلو پذیرش داده در ضمن این مایه تالیفات کودکانه وثیقه عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولی نعمت حقیقی داشته بمقام نا سیاسی در نیامدند - و همچنین بر جاده [هواداری] ثبات قدم ورزیده شیوه حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع با محکم کرده قطعاً بهمراهی او اقدام نمودند - مجمل هر چند

خواست که باطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعی بیحاصل سود نداده اثری بر آن مراتب مترقب نشد - ناچار بتهدیه اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصت همدران نزدیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سرو پا بظاہر امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سر هوای متقابل خیل اقبال در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار فدوی دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمت لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو برای نهاده در کنار رودبار پیاده بآن سعادت یار دولتخواه برخورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست درست خورده روگردان شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته نگام واری پای در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب باد پا راه و بیراهه می نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان باره ادبار نتافته یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید *

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچی که بر سبیل پام شتافته در سر پل گویند وال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بغایت خوشحال شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

شده کوچ بکچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوی سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس در باغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الامرائی و پایله والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور برنور آورد - چون فرموده بغض پیوستن آن مهرک سلسله عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته با عس خبرت دیده و زبان و عبرت دیگران شد - و سایر گرفتاران که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای کردار نابکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بالنایه باز پرداختند - و از هیچ راه در خاطر اشرف نگرانی جز الم دوری موزی این والا گهر نماد - هوای گلگشت فضای روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکفون ضمیر اثر بود بتازگی با عس انبعاث شوق نهفته گردید - بظاہر اینکه سیر تفرهات آن گل زمین بهشت آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و قاره گل گلشن جاد و جلال موزی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز درباره طلب این شاه باغد اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاد و جلال صدور یافت - آن عالی نظرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها و مجموع کارخانجات بیوات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری آمده ادراک سعادت حضور نمودند *

آغاز ابتهام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند
اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال
و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت
جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت
و خواستگاری نواب ممتاز زمانی بنت
یمین الدوله آصف خان

بعکم آنکه برگزیده‌های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای
خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دبددهای فضل نامتناهی خود
متکفلان عهد امر خلافت و متکلمان بار امانت از عامه برپا و کانه رعایا
بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی
را نظر به سایر مردم دقیق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجه اعلی
می باشد - و مصداق این حال صدق فرست و دریافت های فنانی
حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی
و اخبار تلقین آسمانی دریافته اند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی
تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران
اعظم خواهد بود - بنابراین آن بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی
که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزاده‌ها
برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایسته ارتقای اعلی مراتب متعالیه
و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزارنی^۱ [...] سواریه ضابطه
دو اسبه سه اسبه مزید اعتبار بخشیده بعنایت^۲ [...] تومان و طوغ و افزاز

و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت
برافراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خامه دولت خانه والا یا مخصوص
ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مناشیر برسالت
آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اورک که مدار اعتبار فرامین
بر آنست - و سر رشته انتظام رفق و فتی و بسمت و کشاد مهم این
دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی
ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حواله نمودند -
و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیور
نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجایگز
عالی مقرر شد - و بر زبان الهام گذشت که بسنت سنیة آبای عظام
عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون
و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالند عنایت فرمودیم *

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض
رسانی مجبور بود پیوسته بر آن بودند - که بقدر امکان آثار عدل و برکات
احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد -
و اهل زمان مستقبل هم بمیامین سعی جمیل آنحضرت مرنه الحال بوده از
فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بنابراین معانی همواره هوای این معنی
از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را
با نونهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا بمرکات نذایج اقبال
و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور دیده دولت عظمی از سر نو ببالیدن
در آید - و از نوبر احسان و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز
پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دهم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم
ذیحجه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

آسمانی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک و انظار انجم برواق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسی القاب ممتاز زمانی که از عالم بالا برین مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [...] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بنابر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت فکین در انگشت کهین آن مهین بانوی زمان و رابعه بغات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقه خاتم در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت روکش نیر اعظم گردید - سن شریف آن مشتری طلعت زهرة جبین بچهارده سال و چهار ماه و بیست روز هلالی رسیده بود - بالجمله آن عقیده قبیله مکارم و مغاخر و کریمه دودمان فضایل اوایل و اواخر بیله رفیه خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب به اصاف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازی که از دودمان اعیان آن ولایت است - و والده ماجده نواب ممتاز زمانی دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب بامصف خان که در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میربخشی باستقلال بود - و جعفرخان که برادرزاده او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای گلگشت نرخت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبان را بجانب خویش کشیده ازین راه خاطر عاظر را بدان سوکشش تمام رونمود - لاجرم قرین دولت و سعادت از دار السلطنت لاهور این والا گهر را دولت

آما همعین و همکاب نموده بدان مہبط انوار فیض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجری ظاهر آن خطه فیض مظاهر سرمئزل مرکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است - و تا هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینوقت از فیض نزول آنحضرت سرمایہ آرایش دهر شد - و عرصه دلکشی اورتہ باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستکاه مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنابر آن حسب الامر عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدائق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال حال جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختری بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کفار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت وزن قمری بجهت شاهرادهای کامکار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجملة انحرافی بمزاج و هاج این باعث استقامت و سرمایہ اعتدال لیل و نهار راه یافته بود - در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اشرف بمئزل شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم از عمر ابد قرین آن سرمایہ بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بهجت اندوزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر
نرخت کده کابل چون طایعه افواج بهار متوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع
هفتدوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق
اقامت افتاده از آن [مقر] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافه
آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجای آمده
آذین جشن فیروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزلزل لیل و نهار شد -
و دوم روز فروردین ماه سال سیوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره
دولتخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای این هفت طارم مقرنس
و عبرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت
تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانه والا واقع است -
و درین ولا عمارت قدیم آنرا که بنا نهاد محمدم مقیم وزیر خان بود از بنیاد
انداخته نشیمن های بادشاهانه بنابر امر عالی بجای آن اساس گذاشته
بودند - فیض ورود بدان منزل بهشت آئین مهذول داشته پرتو قدوم انور
ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت

صبیه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی

بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد
و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابغای سعادت
نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت

میفماید - بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمه
دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعلی صبیغه صفیه
مظفر حسین میرزا صفوی را نامرد این والا حضرت نمایند - و چندی
بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بعیز تاخیر افتاده در عقد تعویق وقت
مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای اراده خاطر
مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت -
و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم
آبان ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بمقد
عشرین عشرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی زلف در منزل
سعادت محمل علیا حضرت مریم مکانی والد ماجده حضرت جهانگیر که
بدولتخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه
ماه با خورشید و مقارنه برجیس بنافید وقوع یافت - چون ازین فرخنده
منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانه اشرف واقع است -
و دریغوا بنابر فرموده آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه
اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بنازگی رشک شرف
خانه مهر انور گشته مغزات منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت
مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبان روز از
پرتو حضور مغیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد
سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعه روزگار بر سبیل
پیشکش کشیده از وفور دیم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید
آسا بام و در روزگار را در افشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت
از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشه هر دیار که
رشک فرمانی پرند زربفت و غیبت افزای قصب سیمکش * * * بود -

حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش فلک اطلس گردانیدند *

اکنون درین مقام بظاہر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسب داد - شاه بسلطان حسین میرزا^۱ [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانه اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی در میان باشد - لاجرم هنگامه نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بفریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعله فساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین زد و خورد نخست رستم میرزا بظاہر کار فرمائی سعادت و راهمائی بخت را بواجبی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتقاهي رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم درباره او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنجهازاری پنج هزار

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرای مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر این مراسم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بظاہر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشی خویش آمده نخست والد خود و بهرام میرزا پسرکلان خود را بخدمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیدگ قدیمی را با منشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بارنامه مباهات به آمد - و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت نور اندود و سعادت آمود نمود - و بشاه بیگخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس^۱ و طهماسب و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتی مدار آورده پنجم شهریور سال مذکور بانجمن حضور^۲ پرنور رسید - و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و نوادر برسم ره آورد از نظر انور گذرانید - از آنجمله مار مهرا بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت در آمده همگی (هوا را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم نموده علت شفا گشتی - مجله با سائر فرزندان و همراهان مورد مرحام بی مفتحا گشته به منصب پنج هزاری و جاگیر سنبهل عاطفت پذیر شد *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزی به صید گاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده

خرم در انداختن شمشیر بر شیز

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه
میدگاه باری گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند -
که درین نزدیکی تفرومند شیروی قوی هیکل خفته که همین ساعت
سرپنجه صولت بگون افکنی بر کشته نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت مید آن
بی غائله آسیب قراولان و گزند پیداکان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیه ما یحتاج
این نوع مید که عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در
شکارگاهها هیدچکس را اندازد آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابراین
قرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوب رای خواص و اعتماد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسپ بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
گشت - ناچار خورشید وار از مشرق زمین زمین بر قوس سعادت بر زمین گسترده -
و پیاده پا بدفع آن شرارت نهان نهاده بر سر پله ایستاده شدند - آنگاه با آهنگ

شور افکنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفاد
فرمودند - و آن ازدهای دمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه
از دمدمه فتیله آتش افروز بانسون طرازی پرداخته دل از ذخیره خاوار
انقضاء کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل
جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقد تاخیر شد - لاجرم
بالفعل صید آن مقدر نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام
صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی
کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود
راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از دمدمه
تفنگ خشمگین گشته حمله آورد شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ
میر شکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را
بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از دمدمه سرپنجه صولت بر خاک هلاک
انگنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود
تنگی وقت از غایت اهدامی که درباره شکار شیر داشتند بی نیل مقصود
تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست
چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک
ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند -
و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن
ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری
نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده
نظر عنایت خود را در هر حال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد - آن اهرمن
نهاده در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آن حضرت نشده بسوی انوب رای
خواص که پایه بندوق در دست داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل

بخاطر راه نداده سرواه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است که سپاهیان در شکار شیر حربی بکار نبرند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد که جده و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - ناچار چوبی که در دست داشت برو انداخت - و آن در غایت خشمناکی با سرعت و صرصر و صوت اژدر از جا درآمده بگرمی آذر و تندی تندر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمه آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت - چون او دستهای خود را بحمايت ساير اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجه رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود که بعد از کار او را تمام کند - درین حالت شاه پلنگ امکن شیر صولت که شانه شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند - چون تیغ شعله آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر بازیک بین دقت نگر بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانه او حمایل کرده - در آن قسم وقت نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی به نیروی سبکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه قاتیل را فرود آوردند - و باوجود آنکه در آنکالت خویشتن داری بظهور رسانیده حفظ خود نموده بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم مفکر بدان اهرمن پیکر رسید - و راجه رامداس نیز ضربه زد - و از آسیب جراحت های مفکر سراسیمه گشته نیم گشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصلح نام چراغچی برگشته بخت که رزش به شب انجامیده در آن حال شمع افروخته بحضور پرنور می آورد بر خورد - بمجرب رسیدن باد صدمه پنجه آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر نخورده

بود - درین وقت بادشاهزاده بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظه سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیت کلی گرائید - مجملا چون آن دو نظریات حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیابشگریها بدرگاه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سریر آرای در رکاب یکران کامرانی آورده برین سرخانه چشم رکاب زنگار را بقارگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم گشته را به ضرب بدوق تمام ساختند - آنکه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کمافی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرات و جلالت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

درین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نود و نهم مرداد ششم سن تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثاني سنه هزار و بیست و هجری که شبستان انور شاه والا قدر بذات فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیحه کریمه ستوده سیر مظفر حسین میزرا صفوی مشرقستان انوار هدایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمره پیش رس این نوفرهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم

ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سرادق عفت را نیز طایب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کریمه نامور^۱ [حورا]^۲ پیکر را به پرهیز بانوی بیگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والدۀ ماجده بحضور آن مولود مسعود را به فرزندی ایشان دادند *

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی بآئین هر ساله آذین پذیرفته - مربی عالم یعنی نیر اعظم در تاریخ روز در شابه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری بشف بشارت خانۀ حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخندگی آغاز شد - درین تاریخ دو هزار ذات بر منصب آنحضرت افزوده تسلیم ده هزار ذات و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آینده سال هفتم جلوس باز دو هزار ذات بر درجۀ منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزار ذات پنج هزار سوار مقرر نمودند *

بیان انعقاد فرخنده مکمل عقد همایون فال
و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جابه
و جلال یعنی زفاف حضرت شاه باند
اقبال بستر عصمت و خدر عفاف
نواب قدسی نقاب ممتاز الزمائی
صبیه رضیه نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازان کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته

دستیاران والا کارگاه قدرت در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنابراین این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمل و سرمایه رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزادۀ بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحۀ روزگار و قرۀ العین ابقای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - به نوری که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابقای روزگار خواهد رسید - و میامین نتایج آن تا يومالقیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنة آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانه عهد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - من مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - هر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افروز همایون بزم طوی بمبارکی و خجستگی در منزل شریف عضد الخلافت

العظمیٰ مختار الملت و مرتعی الدولة آصف خان که در آن آردن بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - و بدستوری آن دستور العمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیه جشن و سرانجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باد بیغمی و هوای خرمی نشه بخش دم غ عالمی شده بود - و ساخت آن محفل عشرت از گلگشت پری رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی پادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجه سرافرازی آن آصف صفات بدین انجمن شادمانی قشرف ارزانی فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته برسم شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادی بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرهای از فروغ شگفتگی جهانی را در پیروی نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون ری ماهب دلان کشاده پیشانی گردید - رزمشگران نیز بمقتضای عام سارها راست کردند و سرود گویان و پای گویان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل های یاسمن بر دوش خوب رویان خرمی گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طرقات گلدسته های چنپا و سیوتی شوریده بابل شیدا از عشق گل سوزی و سوخته بدوی گلستان ساخت - درین هنگام که هنگام داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشی کامی و خردی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گرد عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اختر و بهرزی منقضي گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب

گزینان حجله هصمت و جمله پرده نشینان سرائق هفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت مکمل شاه بلند اقبال گسترده - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت بتاریکی جشنی جهان آرا آرایش پذیر ساختند و قبه بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه برافراشتند - و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شهن روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گسترده مسند عیش و نشاط گماشتند *

بالجمله محامد ذات و صفات آن کریمه دودمان مکارم اخلاق و کرامت اعراق اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمنابه جلوه ظهور نمود - و بعدی دقایق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استحسن رسید - که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرافراز حوران جهان را از سایر مختصات شبستان دولت برگزیدند - و بنابر شیوه ستوده والا خداوندان این دولت کده عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامه گرامی هرجا زبان خامه و قایع نگار ناچار بایراد اسم سامی آن انسیده حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری که آغاز ابتسام غنچه کلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سرابستان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نوگلی در چار چمن وجود بشکفته چینی غنچه امید و خنده روئی

سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت بفایر رسم تهنیت ظهور این نوباوه مقدس و میوه پیش رس که ثمره پیوند تازه نخل سرایستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت معفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته بمواسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کفار و برنثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لبریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرانمند بصیغه نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اخگر برج اقبال را بحضور النسا بیگم نامور فرموده بعزایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصی مراقب دولت جاودانی است اختصاص بخشیدند *

بیان موجبات نهضت موکب جـاه و جلال جهانگیری بهمعنائی شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سنده ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را برتن و فتح و کشاد و هست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنه ولایات دور دست مجال نداده بفرزندان شعله آتش فتنه که برانگیخته و فروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در مملکت جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دلیداران دکن از فرط کوتاه

نظری بل بفایر کمال بی بصری که لازمه کهن دار دنیا و فساد انگیزی و فتنه گری که خاصیت دیرینه گیتی است - خلع ربقه اطاعت از رقبه انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به ترکناز در آمدند - خاصه عذیر حبشی سیاه بخت تیره رای فرصت غفیمت شمرده از تباة اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی او بود - دست تصرف به اکثر محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبد الرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا که همواره انداز گرمی هنگامه سپاهگری داشت - و ازین رو به فتنه پرستی و شورش انگیزی تهمت زده خاص و عام بود - همانا از آن راه عذاب بالا دویهای عذیر نگرفت - و در هیچ مرتبه لگم تیز جلوتی و فراخ روی های آن زیاده سرپی نبود - لاجرم فتنه او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرانیده از چاره گری فروماند - و ناچار بوسیله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاری نمود *

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشای هواخواهان دولت روز افزون بدرجه وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیه مسکر ظفر اثر بحلیه نفاذ آراستگی یافت - و لشکر گران سفک که سردار می آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقی و کارگذاری یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود باهنگ تسخیر دکن و قادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سفک و امیر الامرا (۱)

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بعد از وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۳۰۷ طبع ایشیانتک موسساتی بنگاله *

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعیین پذیرفتند - و خزانه گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانی قحط و قوف و معامله فهمی و زندانی قید اوامر و نواهی نفس اماره و طبع زیان کار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویش نبوده در بند تئادل مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سعاد و فدام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالاة اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراقب تهیه جنود و تجهیز عساکر نامعدود مترتب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزبان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری پیش نرفت بلکه سرمایه چیره دستی خصم از آن افزوده ماده خیره چشمی غنیمت آماده گشت - چون از کماهی احوال بدربار اعلی آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبد الله خان از ارکان دولت عظمی که هر یک براسه کار اقلیمی سر میخوانستند نمود - و فی نفسه قدرت بر کار فرمائی لشکری و کار گذاری کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعیین یافتند - مجعلا بآنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هنگامه نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

چند کت لشکر ببالاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگیری اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیمت گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده سودای زیادی سرچی دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و عناد شدند و از سر فو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع پانته جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته بیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین نوبت سامان و سرانجام این مهم نمایهنگی شده بود و پرداخت احوال لشکر بواجبی نموده - معذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرا کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهی بغایت گرانی نمود - و پیش نرفتن این مایه زیادتیی از آن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالی نهمت آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضه مغوره و حظیره مقدسه حضرت خواجه معین الحق والملت والدین به سوی دار البرکت اجیر نهضت نموده چند در آن خطه پاک توقف فرمایند - شاید که نظربه نزدیکی آن حضرت امرا شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسابی از کار فرمائی خود بردارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سرانجام کار ولی نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانبانی آن بادشاه

کسورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی مؤید و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختی بواجبی نیامده بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ماکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بغراف بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجه تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گره آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری موکب مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسید گرد قدوم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی که قبه روضه مقدسه حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکه تجویز سواری ده فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایه مباحثات آن سرزمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مغیض الانوار آن قبله احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظائف و نذر که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اعلی خواجه بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافتند - لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و تئیم و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

و خامه بدایع طراز می دهد - مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان است که معرب سیستان باشد - و منسوب بدان کرده سجزی و سجستانی نیز گویند - و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجزی معروف اند - اسم والد بزرگوار آن مرشد ابغای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوائل طلب بوساطت جاذبه شیخ ابراهیم قندزی که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمند در دادند - و بنابر پرواگی آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یانده باعتبار عقد بیعت بآن واسطه العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسله الذهب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروی روش ارباب تفرد نموده مردانه قدم در وادی [سیاحت ساحت]^ع ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعلیم علوم ظاهری نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطه نیشاپور را وجه توجه ساختند - و در قصبه هارونیه از مضامین آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهیر اولیا است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنابر پایداری ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از دستگیری توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش گشودند - چون از راه قمون^{بی} ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقه والا را بدرجه اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیشان حواله نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جناب پای ادب براه

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدرسماء ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادی عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر رای انور آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع چیل که در اسفل مدینه السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادی طریق هدی سالک راه خدا شارب ریح تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخانقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی بغور سعادت درجهائی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ فیاض الدین ابو نجیب سرور دینی دریافته - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همدانی رسیدند - و از آنجا به صفهان افتاده با شیخ محمود صفهانی صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی که از اعیان اولیا بود مستعد شدند - و از تبریز به سمت مهنه و خرقان شتافتند - و از آن راه سفر استرآباد اختیار نموده بغور صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادی که از اعظام اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات تا سبزوار که بذات طریق تعزیت شهرت باسقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و از آنجا به حصار شادمان و از آنجا به بلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به

غزنین عبور فرموده در آن بقعه به لقای [شمس العارفین] شیخ عبد الواحد فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدار الملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوری فتح خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانشیفی خویشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوی مراجعت برافراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجماعه در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی اختیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین بدیشان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکذیب صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت انتقال بگوشه دار البرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین دمی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوی استقلال برافراشته بود - بالشماری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرقو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کامیابفی ظاهر ساخت - و انقضای عرصه آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت برافراخت - و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

افکندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اكمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیر گشته مذبح برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری مجاورت مرام عالم بالا و اقامت سمر مارل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیة فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات محبت ایشان دریافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلبی و شیخ اوحید الدین گرمائی در مبادی سلوک ایشان را دریافته اند و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي که عفاي روضه ایشان دهلي کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفه خواجه قطب الدین اند - بیک واسطه در یوزة فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلي اشتهار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد متور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگی بواسطت ارشاد ایشان فیض ابدان از سرچشمه عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند *

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال
سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر
بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرنگه
وروزی شدن فتح و فیروزی یافتن
به نیروی توجه کشور کشای
آن ولایت

چون کار دانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل برهانه آنوقت که صفحه هستی را نقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافه آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار برآمد روزگاری باز گذاشته - و حل هر عقد سر بسته را برای صائب رای در گره تاخیر نگذاشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه درینولا صورت فتح رانا که در آئینه خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بروجه احسن روی نمود - و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوه انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و بر طبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بغدادی اقدام نموده هم چنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استقرار داشت - و بنابر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقه خود هزار ساله می شمارند - باوجود تمامی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور پادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر نموده - بلکه پسر صاحب قبیله یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بنیایه رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر پادشاه باوجود امتداد کت جهانگیری و جهانداري آنحضرت به پنجده سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعیین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر پادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هربار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برون زدگ و کار بردشوار می شد - پناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبان سخت گذار و گزوههای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران مرکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسرا نیافت و مقصود برون رفت مدعا رو نمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بنابر میانجی موبگویان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - مع هذا صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتمام در سرانجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با فوج بحر امواج باستیصال آن مخدول ارسال داشتند بکوهی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در تنگ سلطان خسرو بمعادلت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهادت خان را با لشکر گران سنگ باهنگ انقزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی بعد الله خان از یک فیروز جنگ در آن ملک ترکنازی نمود - و چندی راجه باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بنابر مقتضای مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالهنگاه روز ازل کشایش این عهده دشوار به گره کشائی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه الهی هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظریات سعید آسمانی و اختیار کرده تائید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزار شش هزار سوار در اسبه سه میه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن درخته

بودند و بر اطراف گلهای مرواریدهای آردار نصب نموده با چیدۀ طلا دوزی ریشه و فوطۀ زربفت و هلاکۀ مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه^(۱) با پهلکنار مرصع مرحمت فرمودند - و دوسراسپ خاصگی یکی عراقی نامور با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گچ نام نیل با ماده فیلی دیگر مزید عقیقات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راورتن هاده - رانا سکھواد - ابوالفتح دکنی - ملایت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخشی لشکر - خسرو بی - سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوانی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و مناصب داران کومکبی دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیله - یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ لوزبک - غزنین خان جالوری - ناهر خان قونور - علی قلی خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجمله درین بوش قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت فصاب شاه بلند اقبال سعادت تعیین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماهچۀ اعلام ظفر فرجام بنام نامری حضرت شاه بلند اقبال که در معنی

(۱) یکی از آلات دکن است - خانی خان *

بسملة سورۀ فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوژی تأکید ایزدی در رکاب نصرت انساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت - و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سرزمین از پرتو قدوم انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قزاولان که بخبرگیری فوج غنیم رفته بودند تنومند شیریں چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود - بی توقف جهت تفأل روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در اندک فرصت پنچ قلاده شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصده ماندل مضرب خیم بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط فسحت بسیط آب که در آن سرزمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده تمثال فیض مصور و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش^(۱) [جهان] نما گردید - چون ازین قصه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک از آنجا نگذشته بود فرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهی که در دوازده گروهی اودی پوز واقع است مخیم سرادقات اقبال شد - و ازین منزل پنچ هزار سوار بسرکردگی محمد ثقی بخشی که در آخر آن بخطاب شاه قلی خان سراقازی یافت نامزد شدند - که پیشتر

(۱) ع [چهره] ل

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جهان پوری از عقب متوجه شده به میان آنولایت در آیند - چون این معنی موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنابر استصواب راجه سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او نیز صلاح درین کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است که جمیع عساکر صورت متأثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارند و از همه طرف در آمده سر راها و گدیوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار و باز ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت آنست که مرکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سرزمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت که بتائیدات آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و صون ایزدی توکل فرمودند - و اصلاً مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست و کشاد معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کارسازی بخت ازل آرد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند - و از آنجا که بمحض عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی تدبیرات نائید پروردگای توفیق بر وفق تدبیر می باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار

ید قدرت که نائید پرورد عنایت [ازای] و برآورد عطف حضرت پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر سد روئین توکل نموده به عرو و وثقی توسل اعتصام جسته با ملتزمان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل راه گذار آشنای آن سرزمین نگشته و سم ستور اجنبی برسم عبور قاپی کوتلش طرح آشنائی نیفکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل ظاهر اودی پور پی سپر فعال مرکب مرکب اقبال شد - میدان چوگان که فضای است در کمال فسحت مساحت مضروب سرادق اقبال آمد - قضیه مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کرده رانا اودی سنگه پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی بادر بادشاه در نواحی چانده روبرو شده شکست یافت - و جد این رانا امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود - و منازل که درین موضع اساس نهاد اودی سنگه مذکور است بعضی بر فراز کوهچه بنا یافته که بر سمت شرقی آن واقع است - و دیگر نشیمنها در میان کولایی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه - سمت وقوع دارد و بتالاب بچوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر و عدیم النظیر در کمال پهناوری و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا - و هر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان بازی ساخته برگردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه گروهی اودی پور قلای دیگر اودی ساگر نام که از روی انقصاب هاسم بانی آن

واقع است - که سه سوی آن را کوهها درمیان گرفته و بزرگ جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن جلگه‌ای در نهایت نصارت و فزاهت واقع است - که در خوش آیندگی و دلکشائی روکش روضه رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانه قال واقع شده همگی بروش همدوان و هندسه معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این معنی از تورکناز لشکر عبد الله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر اساس اندراس یافته آن منازل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرموده آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر قال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانه والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گردیدند - چون اودی جهان پوری در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که از آن موضع تا مسجد شش جا تپانه داران جای گیرند - قارسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سائر مردم آینده و روده باسانی میسر شود - بفاصله جمال خان ترکی را در ماندل و درست بیگ و خواجه محسن را در گیاس و سید حاجی را در اقله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب را در کومل و هیاری مقرر نموده شد *

کوتاهی سخن چون محمد تقی که از مقام موهبی با پنج هزار سوار جرار کار طلب با آهنگ قادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل بر پنججاه و شش محل و موازی پنججاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و باین اعتبار که چهرین بهندی زبان پنججاه و شش را گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن خرابی بنیاد کرده آغاز ترکناز نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویش را کار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست از آن بردارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب بعمل آید - بفاصله آن بهادران بازو بقتل و اسیر برکشوند - و تخریب بتخانهای عظیم الشان دیوبند اساس که در آن سرزمین واقع است شروع نمودند - یغماهای دست بغارت و قاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان و برهمن در تنکدها داد مردانگی و جلالت داده بفاصله رسم و عادت معهود هندی که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تشبیه در درجه شهادت مشاهده مقدسه و امان متبرکه می دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهیم پسر مردانه رانا که در تفومندی و دلوری از زمره راجپوتان امتیاز تمام داشته بانداز شبیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود باولیای دولت قدر صولت روبرو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان توکل بر غایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را اصلاً بخود راه نداده - و بدستکاری قائید قوی بازوی نیرو و پایداری استقرار قلب پا بر جا کمال مردی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید - و به حملهای متواتر کام قهر و طرد حمله غنیمت مقرر گرفته چنانچه حق مقام

بود داد ایستادگی داده - و بهاسبانی لطف ایردی و نگهبانی دولت ابدی
محروس و محفوظ مانده آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید *

درین ایام عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک
اولیای دولت تعیین یافته همه راه بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلار
خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبه گجرات به خدمت رسیده سجده گاه
والا را فروغ بخش ناصیه اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر
آن دیار بوسه پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بملاحم بادشاهانه سرافرازی
یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلانی که بر سبیل
سزاولی خان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر عالی بصوبه مالوه شتافته
بود - بعد از گران جانی های بیش از قیاس و حجت های بی شمار
که بذایر فرط سبکسوی و کوفه نظری از آن معامله فانهم پاس مراتب مدار
بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خرد را
جریده تا درگاه والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهوده که
از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کامیابی بجا نیارده - با این معانی
بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش رویی ها که از طور عقل بیرون بود
و اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خرد و ذوق نداشت نیز از آن عزیز
سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آموز بل معذرت آموز ست -
مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن
خان ناقدردان بدین معانی اکتفا نه کرده شروع در نفاق و غدر که همواره
بآن متهم بود نمود - و بذایر دولت خواهی خسرو تنها به خدمت شتافته
بارجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ
یک از امرای عظام بر او زیادتین نداشت - درین مهم که جهاد باعداء
دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به دستاق

آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش بما نیز ازو
بوقوع پیوست - لاجرم بذایر مقتضای وجوب مجازات از توقف انتقام
بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که
بیرم بیگ میر بخشعی خیل اقبال آنحضرت یک چند او را نظر بند
نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده
ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه
گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده
تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت و تربیت نیز
ازو دایری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که
مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت
گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده
بفغان پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به همین الدولة
آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد - که در
قلعه گوالیار که کشاد و بسطش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت
بود محبوس گرداند *

بالجمله در آن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا
و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده
بانداز ترکناز آن سرزمین بدست آوردن زانای مقهور برطبق این دستور نامور
ساختند - فوجی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی
همراه [آصف خان]^ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشعی - و طایفه بسرکردگی
دلور خان کاکر و اشن سفکه - و برخی بهاشایقی محمد تقی - و هریک

فراخور مرتبه بعنایت ۱ [خلعت های] گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازی یافتند - چون رانای مقهور بر تعیین یافتن افواج قاهره آگاهی یافت - هوش از سر و توان از تن او رمیده دست از خویشی داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هزّه گرد هر روز در دره و پیغوله و کوهساری سرگرم سیر و دور بود - و هوشب در غاری بروز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکنازی بجا آورده هرجا از مردم رانا نشان می یافتند بر سر ایشان قاخت می بردند - و از اسروقتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقی نمی گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر فعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که نفوذ فیلی اهرمن پیکر عالم گمان نام که سرمایه استظهار و باعث پشت گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در دره کساری دشوار گذار نگاه می دارند - آن خان نامور بمحور استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدربرد بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجله عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعیین یافته بودند در دستکام و مقضی المرام اسیر و اولجّه بسیار و غنایم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

(۱) ع [بخشهای] ل

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوروزی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع سزارگان دو بهر و یک گهزی از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته تعویذ اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از جلوس اقدس جهانگیری بفرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هدگامه ساز تماشه گربساط انجمن هیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشی نمائی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایه نشاط گماشته کامرانی در لباس کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غنایم را که مشتمل بر فیل عالم گمان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع فرید این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمه دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگی در آمد - و موازی سه کرور دام از محال نقد صوبه مالوه از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبه مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دادش پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلی و نقلی از اقوال خویشی مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروی سر افراز نمودند *

میلاد فرخنده بادشاهزاده حورا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صباى عاطفت از مهب مواهب مبداء
نیاض بغار شگفتن نوگل که در سرایستان وجود بکشاده روئی گل آفتاب
چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمجرد
تسليم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تاره غنچه که بر گلبن شهود با حیات
دخشی انفاس عیسوی لب تبسم نشود بچمن مرام دیگو باره گل شکفت -
یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت اقدس
جاء و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید
حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشتائی شاد بسط مقال از
برقع اجمال این مقدمه حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب
بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در میادین این سال فرخنده
مال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس
اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر
فروردیماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا
ممتاز الزمانی این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسمود بعره وجود
نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آذین
بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته
باعلاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بغابر این آن زیور روی زمین و پیرویه
آرایش جهان از تسمیه حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم شد *

تنگ شدن ساحت کار و عرصه پیکار بر رانای خذلان مال بمساعی جمیله دلاوران خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا ست - که هر که با
طایفه بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند
پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازی خود افکند -
و از مقابل کوی ایشان بدهوده پهلوی بر خنجر و مشیت بر نیشتر زده گردن
بزیر شمشیر نهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مال
است باولایای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ایهام
آنکه چون رانا از زیاده سری سربه اطاعت فرو نیاروده و تن بانقیاد در نداد -
بغابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه
آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرد گرفته سر بدنبالش
نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سربرنمی
توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای
کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسله دیرینه
سالش استیصال پذیرفته از بقیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر
گزارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ
گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن
مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند
نیم لحه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار
درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

پیغوله و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسری که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعله جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند اتفاق گیرازین راه رهایی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون بیرون - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اتبال مقرر شد که در تدنگای کوهستان همه جا تهانه فشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هر جا زو خبری بیابد ازین تهاجمات فوجی بیدرنگ بآهنگ دستگیر نمودن او رو برآه نمایند - بظاہرین کنگش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا را در کوندهلمیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهانه داری مقرر فرمودند - و سید سیف خان باره در چارول و رانا سکھراو پسر رانا اودی سنگه در کوهکده و دلار خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس با او رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاوند و در بیجا پور بیرام بیگ میر بخشی شاه بلند اتبال و در چار که معدن نقره است ابراهیم خان مهمند از بندهای بادشاهی و در هادری میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی و در پاتوه سزاور خان برادر عبد الله خان و در کیوره زاهد خان ولد مقیم خان جابجا بضبط این محال و تعاتب این خسران مآل قرار یافتند - و محمد شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی نبرد آزموده کارطلب بآهنگ تخریب بتخانه بکابنگ و تادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او بایلغار روانه شده بر هر رة آن گروه فلبکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکناز آورده آتش یغما در آن مرزبوم زده اندوخته

آن خاکساران را ببناد تاراج برداد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده بقدی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورده تربیت و پرورده عنایت آنحضرت رای سندر داس میرسامان با فوجی از فدویان بسمت سرکروهی که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون پیش از رسیدن رای خبر آن تهاه رایان سیده روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هنوز چیزی باقی نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمه مذکوره سابق که رسم معهود هنوز است پیشتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از مدافعه و مقابله بسیار و کشتش و کوشش بی شمار به دارالبوار پیوستند - و رای مذکور دوات خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سرانجام کار ولی نعمت حقیقی خود کوشید - و بداندرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * * * بیت * بدنها چنان مهر اوخانه ساخت * که هندو بتضرب بتخانه تاخت چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیله ایشان مشکور افتاد - لاجرم بتازگی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبه ایشان درجه اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکر الله را بتخطاب افضل خانی چهره کامکاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای رایان سربلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی

بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است تارک مباهات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در تهاجمات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعیین شده بودند هر جا خبر رانا می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازمه مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و اسیر گیری بجای می آوردند - و چندی بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا نموده بنیاد مسلمانان درین لباس قوی اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به جبل متین عفو حضرت
شاه باند اقبال و ادراک نجات بوسیله

دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر

بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظه عواقب امور و دور بینی بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره داشت - درینولا بنظر امان در معامله خود غور نموده مشاهده کرد - که کار او از عصیان بکجا کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندید - خامه درین وقت که عرصه راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرصه تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس بمعرض اباخت در آمده معینا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم این معانی خصوص ببناد رفتن تنگ و نام را بغایت مکرره می داشت - لاجرم نسبت اصحاب اضطراب و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایه مباهات و دست پیچ انتظار و امتیاز سلسله ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنوز همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفت - مجله بغیر آنکه درین ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معدوم خالی و خرابه مانده و سپاهی کشته و اسیر گشته و خرویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقه ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفای با تفرقه ابد و بیوفائی سرمد بسته - و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نموده - و باین معانی از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظم جنود آسمانی است عرصه حوصله تنگ او را فرود گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معامله او در طلب امان بود - ناچار دست استیمنان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنابت و لجاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای رایان نوشته بواسطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی پادشاهی و شاهی را بروفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهار پی عفو طلب را که از در تضرع و زاری
در آمده بود بعرض عالی رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که
آنحضرت بر سر انجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود
کار فرمائی عفو جبلی که بتکلیف تمام آن مهر منزات سپهر جناب را بر
ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عیني که شیمه کریمه آن
اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش
خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته او را
مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگی از آن غلالت آباد که
هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالی حوالی آن نیز فرسیده بر اندازند -
ناچار فرستاده او را بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدی
مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پایی
تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامه ضراعت آمیز
وقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایمردی درین باب نمود - و چون
خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی
رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت
مرتبت بر حال او در رحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا
اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامی فرزند سعادت یار رضاجو
اقبالند را باید که خرسندی و خشنودی خاطر ارجمند ما را در ضمن
قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره
در صدد خرابی او نه شده دقایق ملتسمات او را بدرجه اجابت رساند -
چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشی او نموده ولایتش را
بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکه او را در رکاب ظفر انتساب
گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

امر عالی والد والا قدر ملتسمات رانا را مبذول داشته دیده و دانسته به
فرمان جهان گیری از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در
حال سیه^(۱) کرن خال خود را با هرداس جهانه که از راجپوتان نامور و مردم
معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده
همراه رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند - و بزبان اظهار به فزع و جزم
و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیله درخواست بخشایش ساختند -
و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته
باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استعاضا یافته کرن
جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنکه که کرن
رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر کلان او که نبیره رانا باشد
همواره بهماهی هزار سوار ملازمت مرکب والا اختیار نموده همه جا یساق
کشی کند - چون همگان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرأت
عرض مطالب یافتند باین دست آریز بوسیله رای رایان معروض داشتند -
که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده
وثیقه عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیده او آرمیده گردد - هرآئینه
بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنابر التماس رانا
علامی فہامی افضل خان را بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار
انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از والا مزید اطمینان
خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت
قبول جان بخشی تارة یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت -
و بی توقف روی امید دریافت سعادت آستان بوس نهاد چو

(۱) در اقبالنامه جهانگیری صوبه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع
ایشانک موسائیهی بنگاله *

به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالی عز صدور یافت که از روز یکشنبه بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از مشرق جهروکه والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افکندند - و بآئین صاحبقرانی بر مسند جلا و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را اشاره باز او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه در آمده امیدش از پرتو انوار جمال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود آستان سپهر نشان را صندل جبهه اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبتوسی سود - و هر چند به والا بساط قرب نزدیکتر می شد از ادای تسلیمات بزدگی و آداب سرافکندگی سرمایه بلند پایگی جاوید و ماده مزید امید آماده می ساخت - و در وقتی که بدستگیری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از ادراک شرف رخصت به تقبیل پایه سیر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت - و بدریافت این مکرمت والا فبق رفعت از ذروه ملک اعلی در گذرانید - حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و ازین رو سربلندی جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک به جهت جلوس زاده حاتم بر زمین گستردند - چنانچه در کتب معتبره سیر مروجی و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

تواتر منقول و مشهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در مدد این معنی شدند که او را بعنایت خاص اختصاص داده کماینبی در تسلیه خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنابر آن نخست عبد الله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ او را رخصت نشستن داده نقش مرادی چغین که فیروزی بر آن روزی هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آی چه عجب کهتر نوازی وظیفه بزرگی و مهتری است و احسان و بغده پوری لازمه دادگویی و پیروزی - از اینجا است که آفتاب جهانتاب بنابر ذره پوری از سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان کامل جا گرفته - بالجمله رانا بنابر شکرگذاری این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم مثقال جوهری بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باهمه و در برادرش سنهیه و کلیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با برق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سربا تنها - چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد و سرمایه مبالغات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کفور کرن پسر جانشین او بوسیله

افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - و بنابر مقتضای عنایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقی با زین طلا و فیل خاصگی پایه قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغه انعام عطا یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانه درگاه والا گردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت
از مهم رانا بصوب دار البركة اجمیر
و دریافت سعادت ملازمت حضرت

خلافت مرتبت

چون بدستگیری تائیدات آسمانی فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بنقاب کشای توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزی در آئینه معالنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتمخواهان در صفحه آرزوی همگان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره مانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقائق خواهش ملازمت والد والا قدر درجه اعلی داشته آن جازبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنابر آن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسوره فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیری چون مرکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصوب به نزدیکی بلد اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال مرکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه دولت شده بآهنگ ادواک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت در جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق بدخوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان تنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایکه حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بنابر ادای حق سپاس عواطف و مرام بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مراسم تسلیمات و سجدهات شکرانه که از لوازم آئین خدوم است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر و موازی این مبلغ به عنوان تصدق و صندوق بلورین مالامال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل گرانمایه رانا بود که حسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشریف خلعت و چاروب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین و لگام مرصع و بتجی گچ نام فیل خاصگی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این مایه مرحمت عمیمه نموده سه هزار ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزار ذات و هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از نقد محال تنخواه شد - آنگاه برسلطت بخششیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت استعفا یافت -

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و تسبیح مروارید گران بها و اسب و فیل خاصگی سرافرازی یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاره ذات و سوار محسود امثال و اقربان گشت - و جایگزین نصف طلب منصب او محال کوهستان رانا و نصف دیگر از پیرگنات دامن کوه آن سرزمین قرار یافت - آنکه سایر امرا و بندهای پادشاهی که در رکاب ظفر انتساب بودند بمعنایات پادشاهانه سوافرازی اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کون پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان عالی برین جمله صادر شد که چکب سنگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد *

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود پادشاه زاده سعادت پرتو محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العظایا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخواص و مزایای خاص اختصاص بخشیده - بذکری که از روی عاطفت قام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دلخواه هواخواهان در کنار و بر آرزوی ایشان نهاده - و همچنین آن حضرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل و نصیب شامل رسانیده - و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشأن که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین (روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اوزنگ

خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزاده کامگار نامدار اقبالمند مصدوقه هر چهار چهار رکن تمکین بل چهار حدود کعبه دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سرورزی آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چهار پادشاهزاده خجسته طالع فیروز بخت که هر یک دره التاج تارک مبارک اقبال اند - فروغ نیک اختر می مهر و سعادت مشتری بخشید - و خاصه شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانش پرده سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بمنزله کبر سن و مزید قدر و شان سرافراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر که بیان آن مقصد نتیجه ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دوازده گیتی و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردیمه الهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکه عظمی و مهین بانوی کبری نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی شد - و فرودم خجسته این فرخنده مقدم سر قاسم ربع مسکون را به پیروی یمن قدم پیوسته زیفت افزای شبستان خلافت گشت - و درین روز فروغ آمیز فراغ آموز که وقت خورمی و روز نبی غمی و هنگام گرمی هنگامه نساط و ایام نسط و انبساط در آمده بود - ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برکت محمل صورت تزیین یافته بذکوی خوش و دلکش بر آمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افرازی نظارگیان عالم گشت - و آن نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایه آراستگی گرفت - که زیب و زینتش رشک فرمای زیفت پیدشق این بلند رواق شد - بالجمله چون خجسته مقدم نو روز گیتی افروز چند روز قبل از عید قدوم

سعادت لزوم شاهزاده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مؤده ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بباور ادای رسم آن در عید سعادت بمنزل سعادت فزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبدول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار بهر اسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغه نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلت آن شاهزاده نامدار را که فر فرودون و شکوه دارائی از صفحه روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثفا سنجان پای تخت که سر آمد سخفوران روی زمین و زینت صفحه روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را برین محسفات بدیعه آراستند - از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته *

گل اولین گلستان شاهي

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسی سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [نظر] قریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید عظمت و شان نیر اعظم سربه برابری از فرود آورده در کفه میزان هم پلله انور گردید - و آن گرامی جان جهان جهت کامروائی معقاجان تن بهم سنگی ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

(۱) ع [نظاره] ل

نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آزادی جرعه کشی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون این عزیز کرد جفاب عزت و برگزیده آنحضرت قا غایت به تناول هیچ یک از مغیوات خامه بغوشیدن باده خرد دشمن هوشربا الثقات نموده بودند - بغایر آنکه به فتوای غری شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند فکوهیده و فایسنزیده است - تا آن دم دامن پاک لب اظهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت بروات داشت بدن آب آتش آمود تر نساخته بودند - لاجرم نخست در قبول ایستادگی کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز ادب و تحصیل رغبت مدعی خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمرند - و از آن روز قاسی سالگی که توفیق الهی تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواهش طبع قدسی منش توجه به پیمانه کشی نه فرمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زده کلک بدایع نگار و نگاشته خامه وقایع گذار خواهد شد *

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزی نشاط پیدا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود که در وزن و سفک شش نانگ و در آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید - در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی و خرمی واقعه بدموقع غم اندرز کوکب عالم افروز برج سرافرازی حور النساء بیکم

که سه سال و یکماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تاریکی ملال
آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متام ساخت - چون حضرت
سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقرانی را به فرزندی خوشتر
ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند -
و از رهگذر وقوع این واقعه جانکاه کوه کوه غبار اندر سر تا پای خاطر مبارک
آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گویان نقاب عفت
بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن
نوکل گلشن عصمت را در جوار مرقد مذکور خواجه بزرگوار خواجه معین
الحق والدین آراءگاه مقبر شد - و آن روز غم اندوز را کم شبیه خواندند -
چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمن نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال

شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت

بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال
کون و مکان و نظام انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان
باستقامت مزاج و حاج ایشان راسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق
بخوشروقتی و شادکامی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته
ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومنانی الطاف
جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه
در همان ایام که رضیه مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حرران
بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافی آن باحسن وجوه

در عالم شهود جلوه نموده به اجمل مور جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد -
یعنی شب یکشنبه یازدهم ذی قعدة ماه الهی سال یازدهم جهانگیری موافق
هژدهم^(۱) جمادی الثانی سنه هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت
اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از فواید قدسی القاب مریم ثانی
ممتاز زمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم
خجسته قدم از بساط خاک تا بساط افلاک همگی را در پیرایه انبساط
گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده
مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه
بقابورسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی
فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی گشودند -
و آنحضرت بر عایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر
گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزاده نامدار
را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی تدارک گرانی خاطر
آن گرامی نیراوج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام
طالبای کلیم که از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر
چنین یافته *

• مصراع •

دومین نیربادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم

الظیر وقت باین مصراع برخورد *

• مصراع •

شده پیدا وجود شاه شجاع

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید

صفحه ۸۸ - طبع ایشاناتک موسائیک بنگاله *

توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عز شانه برای اعلاى اعلام جاة و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عذایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعی خویش از اوج شرف بعضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلی و بی جوهری پرویز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معنی بر همکنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورد عذایت و اقتدار و پروردید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانباني بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علو همت و بلندى اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغوا به نیروی کار سازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیا داران مقهوران کشور پهناور را بر صرعه ظهور جلوه گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پهاره یکبارہ سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی ظلم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگڑه که بانسون تدبیر و نیرنگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

روزگار بکشایش گزائید - به نفعی که تفصیل این در فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامه سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهای سردار^(۱) و حیل و زیره های صاحب صوبه صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تغریب آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیرها و بی پروایهای بیشمار مشار الیه و بازندگی ها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شده خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید - که تمام ولایت بالا گهاٹ خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعہ و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جرثقیل و نصب صد منصوبه حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعه گیر در آمده بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریق بی پا و بیجا گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینی های بازی دغا لجاج شطرنجی روزگار را اسب و فیل طرح می داد - عاقبت به کرد خود درمانده در شش در

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی کماهی آگاهی یافتند - و بحکم دریافت مقدمه معهوده که سابقا رقم زده کلک وقایع نگار گشته میدانستند که پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بظاہر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگی ایشان به عنبر تعلق داشت - سرقا سر عرصه دکن را مانند بخت تیره آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان بغایت زور طلب بودند - لهذا باستصواب دولتخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که مرکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی نهضت فرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مقرر توقف نمایند - و شاه بلند اقبال را به تسخیر دکن و تذبذب و تادیب دکنیان نامزد فرمایند - بالجملة بروفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استعجاب بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بروفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایسته مرتبه ظل الهی و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهی را بخطاب مستطاب والای شاهی اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالمند خود را شاه نخواهد آن شایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاه خرم نمایند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردانه مرصع

از جمله غنائم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدان اقبالمند عنایت نمودند - و دو سراسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمه مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن موصله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنکه هر یک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابی نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسب و سروپا ضمیمه عنایات عمیمه شده - و امر عالی برین جمله زیور نفاد یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مداهنه سزایی و معصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد *

مجملة شاه بلند اقبال روز جمعه سلح شوال سال هزار و بیست و پنجم هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولتخانه زمین زرین برآمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [افاضت] اقبال بی زوال قبل از وصول میت نهضت و نهیب آواز صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمه تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سرزمین مذکور از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجه طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سرقا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن مرکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوری بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استقبال شگافته در احواله بسعدت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسب عراقی و خوانی پراز انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین زرین و دو فیل نر و ماده با سار نقره کامروائی ابد آماده ساخته مولف القاب و مطمئن خاطر بوطان مالوف رخصت یافت - و چکت سنگه نجیره خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حاجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نریده مخیم هرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعیینات صوبه دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیل و غیر آنها به سعادت استقبال شگافته از سجود آستان قدسی مکان در بخت و اقبال هر روی

احوال خود کشودند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیری پرتو ماهچه رایات ظفر آیات خورشید وار سایه انوار حضور بر سنگه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک ازین رو مطلع نور [ظهور] و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سرزمین دانشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن نوروزی و خواستگاری صبیحه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن

بنابرین دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزائی داشته مربع نشین اورنگ چهارپایه خویش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت قضای دولت خانه برهانپور را بانواع تزئین زیب و زیفت دادند - و بآذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص و عام را در دیبای خسروانی مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیحه قدسیه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباحات و افتخار سلسله فی شان ایشان در

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائی و سرافرازی خانخانان بمقرل او
تشریف شریف ارزانی داشتند - و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب
یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامه طوب جهانیان
انتظام و گرمی داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران
دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن
سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست
که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته
پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود - درینفلا
خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد -
بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی ندیده
میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده
دانسته قرار اینمعمنی دادند که گردن اطاعت بطرق اخلاص و ارادت سپرده
دوش فروتنی و سرافکندگی در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقه
بادشاهی کوتاه داشته عهد خراج سپاری و مالگذاری هر ذمه انقیاد
و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای رایان
به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج گروهی شهر باستقبال شنافته
مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین
بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را
زیفت فرق و زیور قازک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد بارچ طایم
فرقد بر افراخت - و بحکم امتثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم
آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد نمود - که سایر ولایات
بادشاهی را با کلید قلعه خاصه حصار احمدنکر تسلیم اولیای دولت ابد

پیدوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام
نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش
آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانسپاری و خراج گذاری باشد - چون از
هرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیه باریافتگان انجمن حضور شاه
بلند اقبال رسید - در حال سید عبد الله بارهه را که از جمله پروردهای
عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی
پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی
یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال
مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب
عظمت و میمنت بل بهمه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید
جشن نشاط و طرب قزقین یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر
از سر نو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت
مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار
سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و نقاویم بهمین نام
مذکور می شد - و سید عبد الله بمزدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی
خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و قیل و خنجر
مرصع و شمشیر و پردله مرصع سر مغاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی
فال همایون قطعه لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشنی جگر
پاره آفتاب رخشان بود - و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لعلان نموده -
مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضی العرام
باز فرستاده دو لک روپیه بانفضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف
نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل نزول و اقامت

و طریق هیانت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مذل جواهر و فیل و اسب بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسب عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را با حمد نگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهاک را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضبط تهانه جالفا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانشینار خان سر افزای یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشوی افواج خاصه خود را نامور ساختند که با سایر تهانه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقه اولیای دولت سرافزای یافته اند تا بالا گهاک همراهی گزینند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بهجانشینار خان سپرد - و خود برسبیل ایلغار مراحل پریده بانفضل خان پیوست - و بایکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باملی درجات استعسان رسیده از مراحم شاهي سرافزای یافته مفاخر و مباهای شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعه لعلی بود گرانباه که در آب و تاب و سفک و رنگ و صافی و شفافی نظیر آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا باملی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - همگی پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرقبه قبول یافت *

چون میر مکی و جادر رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بنزدیکی آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلی و هشیار مغزی بهره وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعضیان و طغیان راضی نبود - بکینیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقه آداب گزارای پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجری که فرستادگان در پنج گروهی شهر منزل گریده بودند از دریافت پایه شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانه عفیایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع با بهولکناره که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتی پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بذکمی بققدیم رسانیده برین سر تارک رفعت از اوج این والا طارم آبهوسی در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور نفومند و اسهان عراقی و عربی که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامی بقبله ارباب قبول یعنی درگاه عالی مرسول داشت - مجملا میر مکی و رای جادر داس همدران نزدیکی بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعد ملازمت فایز گشته

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استعسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجری بعد از گذشت بیست و شش گهزی و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد - در خطه برهانپور شبستان اقبال شاهي بفرغ تولد نیک اختر فرزندی سعادت مند از نواب قدسی القاب مهد علیا ممتاز زمانی نو آیین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال به فتح و نصرت کورت اول از دکن و ادراک ملازمت حضرت خلافت موتبت و سرافرازی یافتن بانواع مهربانی خصوص خطاب عظیم الشان شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجنب سربروالا برای جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را باولیای دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عرو و وثقی امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عاقبت بر روی روزگار خویش کشوده همگنان در مقام بذگی درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیّت گرائید - و نوعی ازین مهم فراغ یافت که بی اختیار لوائی والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگی خاندیس و برار و دکن سرافرازی داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده بر تقداز و کماندار بکومک او تعین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگی خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هریک از سرکار و تهاجمات و برگذات بالا گهاٹ را بعده کارگذاری یکی از امرای عظیم الشان و ارباب مقاصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالانپور و مونگی پنن و سرکار باسم و پاتهری و مہر و ماهر و [گیرله] و کلم و برگنه مالانپور و انبیر و برگنه بیر که بمنزل سرکار است - و ده کردور دام که بیست و پنج لک روبیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن برگنه در تمام دکن بلکه همه این کشور یافته نمی شود *

درینولا بیرام بیگ بخشی که با فوجی از بندهای بادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانہ تعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چهره ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره که حسب الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندرا نه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت و تابع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کوه

پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و ^۱ [سه] رنجیر و یک لک روپیه از جاتیه ^۲ بر سبیل پیشکش گرفته بودند بظفر اقدس در آوردند *

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندر نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت درجهائی بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزاده والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آهلی سده دوازده جهانگیری موافق یازدهم شوال سده هزار و بیست و شش هجری برسم و آئین شایان و آزرک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استماع یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق نخست آن بر افراخته رفعت ایزدی را ببالی جهروکه والا طلب نمودند - آنگاه بیخوابی از جا در آمده قدمی چند فرای پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشسته باد هوش ربا دارد - پاس مرتبه خویشین

(۱) ع [سی] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۹۵ - طبع ایشیاٹک موسسائی

بنگاله *

(۲) در اقبالنامه جهانگیری این مقام باسم جاننا مذکور شده - ملاحظه کنید

صفحه ۱۰۵ *

داری نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خلص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خامه با چار قب زردوز مرارید کشیده و شمشیر با پرده مرصع و کمربند و خنجر بد آن حضرت مرحمت نموده بمنصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار در اسبه سه اسبه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صفای جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلی قسرب به تخت میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ پادشاهی درین سلسله علیه ایگونه عنایتی سرشار به فرزند شایسته خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهروکه والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد از آن امرای عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه و غیر اینها همگی بترتیب مقام و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استماع پذیرفتند - و نذر گرانمند نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بقابر آنکه آن روز از تنگی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود اکتفا بصندوقچه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل ^۱ [سرفاک] نام که

(۱) ع [بیرناک] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۰۳ - طبع ایشیاٹک موسسائی

بنگاله *

سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری و عدم عریه بدمستی بی عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استخسان شده بی نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سبیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باین طریق دفع عین الکمال می نمودند - در بقوت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر شده و بنابراین نسبت بنور تخت موسوم گشته از سمت سر حلقه فیلی جمیع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنرا پیوسته در درون صحن غسلخانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بنور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تفومند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هنوفت و دومی به بخت بلند - بهای هر یک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن در کوه پیکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بنور تخت نمی رسیدند - اما در عظم جثه و کلانی بنیه برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش هزده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمی آبدار برزن شش تانگ و انگشتر نیکین الماسی از جانب خود و صد راس اسب مصرنگ بادرقلز عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند - که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

بساخت مرصع بود - مجمله قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه قرار پذیرفت - و هوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت - و همه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار روپیه کشید *

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که در آن ایام روی داد

چون بچهره کشائی تأیید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معامله دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایه رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بنازگی سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بنابراین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بد آنجانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعانی اختصاص یافته نشاط صید انگلی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبده طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراسم بادشاهانه درباره آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود - چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاسی داشت قطع نظر از گران مائگی آن کوده بنابراین شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی با آن بود بدان حضرت مرحمت می فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه

بدخشانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازی کمدافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرة العین عدن و جگر گوشه یمن جگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آبش رودبار خون از دل یاقوت رمانی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوه‌ر شاهوار عمانی بسیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجدۀ حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتی کشا برسم رونما عقیقت نموده بودند - با ^۱ [دو] دانۀ مروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بد آنجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم دیماه آلهی گزار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از بغدر کهنبایت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دارالملک آن خطه طرب اساس یعنی بقعه نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهجۀ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت و برکت سایه دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترده - و سرقا سر آن گلزمین دلنشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرو ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب انروز گشت - و خاطر آرزومندان گیتی بر مراد ^۲ [دیرینه] ^۳

فیروزی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانۀ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفیع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینه خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گردیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر مقننرات آن مقام دلکشا کام دل برگرفتند - اراده مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافۀ عظمی موافق طابع خواش اقدس افتاد *

درین ایام بنابر آنکه در مدت جالس همایون آنحضرت امور ملکی و مالی آنصوبه سرانجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائی و غرض پرستی صوبه داران مهمات آنولایت که نظریه بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غراست و منع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه‌وران نیرنگ نما نظیر اعظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و متقاد ایشان بوده در عظام امور بدیشان ملتجی می شده اند خال کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانبانی و حکم متابعت سنت آعرش آشیانی در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت بروفق این معنی دیدند - مجمل بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر برگذات آنصوبه عظیم بجایگز آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و قذیب و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

غرة اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوی نصرت پیرای بمستقر اورنگ خلانت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانی صوبه گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعیین فرموده بهمه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آنصوبه جمع ساخته بهم رکابی حضرت خلانت مرتبت عزان مراجعت را انعطاف دادند - و چون برگشته دوحه که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص اینای روزگار بدهود اشتهار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل ستارگان بنابر پیرومی موکب اقبال اراده ورود مسعود دارالخلافه حمل نموده بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری در آن شرف خانه فزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری آغاز شد - جشن نوروزی بفرخندگی و فیروزی در همین سرمنزل زینت پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخششی آنحضرت بروفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوژی این صید باز پرداخته اراده توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرمی هوا باشنداد کشید - و نیز از عرایض واقع نویسان دارالخلافه پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم کلی پذیرفته - ناچار حسب مقتضای مصلحت وقت صلاح دید جمعی دولت خواهان برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکته ستوده العود احمد طراز رایت

معاودت گشته بدوالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده بآهنگ تادیب و تنقیه مقرران آن نواحی تعیین فرمودند - چنانچه فوجی بسرداری رای رایان بر سر مفسدان جام و بهاره (۱) رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سزگه بگوشمال سرکشان کافه مهی نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمتی باشتاب سیلاب روانه گردید - و دراندک فرصتی او و راجه بهیم بکارسازی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و بهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیشرفت مهام آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بشر خود جاده انقیاد بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطرق تعهد در آوردند - و بفایز امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیله آستان بوسی استسعاد یافتند - و هر کدام صد اسب کچی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافراز گشتند - و چون خامه بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و بهاره کشاده درین مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتیه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین بهاره نیز بر ساحل دریا بجانب تنه واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع

ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید قاده دوازده هزار سوار سرانجام می توانند نمود - و جام و بهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نژاد در آن ملک بهم می رسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود *

کشایش عقدۀ پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعه کانگور بناخن تدبیر و کلید تائید شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایه سربز والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سررجمل ولد راجه باسو از بیخردی کار عصیان یگرو کرده بسبب زیاده سری یکباره سراز خط فرمان بری کشیده یکسر مو طریقه بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را قریب داده دست تغلب و تعدی سرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جا نشین پدر شده بود بدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگور نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهید نه بسته - لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شوک و طغیان و اطفای نائرة کفر و کفران داشتند - ایمنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چندانکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثانی از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سریر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکب و همعنان بوده همه راه شکار کنان و مید افکنان مراحل بکام مرکب و رواجل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون تمر بیگ برادر بیوم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب اشاره شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نریده بر جمیع فیلان بنگاله و هر دوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - درینولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید مید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتفاهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجروح استماع خبر توجه دلاوران از جا رفته و بقلعه مود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مقرر و مقرر زمینداران آن حدود بوده قرار تخصص با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بیای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوبیده مرکب سعادت و همراهی کوب بخت شاه والا جاه عقد آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرا که در جبال سرحد راجه جیبال واقع است متحصن شد - راجه بقایر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تفکلی مجال تسخیر نورپور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیران بیشه مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشتش و کوشش بسیار دستیاری تأکید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پای میان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاده خلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران نیز زخمی شده آیت جراحات نمایان که طغرای منشور مردانگی است بر لوح دیباچه رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بروفق طریق معبودة راه فراز پیش گرفته بودادی هزیمت شتافت - و از راهنمایی غراب بخت سیاه بقلعه که بنگاه خیلخانه راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان مهمند تعیین نمود که از راه بلاد به جمروهی در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا

از نورپور نموده در کمتر مدتی نورپور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سرفرو تهنیه فتح قلعه چنجه نموده همین که متوجه شده مؤده مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظفر برخاست در همان گرمی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مال همه جهت از راجه چنجه نموده او را بوعده وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بعفس با پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا گردآوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نورپور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگه شد - و در گهاتی بهوتی کال تپانه نشانید - و غره مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگه وارد گشته بی توقف و کامل خود را با جمیع سرداران پهای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مقاصب و مؤده رفع مراتب گرمی دل و نیروی بازو داده سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهدیه پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالتا در آمد و نقبها و سیبها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگونام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته

بعد از آن آتش در نقب طرف دریاچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده بر گشت - و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افکنده جمعی انبوه را بدرجه شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که در میان دروازه و ملجأ ترسون بهادر سینه پیش برده بودند - و سر نقب بیای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً دروئیان که پیوسته بر سر خبرگیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدان بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طاقها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سینه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و نزول آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتی را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدروئیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کارطلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرض داشت گذاشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته رومیخان حواله از چوب ساختن بر فراز آن برافراخت - و بر قندازان و تریچیان ببالای آن بر آمده ازین رو بعد و سوزی که عین کارسازي فتح و فیروزی بود در آمدند - و دروئیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمپی خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لایه گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحه عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هر یسنگه ولد تلوک چند قلعه دار که در آنرا دروازه سال عمر داشت همراه سکندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجیوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنگه خواهر خود را بحباله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگاهبانان را بحر است اموال بر ایشان گذاشته از ینمائیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاده یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که بر اهرم هند از نام بانی آن آگاهی نداشته بر قدم زمانی آن گواهی میدهند - و در پیش طایفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه تسخیر هیچ زبردستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نمانده - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفرنامه های سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته میابد اینمعنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گری شاهه این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز ریاست محاصره ملوک ذی اقتدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیانته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین وادی داد کوشش داده - چون چاره

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجه آن سرزمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سرفتم آن درگذشته بدین وقت باز گشت *

ورود مزده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله وزید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتی پیوسته - بلکه سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت و سرپر دولت آن خداوند درنگده سرمدی را به فیروزی اعطای چهار شاهزاده بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه درینولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعدة سنه هزار و بیست و هفت هجری شهبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلی طور یافت این ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت گهزی و سی و هشت پل از شب مذکور در برگنه دهود اتفاق افتاده قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدوم

میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بی شمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعه کانکوه را بر مصالح تقدیر در پرده غیب نگاهداشته بودند بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد رو نمائی این قره باصره خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بذابیر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن شاهزاده والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غره جبین روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است سلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که درینولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخفوزی ادا نموده - چنانچه الفی از آن بروجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

داد ایزد بپادشاه جهان خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثانی یافت گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک تخت ازین پایه گشته عرش جذاب
چون باین مزده آفتاب انداخت افسر خویش بر هوا چو حساب
خامه از بهر سال تاریخش زد رقم آفتاب عالمتاب
و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملسوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوئه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلده ارجین حسب الحکم

آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی بنابر رسم ادای لوازم شاهی و مراسم مبارکبادی بدان انجمن عشرت و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پائیندار و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر بحری و کانی با پنجاه زنجیر فیل نمودند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت

فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسی

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهجه رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیمه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری پرتووزد همایون برکوه و هامون دارالسرور فتحپور افکنده دشت و در و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعنی مهده سال بیست و هشتم از عمر ابد ترین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرایش پذیرفت - و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طامون که در آنولا در دارالخلافه کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

هجری فروغ بخش عالم یعنی نیر اعظم پرتو تعویذ شویف بر عرصه شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسبالحکم اشرف بادشاهی محض خاص و عام دولت خانه فتح پور بآئین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم جمادی الاول از شهر سال مذکور دار الخلافه اکبر آباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتی کشا ماده توتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر منتظران آن مصر عزت را که چون چشم براه کنعان از دیرباز گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدان زیور روی زمین در تاریخ غره ارضی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق جمادی الاولی از شهر سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد *

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ

ماجدۀ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی

بدارالنعیم ابدی و جوار رحمت ایزدی

بحکم قرار داد مقدمه حقیقت بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی در پی است - و هر لذتی را عاقبت المی در عقب - لجرم در عرض این ایام که روزگار نکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فیروزی چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلمت رحلت والدۀ ماجدۀ کوه

کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد و حشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمه والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضه مخوف عارض طبیعت قدسیه ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیه مرضیه دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالابلا هجرت نموده در روضه دار السلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گرفتند - و بقابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت آئین بنواهی نور منزل که بباف دهرة اشتها دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند - و باقسام عواطف و مهربانی دلدهی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمه کریم النسب صبیحه رضیه راجه اودی سنگه ولد راو مالیدیو که از اعظام راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند *

روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیحه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نورس سرابستان دولت را بسطاط جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی تبارک در ساعتی منسعود اتفاق نیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نورسیده عالم شهود را بشهبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمه خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکن ارسال داشتند - که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجال بمرتبه بدر نرسیده محقق فدا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر

بهمعنائی شاه بلند اقبال ولادت شاهزاده

امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض متأثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبائی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مهبانی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دمبدم بر مراتب خواهش

می افزود - درینولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سپرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز زمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزاده نامدار را بسلطان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بنابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پگلی و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سرمنزله کوکبه دولت و مضرب سراق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنابر موافقت موکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سرمنزله دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گردید - بسبب آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام بر فراز پشته مشرف بر رودبار مذکور که از فرط سرسبزی سبزه های شاد به نو خیز و جوش سن زر قاره رسته عبیر بیز همانا روی بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کمرانی در صورت کام بخشی بظهور می آوردند - درین مقام نیز برونق دستور صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردی ماه مذکور خطه کشمیر را از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگی نزهت پذیر ساخته روکش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز که پرتو توقف موکب منصور در ساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادی ایام

طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شکوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین جوش شکفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معنی نبود - حسب الحکم والا در منزهات دلکش آن سرزمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالی اسس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثنای سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهی میشود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاری عروق قدسی پیکران جاری گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمه حیوان و غیرت افزای انهار جنان سرچشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند چشم پاک در دامان پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمی بتماشای سراپای خویشکن آب داده - و چون آن سرزمین ازم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قره العین اختیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معنی در ضمیر مقرر بستند - که بمقام تربیت آن [هیولای] ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی به فاصله مرمت و عمارت آن

ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیله آن سرور با شوق طبعی یاور افتاده معرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن اراده جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف فزیت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بید رنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظه حال مسمی کرده آن منبع قویع روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خاصه شاهي در وسط باغ خیابانی بعرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عرض ساخته از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند - بفعوی که ریزش گاه آب آن قال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و مقانت بزیب و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده زود با تمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هر چه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامه غریب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخه خلد برین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشته باز بدین آئین بر سر سر رشته سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متفرعات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به ۲ [شالیمار] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند -

آرزوی مراجعت هندوستان از صفت کده ضمیر منیر آنحضرت جلو ظهور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پای تخت خلافت دور دست شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدات خصوص عموم سکنه ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهری بی کوه اندیش بدستور معهود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سائر معال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتین کم فرصتیها که شیوه ناستوده ایشانست کار بر اولیای دولت بذهوی ننگ گرفته اند که مزیدی بر آن منصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بنابر استماع این خبر از جا در آمده از خویشین داری بر آمدند - و طریق و وجوب انتقام این گروه بیداره بد هتجار سپرده در مقام تلافی و تدارک این امر نا مرضی پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهم دکن بمهد شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوای والای
شاه بلند اقبال بار دروم باهنگ تسخیر
کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بینخدان کوتاه بین آنست - که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی و از همراهی وقت رخصتی یابند - چشم از همه سو

پوشیده و شیوه ناستوده گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خوبش رفتند -
 و از ملاحظه لوازم دور بینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی اندیشه
 و خامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات
 احوال دکنیان خسروان مال است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت
 عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار فاهموار می سپارند - و پیوسته
 عهد و پیمان شکسته این خصلت فکوهیده را مرعی می دارند - چنانچه
 هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری
 می کشد - از راه روباه بازی و حيله وری در پناه ژبونی و عجز و زاری درآمده
 جان مفتی از میانه بیرون می برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمه
 سر پنجه قهر شیروان بیشه رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی
 می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی
 که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بد آنصوب از صدمه
 سطوت و نهیب نهضت مرکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر
 دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد -
 و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -
 ناچار بغیر رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت
 برخاسته بسلوک جاد و بندگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند - و برسم
 تقدیم خدمت گذاری و جان سپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف
 عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه
 بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان درگذشتند -
 و بشفاعت حالم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام
 عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه
 سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کنگ حقایق نگار آمد - و چون دریغوا

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر میفو فظیر و سیر آن گلشن
 خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند -
 باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگی قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده
 در نواحی برهانپور بناخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات مہیان
 ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق ظغیان آن تباہ کیشان بدربار سپهر مدار
 آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالی بر رای
 عالی عرضداشت - خاصه مریضه که در لاهور رسیده است که هر سه دنیادار دکن
 نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر
 که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنججاه هزار تن
 می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهاٹ را که در دست اولیای
 دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی
 نخواهی بغیر فرط استیلا ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -
 و تباہانه مکرر استعکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله
 روزگار گذرانیدند - و چون غلبه غفیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود - نیز
 از همه سوراها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلاً رسد آذوقه بهوخواهان
 نمی رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بفیایت مرتبه اشتداد
 کشید - ناچار از گریه پوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن
 بد اندیشان ببالا گهاٹ قناعت نموده نخست در نواحی بالا پور بتکرکنازی
 و دست درازی در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله
 متعذر شده کار به تفگی کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواست دست از
 نگاهداشت بالا پور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معنی باعف
 دلیری غفیم گشته فرصت مساعدت وقت را غفیمت شمردند - و بتقلب
 تمام ولایت متعلقه بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای

دولت بود نیز نساخته بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع بر روی اقدس پرتو افکن گشت - و درینولا باز عرضداشت خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگی وقت و تشبیه احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میرزایان گجرات و بذیل بتصریح این معنی که اگر بروش حضرت آشیانی عمل نموده این خانه زاد پیر را از قید احاطه آزاد نه فرمایند - ناچار نسبت ناستوده راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کُند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه و قتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند - نخست سرتا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر روی والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سرنو عزم تلافی و تدارک آن طایفه تباہ اندیش را برینور مزید اجزم آراسته در قاریف روز جمعه چهارم دی ماه آلهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بدان صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسپ با زین زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار دو اشپه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته برین دستور بخلعت و غیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخششگرمی لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از احدیان و برقداران با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بعکم و جوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظر بند نابینان نظر بند جاوید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود - و درینوقت پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جلا و جلال
شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش
پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمری سیمین
از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب
مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در
عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادی سن هجری و عتفوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیظات مایل نگشته بغیر حراست قائدات

آسمانی نگاهبان خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی بشرب خمر و غیبت نغمه نموده مطلقاً مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزلت نفکوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بذات نهی شریعت ارتکاب این شیوه ناممکن شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر شریف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر مذهبی مامور نفرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعه چو معدود می نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته چو بای وسیله توبه می بودند - درینولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند باز بذات تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمواقب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدآنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینه زنگ فرسوده خیال ایشان صورت نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع معاصره - لاجرم مکذون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بارگشت اعابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح و فیروزی روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروی سنت سفیه آنحضرت نموده حلقه استجابیت دعوت در باب طلب نصرت بروفق امان توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

مفناح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب آن رای صواب پیدا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند - مجمل درین ایام که بتاریخ غرة ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگارخانه چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آئین این بزم بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جذات تجری من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مرات الصفاء ضحیر منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زیفت آرا و سرمزلزه نزهت پیدا که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایه لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار بر آن دادند که همدین همایون محفل بطوب خاطر و که دل تائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز بمخواست خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براهمنونی تائید آسمانی توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرمع که زیفت انجمن عشرت و زور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر آب استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا موکب منصور بشتاب باد و سحاب از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شمار قطرات باران بزرگ روان

داشت بسرعت باد صومر و تندی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نور گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز ریات جاه و جلال شاه بلند انبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقی که در آنولا پاسبانی قلعه مندو در عهده او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب نریده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی محابانه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده چندی به نهب و قاراج پرداختند - اکنون بپای کتل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسریازی و جانفشانی درآمده باوجود دشواری محفاظت قلعه از رهگذر کمال فسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوی جانسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظری چند از پست فطرتان که بسر کار قائید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی تعیین همراهان و پستی همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیرتر برسد خدا نخواستہ از ضعف عقول ایشان و قوت غلبه بد اندیشان چشم رخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرامی و صرح یافت دو گهزی از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از پرگنه دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که با هزار

سوار جرار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بنابر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید - و محمد تقی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروی انبال بی زوال و استظهار نزدیکی طلیمه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کرمک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نریده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر از آن طایفه بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - محمد تقی مردافه درین سوی دریا قدم ثبات افشوده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن قبا اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شباشب ایغار نمود - روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقی پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید قاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بخویشتن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن رو براه سیوقان را از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

و آن معذولان تا فواهی برهانپور هیچ جا عذر بلای ادبار نکشیده ثابت قدم نورزیدند *

چون خبر فتح بمسامع جا و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری رایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو افکنده امر بآیین محفل جشن نوروزی و انجمن شادی فتح و فیروزی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و هام دولتخانه مقدس رویش فلک اطلس گردیده چندی هنگام عیش و عشرت گرمی داشت - مقارن این حال عرایض خاننخان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جوار آماده بیکار است - و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بعدی رسیده که قدم جرات از انداز خود گذاشته شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنابراین باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روزی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامه انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر پاننگان تائید آلهی را نظر بر کار سازنی عنایت آلهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف نمودند که بخشیان مظام قزاق افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند - آنکه بکار فرمائی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و عون آلهی نموده شب دوشنبه

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار پادشاهی لوی ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در گذار آب دریده جشن شرف آفتاب عالمی آرایش پذیر ساختند - درین حال عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا بآهنگ کرمک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت - و آنحضرت همدین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرمجیت برانغار و خواجه ابو الحسن جوافار قرار داده خود با نفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه منصوره را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بغابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان بغت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چار حد خطه برهانپور را مرکز رایات اقبال و مورد موکب جا و جلال ساختند - چون خاننخان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته چانی قاز و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان معادیت بر قنات - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری خطه برهانپور را باین قدم بهجت لزوم دارالسور امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطايا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده سی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکنازی و دست درازی در آمده از تلخ سوچشم نمایی ندیده بودند بنابر کوتاه نظری و شوخ چشمی درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشوده از جا در نیامدند - بنابراین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سایر بندهای بادشاهی بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراكب مرکب اقبال از تنگی خوراک و کمی علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن بیش ازین کار پیش نمی رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بهیامان اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده ببالا گهاگ بر آیند - چون خان عالیشان این معنی را که مشعر بر نهایت دولتمندانه بود از مبدا بمنتها رسانید - و باقی امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنکاش صواب اندما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنکاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمت نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکین برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تنخواه داده ثانی الحال سند تمام میکردند - تا تعویقی در تهیه مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک رپیه بکومکین آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار چرار آماده کارزار ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار اوبچین مکین اسبه یکم گزین از سرکار خاصه شاهی و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلی را به پنج تسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش هزار سوار تعیین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان و خواجه ابو الحسن - و باشلیقی در فوج دیگر بر اجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنکاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رفق و فتن و حل و عقد امور کلی و جزوی باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجملة شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر موع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و مرکب سعادت حسب الحکم پنج روز بجهت تهیه ضروریات یوزش در سواد شهر درنگ نموده روز

جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده در یک کوهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلوعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک کوه را قطع نمودند - یافوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک کوه آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیور رای زده تیغ آتش میغ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلندی گرای گشته یکی بزبانه کشی در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خس یعنی صفوف آن مشتکی نانس افتاده دود از نهاد آن تیور درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هریک از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه بهتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت کوه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بودند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسب و شتر و چتری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون و صون آلهی که لازمه اقبال نامتناهی است از خیل اقبال دوتن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روئع مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله و بر دی ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

خانگی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکپور شد - و چون افواج غنیم مالشی بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوتکی که دارابخان و راجه بکرماجیت باندک مایه مردمی که عدد ایشان بسیصد تن می کشید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداری است گرداگرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول می دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با [چهارده] هزار سوار از یک جانب برآمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازی در آیند - و چون آن بداندیشان که بآن انداز نور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که باهنگ مدافعه ایشان از جادر آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیز جلویی ندید - این توقف سرداران سرمایه دلیری غنیم شده بیکبار بارگیها انگیزخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظه دوربینیها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلوریز بحمله در آمده بر راجه موافقت نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته برفوج عقب که [مثبت] مخالفان بود زدند - و بکمر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سرا بی پا و بیجا ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند برخورد خود را بر ایشان زد - و باندک زد و خوردی چون نیروی آسمانی بارر افتاده تقریب

بازوی شیران پنجه دراز نائید غایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از سقیز و آریز باز داشته از زیر تیغ رو بگیریز نهاد - و دارابخان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معارفت نموده بعسکر اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه آلهی مطلقا ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنگرا^(۱) ورود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنگرا و گروهی از گریوه کوتلهی گریزان گشته رو ببالا گهات نهادند - و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبه کوتلهی که از گریوه روهنگرا آسان گزارتر است منزل گزیدند - و روز دیگر ببالا گهات در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت محمد تقی با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند - در روز سهشنبه پانزدهم سواران از آن مقام کوچ فرموده هشت کروه مسامت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عنبر با سائر مقهوران از در تهور و تجلد در آمده بعزیمت نامواب و عنان کشی ادبار رو بروی موکب اقبال شدند - قضارا هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلار خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند انتظار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون این کنیه فتم و ظفر که از یمین حضور مفتسبان سلسله علیه علویه مثل

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنگیره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ - حصه اول - جلد اول - طبع ایشپانک سوساینگی بنگاله *

سید صلابت خان^۱ [...] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمنابت شرار درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده بکارزار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی اقبال آسمانی و تقویت نائید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیخ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد - چنانچه تلفک راو که دکنیان حیلہ گر رویا باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستباری او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجه جلالت بر کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شہامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی ازیکه تازان را در عرصه پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان زخم های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر معضرسیادت خود گذاشته بآن آبرو رو بدریافت درجه شہادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در مندو بتازگی داغ بندگی آن حضرت را غره نامیه بخت مندی نموده از گلگونه خون شہادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بهاداش نیکو بندگی بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی که سردار^۲ [فوج] غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اقبال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت

۱ - ن [و محمد علی] ل * ۲ - ع [قول] ل *

اهل اردو دواب و رواجل آغروق بامداد کشید - و فوج چنداول را پاسبانی باسانی میسر نیامده مضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسب و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهیم از دست انداز یاقوت خبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصه کارزار را کارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمود پیش از آنکه شاهد فتح چهره اقبال برافروزد - چندین مرد مردانه رو شفاست مثل ا [صادق بهادر]^ع و عبد الکریم بیگ و گدا بیگ و خواجه طاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی کوشیده بدریافت درجه شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخر کار مفسوده فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی با هفت صد تن از دغا پیشگان دکن در عرصه جنگ نقد جان در باختند - بالجمله از آن روز که افواج مواکب والا در بالا گهاٹ ریات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش کروهی کهژی نشیمن جای نظام الملک و عنبر مضرب سرائق نصرت شد - اکثر روزها مقابله سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهچه لوای نصرت آیه عسکر منصور بر موضع جنگل تھانه که در چهار کروهی کهژی واقع است پرتو ورود مسعود افگند - افواج غفیم سیاه گلیم باروز برگشته و حال ابترا شده آهنگ مقابله باولیای دولت جاوید فیروز نموده بیدرنگ باهم در آویخته در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کرو و فر بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بغت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنیاال ایشان گذاشته تا کهژی هیچ جا عنان

بکران تعاقب را مفتی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول مرکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعه دولت آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشستند و پشت بکوه باز داده - و غافل از آنکه اگر بمثل آب و آتش در فهاختنه سنگ رو پنهان کند صدمه سنان ابدار و کارش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره کم عموزود بباد فغا بر دهد - و مانند قطره سست بنیاد زمین گیر بر خاک هلاک افگند - همان روز که اولیای دولت بسعادت داخل کهژی شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان بوی سه روز در مقام کهژی رحل اقامت افگنده سر تا سر آن معموره احداث کرده عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کوه از کهژی گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه کروه را طی نمودند افواج غفیم بسرداری یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بمهده او بود تاخت آوردند - راجه قنجا بمداغه ایشان پرداخته - در مبادی ظهر غلبه او در ابضان و راجه نوسنگدیو بنذیله از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکرمک رسیده بر لشکر غفیم حمله آوردند - و همگان را چون اندیشه ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قتل و برخی را دستگیر نموده معارفت نمودند - بنابر آنکه آن مخدولان قبا اندیش مالشی بسرا خورده دیگر در خود تاب مقابله با مرکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار گزاره گزیده از مقاومت تقاعد

ورزیدند - و عذیر و نظام الملک خود پناه بقلعہ دولت آباد بردہ بودند - و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید آرای جمعی خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بنابر آنکه فوجی از مخدولان مدتها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه داری با شایستگی تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و ناپایی آذوقه کار برو به تنگی کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بدها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگی سامان غله و تهیه سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت سر تا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و [سنگمیر] که معمور ترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طرق دیگر بهر حیلتی که رود دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یکباره غنیم را بیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشی داماد عذیر که احاطه قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونگی پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انها جاسوسان ظاهر شد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بنابر ملاحظه مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

ارکان سرداری است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد بقلاوڑی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو کروزه دیدند که دکنیان قرار مقابلہ مرکب اقبال داده افواج مقهوره خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابضان و راجه بهیم بمواجهه فوج یاقوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابلہ کشید و از طرفین مراسم جلالت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و مولتی اولیای دولت خویشتن داری نموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی پایی ثبات و قرار افشردند - بنابرین قرار داد حق تجلد و جلالت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آنماید تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنائم بیشمار از اسب و شتر و امثال اینها بدست ارباب قاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال فوج دوم که فوج پی بود - و دلاور خان و جادون رامی و آتشخان سرمایه قوی دلیق، آن فرومایگان درن پایه بودند - و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن می کشید شتابان گشتند - هنوز دو کروزه را طی ننموده بودند که خیل ادبار استقبال مرکب اقبال نموده از درر نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلالت ذاتی به پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی بر همگان پیشی جسده پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاد و جلال بعون نازید آلهی بر ایشان تاخت - و از کار دست بسته که کارنامه رستم دستان در بند اوست گره اشکال

کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسب و شتر و گاو فتوح غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار مرکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز فوجی تازه زور از مخالفان بنا بر رسم معهود دکن از جانب قو شوخ خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند - بیروم بیگ بخشی با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بمعهده او بود همراه جانشینار خان قرمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبروی آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلوریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعاقب نمودند - و گروهی ابدوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشته بادیه ادبار ساختند *

چون بمدد گلری جناب پروردگار و دستیاری بخت کارساز ازین دست نصرت های تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت و قایم را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهاٹ نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالا گهاٹ برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست - عتبر بمکلف شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره گیری این امر تقدیری که کارگری تدبیر اینجنا عین بی تاثیر است پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ

انقراع محال باسم فرستاد - در یقوت حسب الحکم راجه بییم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقی رسیده جادون رای و همراهان او را گوشمال بسزا داد - و همه را آواره بادیه ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسيله انگيختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگي و اطاعت و توسل بنذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال و پذیرفتن پیشکش کلي و تسلیم محال متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدایوی سزوار شاهی بود • که مصداق ظل آبی بود
بیاطنی نگرداند از حق ورق • بظاهر بود مظهر لطف حق
بد آنسان نهد بر مدار • که تلخی عفو بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بفطر اغماص می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزی روزی روزگار برکت آثارش گردد از در انتقام در نیاید - و سزوار فرمانروائی و پادشاهی آن دولتمند اقبالمند باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلی خاطر و تشفی قلب بکینه تروزی نماید -

چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت به عامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون عنبر تیره رای تباة اندیش دید که بچهره نمایی سعادت روز افزون و کارکشایی بخت همایون ساعت بساعت فتح های نمایان صورت بسته پی در پی نصرت های بی پایان فذوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار کم نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جیوش و جفون دکن در آئینه زنگار فرسود بخت سیاه معاینه نمود - لاجرم از بیراهه کجروی و انحراف رو تافه بر سر شاهراه راست اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیانی های عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمواتب از دیگر مراتب پیش در پیش بود - و با تواتر نزول عفو که در عین استیلا و استقلال و قدرت و اقتدار رو داده بود - نظر بر بخشش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بنا بر مقتضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کارداران نزد راجه بکرماجیت که هنوز با سایر دولخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون در آن مرتبه حضرت شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرموده بودند - و از پرنوچهره کشای تأیید آن حضرت شاهد فتح رخساره نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سرانجام پیشکش شد - و آن حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیل پوزنهای و دروغ آمیزی های او را راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشته فسان کرده نقد پله اعتبار او را

بر افراشتند - او خود پاس مرتبه این پایه والا نداشته از روی زیاده سریها و کم فرصتیا و قتیکه وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسله طغیان نمود - اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بنده کشیده آید از سر نو ناصیه بندگی این درم خورده که بصدق نیت دم از خلوص طوبیت می زند بدافع عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت از عهدنامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد - هر آئینه وثیقه عهد و پیمان را بایمان مرکب می سازد که دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکشد - و بعد از تسلیم محال متعلقه اولیای دولت ابد پیوند دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیاداران دکن سرانجام نماید - و سال بسال در خور حال و قدر شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد - راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است و از راه مکر و تزویر که شیمه نکوهیده دکنیان است در نیامده از قرار واقع در مقام عذرخواهی ست - سایر مستدعیات او حسب التماس دولخواهان مبدول و معاذیر او بنا بر شفاعت عفو جفایت بخش عصیان بخشای شاه کشور کشای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت صدق قول او گاهی ظهور می یابد نه بالفعل دست از احاطه احمد نگر باز دارد - و بحال جمعی که درینولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال میروند مطلقا مزاحمتی فرساند - و هرگاه معانی مذکوره صورت بندهای دولخواه حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروض داشته این معنی را وسیله درخواست سایر ملتمسات او خواهند ساخت - و کلامی عنبر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقبول میادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند - او بعد از توقف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفته خویش در آمده بی توقف مردم خود را از دور قلعه بر خیزانید - چون ازین معنی مکنون خاطر

عزیز ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه با هزار تفنگچی بجهت مدد خرچ قلعه و نگاهبانی آن فرستادند - چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت این معنی و سایر ملتسمات عزیز را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوه عفو جرایم و جذایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سرشت آنحضرت است - و نیز اعطای امان خاصه بمسلمان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم - معهداً شدت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرغوب و محرک بنابرین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مرتبت نیز معلق بود - چه خبر اشتداد عارضه غیق النفس که از دیوگاه بازطاری مزاج عالی شده بود دمدم نفس بنفس متواتر و متوالی میوسید - لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه موجبات بذیرش ملتسمات او گشته بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معامله صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر برگذات دکن که از عهد حضرت عرش آشیانی تا مبادی حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحه بار نخست بر سبیل اشتراک بعمل سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته بنصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازی چهارده کور دام جمع سی و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی

از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عزیز از حقیقت مضمون امرکامی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان مفت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نفاقت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده محصول قطب الملک نیز بعهده خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیل ادوی او نمود - و بندهای بادشاهی چون عزیز را بروفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمزنی شتافتند - و چون محال بالاگذاشت قلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشاندن قبانه باشد نداشت - و قلعه احمدنکر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سرزمینی پسندیده که اینطرف تمزنی واقع بود بر فراز رودخانه [کهرک پور] قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهادند در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بظاهر منتضای وقت و مقام بظفرنکر موصوم ساخته حسب الحکم عالی امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکوره ذیل باین دستور گذرانیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفرنکر - و عبد الله خان در مقام اژه که شش کوره این طرف ظفرنکر واقع است و فوج خواجه ابوالحسن در موضع پاپلی دو کوهی اژه - و سردارخان برادر خان مذکور در دیولکام نزدیک دیوهنیکر - و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالفا پور - و جانشین خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشی در موگی پتن - و اوداجیرام و غیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

تا دیولکام جابجا تهانجات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

درینوا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض دردمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهرا طلعت سهیل جبین با شکفته روئی ستاره صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهد علیا ممتاز الرمانی افکند - و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شکوفه مقصود بشگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرایستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بذیات بعد از سپری شدن بیست و پنج گهزی و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خرداد سال شانزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیستم رجب سنه هزار و سی اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را که بتازگی شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جمله اسمای سامی نامی گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهی محال دکن با زیادتیا در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تهانجات جابجا بفرافعال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معبده را که سابق بجایگزین ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بظاهر التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیا داران دکن ادای آن

بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نماید - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبدالله گیلانی را نوزاد عادل خان و کنه داس (۱) برادر راجه را به پیش نظام الملک و عنبر و قاضی عبدالعزیز را بمصالحی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و قطار عنبر بر نمی یافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجہانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سرقا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبدالله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو اک روپیه بانفضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هزده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

(۱) در بادشاه نامه بجای کنه داس که توداس نوشته شده - صفحه ۲۱۰ - جلد دوم *

متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کهن داس هم درازده لک روپیه ز بعد و جس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربی اصل و جواهر از نظام الماک و عذیر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و شاه بلند اقبال و مذهبانه کریمه مشتمل بر نوبت فتوحات عظیمه که دیباچه نصرت های سلاطین مانعی و حال تواند بود - و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد - مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که اندون بخطاب وزیر خان و منصب پنج هزاره ذات و سوار سرافراز است بخندمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مهین بدان حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارکبادی بجا آوردند و از روی مرحمت عنایت نامه نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استخوان و تفسیر بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح ابن ایام الله و بر دیخان ترکمان که حسب الامر عالی از برهانپور بجهت شکار فیل بفواحی سلطنتی رفته بود - هشتاد و پنج فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل پیدا شده که در قید حیات مانده بود با نظر انور در آورن - از سوانح هم اندر این سال قضیه نامرئیه شاهراده امید بخش است که روزه شنبه اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری رو نموده - انتقال آن نونهال سرا بوسقان جاه و جلال ملال انزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بباغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطه پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهرد را پرداختن محض صواب است -

و مشیران ملک و ملت بروفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصال مطبق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دینت سلطان خسرو را که جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شرب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند - شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بحداب خفه از مطموره زندان بفرغ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعل آن مرحوم را از روی تمایل تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذرانیده شب چهارشنبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بریکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانحه غم اندوز حوصله سوز و شکست گذار اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از ساحت فراغ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان معذور شتافته - بعد از نقل نعش از آن مکان به اله آباد در هر منزل بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده کثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تغافل مغیبات می پرو و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمی پرداختند - و مدار بست و کشاد مهمات ملکی و مالی این دولتکده ابد بنیاد و بسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بقوهی که خاطر خواص او بود می نمود - و او را منسوبانش قطعاً ملاحظه دوربینی و عافیت

افدیشی بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله
بر فاسزاداری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منصوب و متصدی خدمات
بی نسبت گشته رفته رفته بکار گزاری سرکار و صاحب صوبگی ولایتها
لواهی استقلال بر امر داشتند - و ازین جهت مقاصد عظیمه بمصالح دولت
رسیده خلل های کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - و این
معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گران می نمود - آنوالا گهر این پایه تسلط
بیکم به باعث فساد نظام عالم و شوش اوغاع و احوال دارالخلافه بود
بر نفعت - و نیز هم جسمی اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی
میگرفتند - و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب برگزیدگان عقابت
جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهریار که همواره بیکم همت
بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهر کیف که میسر آید
نامرد مرتبه خلافت گردد - و مدتی ملاحظه کوفت آن حضرت که درینوا
ز شدت ضیق النفس وقت به تفکی کشیده اعتماد بر پایدگی زندگی
آن حضرت نموده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه
آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گیرند - بمحض صلاح
وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سرانجام معامله دین
و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایشان در حقیقت
بی سرور حکم تن بی سرورمه بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبی
پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنة برادران
مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فساد که
از دوری خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق
را زندانی و برخی را آنجهائی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بغای
کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته آن دو

معدوم بالمره را باسانی از میان برداشته به تهیه مواد سفر و سرانجام
معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل کفکاش آراسته و باجماع لشکر پرداخته
نخست سلطان خسرو را آنجهائی ساختند - بعد از آن در دیوار دولتخانه
برهانپور را از سرنو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر
و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا آمرد نموده از جلای
نقاره و طلا ریزش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای
انوار مهر انور و غیور بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و هئیکه چند که درین عرض رویداد

سرور نشین بارگاه چارم یعنی نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است -
بعد از انقضای پنج گهزی شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی از شهر
هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت بشرف خانه چهل بر سیل
تحويل فیض قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شادمانی نوید
فتح و فیروزی که بتاریکی روزی روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار
آمده بود - کار پردازان قوای نامیه را بآذین روی زمین و تزیین صفه زمان
امر نمود - بحسب الامر شاه بلند اقبال کار گزاران کارخانجات خاصه بر در
و دیوارهای دولتخانه برهانپور از سرنو آرایش جشن نوروزی و پیرایش
بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز بستند - در همین ایام که برهانپور
از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و مناجع
نشاط و شور بود - و کنگاش توجه عالی بصوب دارالخلافه بجهت انصوام اراده

مربوز و سرانجام تهیه اسباب جنگ در میان که درین اثنا زمین العابدین
خلف اصف خان جهنم از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالیشان باین
مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ
تا عذگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره احاطه آن پای افشوده
مدتی متعدي باقامت مراسم تضییق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاری
ناظر جدال و قتال از بیرون و درون اشتغال داشت - تا آنکه کار بر متحصنان
بغایت تنگ شده معامله بدشوارى گزید و بفار آنکه مبدائی یکجبهتی
ویگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیر باز میان این خاندان علیه
و سلسله صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست
آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود نیکه برین معنی نموده - و از جانب
شاه خاطر جمع کرده از بغلگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه دارای
چنانچه بایست بکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و فاق
غله و نومیدی زود در رسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد -
چون درین ایام بمساعی جمیل آن گرامی میزدند سعادتمند لله الحمد خاطر
از دنیا داران دکن در همه ابواب جمیعت گرامی گردیده پاس ناموس این
دولت بود مت همت بلند بهمت آن فرقه العین اعیان خلافت نیز لازم
است - الحال صلاح وقت متعصر در آن است که از برهانپور بغرخی
و غیر متعدي متوجه مغدو یا اجیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی
را در پی ازین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر
این مشور است ریت ظفر آیت را بمباری و خجسنگی ارتفاع بخشیده
با سایر نومیدان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله
از فوژشمامه حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افکند دست آویزی
قوی بجهت روانه شدن یافتند در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

از برهانپور بصوب قلعه مانند نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین
ماه در طی راه و در خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و کزهر داس
بامجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه
بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعیین تهاجمات بالاگهات
دستویی یافته بود مقتضی الموم باز گشت - و راجه بهم با چهار لک
روپی نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک اک
و چهل هزار روپی نقد و پنجاه زنجیر فیل از جاتیه آمده بسعادت بساط بوس
درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن مانند
زمین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوری مراجعت دادند -
خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جوی
متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مرضی خاطر
قدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سرانقیاد از فرموده والا نه
پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشاره عالی بانصرام آن وقوع یافته
از سر فرمان برداری و روی جانپاری بسرانجام آن شتافته - الحال نیز
حسب الحکم قضا شدیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود انقذه متوجه
مغدو گشت - و درم از دی بهشت ماه الهی سال هفدهم جاوش همایون
داخل قلعه مذکور شد - و چون عساکر منصوبه درین ایام از سرانجام مهام
دکن پرداخته اند و در موسم برسات از زمین ماله عبور متعسر بل متعذر
است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مغدو دیده انجا توقف نمود -
که چون ایام بارش مقتضی گردد بتوفیق الهی و همراهی اقبال بی زوال
بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت یساقه می
این کشور نمی تواند شد - چه از ملکان تا قندهار قریب سه صد کره است -
و در مراحل آن سرزمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه جامی

آذوقه این قسم لشکر کلانی که بر مقل شاه عباس بادشاهی سپاهی مذش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رو برو شده غلبه نموده به نیروی آن غالب توان آمد. ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود. الحال بحکم این مصلحت انسب آنست که صوبه ملتان و پنجاب و کابل که هر سمت قندهار است بجایگزین این رضا جو عنایت شود. تا سامان فلات و سائر ضروریات این یورش بآسانی تواند نمود. و نیز خزانه پررز مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود. و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجه کمال می باید قاصم بروفق تلخواه پیش رود. اگر سر رشته افزایش و کمی مناسب و مراتب و تلخواه و تغییر جایگزین کومکیان این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این دولتلخواه مربوط گردد به صلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید. چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترده. و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتسمات را در وقتی نا مناسب بمرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مهالنه در بیصورتی این امور و تقبیح این وجوه بجای آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جادر آمدند. و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جایگزین حصار در میان دو آب و این حدود از شاه بلند اقبال تغییر نموده تلخواه او نمودند. و بجهت آوردن لشکر دکن سزاولن زمین نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و احمد آباد و دکن بجایگزین او تلخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده ازاده آمدن حضور نکند. و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه او قلعن بودند بزودی روانه حضور سازد. و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده دی نگذرد.

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور باراده ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخر کار بمحاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بذای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغییر مقتضای قضای ماضی که در عهد السمت مشهور نافذ آن بطغرای غرای مضمیان دار الانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده. و بدستخط خاص دبیر دیوان کده تقدیر از خامه جف القلم بما هو کائن بتوقع وقیع و بحکم ما میرد موشع گردیده این هفکامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید. و باوجود چنین سعادتمندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسبان و چست آمده چنان ناقابل را بر اورنگ خلافت جای دهد. و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بظاہر اشتداد عارضه دیرینه اورنگ جهانبانی را خیر باد وداع گفته و انسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عذر و تصرف در امور نخواهد بود. و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافکن ترکمان داشت در حباله ازدواج او بود. هر آینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد. لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشید مهابتی دولت این حضرت زاهی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانست و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود. و حقیقت مخالفت

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سرکردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید - و خود به پشت گرمی زر کلبی که از اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میوزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر بار و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است باتالیقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغییر جاگیر سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنانیده تفتخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتمخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجایی رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب [اسلام خانی]^۱ و منصب پنجزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کفایت و گرد و حشت بنکوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موافقت و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاوی طلب هریک از امرا نامزد شده انحراف صوبه داران را نیز بکضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر آنوز آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایثار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوی جانشینار که همواره در مدد تحصیل خرسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که بر آن سر سرازار کم توجهی آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشی و لعزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه در یقوت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان نقی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیر اندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبه تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغیر جاگیر این رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلاً نفی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقاً صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی بر رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازنی نامه و پیغام گذشته - لاجرم قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بذابری عزیمت را بکلیه جزم آراسته با افواج منصوبه کوچ در کوچ متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متأثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسورعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مقوض نموده هواوی سپاه ظفر دستگاه بعهد عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کار دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعیین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدمست و همدستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و انشوی از بندهای درست اخلاص را متمم بنفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بقتله نمازی او

از جا نرفته بکسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و مریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهربانی مبدول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئی می نمودند - چون شاه بلند اقبال بذات کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت می نمودند - آن حضرت نیز برای دریا متوجه شده ترقیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و الذمش و طرح و چندادل بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بغابر شوم حضور با خانخانان از راه راست عنان نافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی از تعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ پنج فوج قرار داده بظاهر سرداری را نامزد دارابخان نموده روبروی لشکر بادشاهی تعیین فرمودند - روز چهارشنبه جماد الثانیه سنه هزار و سی و دو هجری مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهی و شاهی بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر رزم گشتند - و توپخانه ها را از هر دو طرف دعه دعه آتش داده هنگامه مصاف و معرکه رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویه هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جفگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبد الله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار قرد و جانفشانی که لازمه این مقام بود پمیان آوردند - خان ناهق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیده حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس دریاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی ناخن اسپ و انداختن بکه نازان معرکه پرداز

اسپ برانگیخته با فوج خود بهخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دستی و فوط دلیری و جرأت این مردم گشته سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناکاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیزنگ پردازی های فائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی بوجه بکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز مکاربه بر طبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگیریان و دست ها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی نردود پیچیده راست قا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند *

چون پنجم شهریور سنه هفده مذد و مرکز رایات عالیات گشت همین روز درخدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزاده والا قدر شرف وزود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامی تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجده از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود بانفاق خانخانان رو بعمره کارزار نهادند - چون

مهابتخان بتازگی از در چاره‌گرمی در آمده بفریب و فسون مید دل‌های
رمیده می نمود - و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی
تمام بامراء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشته عقد عهد و پیمان بعقد
غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دلیران
و متهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین
گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس انداده
از راه تهور و تجلد در عرصه مرد افکن اسب تردد می تاختند - نخست
برق انداز خان که سابق بهاء الدین نام داشت و نوکر زینخان بود - و بعد آن
در سلک برقندازان رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت
بپایه امارت رسیده - پاس مرتبه عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق
اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده
و تربیت کرده‌های عالی با محمد مراد بدخشی و غیره حرام خواران بی
درنگ گریزان گشته بانواج بادشاهی پیوستند - شاه والا جاه از اجتماع
این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده
از آب نبرده عبور نمودند - درینوقت نیز انثری از بیوفایان جدائی گزیده
به لشکر بادشاهی پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتی‌ها را بآن طرف کشیده
گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و بیرم بیگ بخشی را با بندهای
معمود و جمعی از دندیان و عربهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال
عبور بهیچ متفلسی ندهند - درین وقت محمد تقی قاصد خانخانان را
با نوشته که بدستخط او بجانب مهابتخان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال
آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود •

صد کس بنظر نگاه میداردم • ورنی بهریدمی د آزامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند -

اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت -
اما جوانی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با
دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که
برای خود فال زده بود براء العین صورت آنحال مشاهده نمود - و بهمین دستور
یکی از بندها نوشته مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته
و بمبالغه تخریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان
و مانع بتاراج داده او را نیز با سه پسر مجبوس ساختند - و چون نزدیک
قلعه آسیر که در استحکام و منانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه‌های
جاری نظیر خود بر زمین نداد - و راه برآمدش در نهایت تنگی و تاریکی
چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف
نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر تهریب و تحویف و امید بنام
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده
تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر بجای
رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه
و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه
را دید - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی
خانی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او
ببالای آن حصار منانت آثار برآمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا
گذاشته تا سه روز بضاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته
گوپال کور را بنگاهبانی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن بدالای قلعه
محض برای آن بود که خاندانان را با دارابخان و فرزندان دیگر مجبوس
سازند - چون رامی سرگشت تا خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را
که سپاهی قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و رسایل

حرف صالح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صالح بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی آید - شاه باند اقبال خان مذکور را اندرون محل طاییده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز عنایت آلهی و کارگری تأیید فیض نامتناهی معین و مددکار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآنکس سالهای دراز ممون دولخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صالح روانه آب فریده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف نموده بنامه و پیغام تمهید مبانی صالح و درستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندگانهای شاهی را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشکن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته درمانده کار خود شد - و از رسیدن بی در پی نوشتهای سلطان پرویز مشتمل بر وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور مرکب جهانگیری از آب فریده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند - که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا بگذرانند - و بناگزر وقت عمل نموده یحیایه گری این امر دشوار از سمت راه یکسوشوند - لاجرم برامضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده دوم مهر سنه هزاره جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند - درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندگانهای بادشاهی و شاهی کام و ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای و اوداجیرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهی نموده بفاصله یک منزل از عقب می رفتند - و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم میماند خازندی می نمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهی نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده در میان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرنبار را با احمال و اثقال در قلعه ماهر به اوداجیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز و مهابت خان ناچهل کوه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند - و آنحضرت از راه قلعه ماهر بسرحد تلفگانه که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه سمت اودیسه شدند - نوز جهان بیگم این خبر شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبه بنگاله بود نوشت - که از هر راه که رودد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله یکسو شود - لاجرم این نامعالمه فهم نیز از کار خود شماری نگرفته گردش روزگار و قلب لیل و نهار را بحسابی بر نداشت - و گوش بسخفان بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی نکرده بمبالغه تاجای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادر زاده خود

نوشت - که زیاده بر مقدار مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامی ببندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش نموده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوز زند - بالجمله چون بندر مچگلی پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والد و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیازند - همین که فرستاده ها بآن مصدر ابواب بی طویقی رسیده هر چند به قریب مقدّمات بیم و امید سخن پرداز می نمودند از جا در نیامد - و مورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای وادی نیستی ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک نازک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند - چون از نزدیکی بهرانیپور مصحوب افضل خان ناپسند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مع بجهت عاثر فرستاده درخواست همراهی نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تبا و روز سیه نفع عربت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معنی مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نامرضیه مشتمل بر تفقد و دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مرید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاورز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچگلی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشی خود را بوادی نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته

نخست از راه تقدیم وظایف ضیانت و مهمانداری و ارسال نرل و اقامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرامند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار ونا و وفای نمود - و بگماشتههای خود نوشت که همه جادر مقام خدمتگاری و جانسپاری در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بنجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کنگ که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم سرادقات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله نهضت فرمودند - احمد بیگ خان حاکم کنگ هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تبا و روز سپاه بخال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بفایر آنکه زمینداران و غنیم اجنبی در آن سرزمین بسیار اند که عمرها انتظار این قسم روزی دارند - ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قرین فزع و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف بآلات پیکار و اسباب کارزار از نواره و لشکر بی شمار و فیل مست و دیگر ساز محاربه از جهانگیر فکر معروف به دهانه روانه شده به اکبر نگر که سابقا به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدمت گذاشته از سر دخول آن در گذشت - و حصار مقبره پسرش را که در یک گروهی از اکبر نگر واقع است - بفایر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواهش باو می رسید - بنگاله لشکر و مفر و مقرر خویشتن و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احمال

و اطفال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبانی آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گدگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر ابرنگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندرز گردید - و قلعه آن خطه از فیض نازل خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سرفروخت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است - لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سوسری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سرمست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیرایی آن خان نامعامله فیم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جرار بسرداری دارابخان خلف خانخانان و همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامرد محاصره مقبره فرمودند -

و سردار جلالت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطه تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه گذاشت که بمحض یورش بی نقب و ملجأ و پرنیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت لاجرم ملجأهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند - و نقبها جا بجا سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه بهای دیوار آن حصار رسانیدند - و تله بروج و باره را تهی نموده بباروت افراشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پراویدند - چون ازین راه جاده قطع حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درویشان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخه بل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سردار سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام باره و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید - و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکندند رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهی راجه بییم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیل و علی خان قرین و دلاور خان بریج و کریم داد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعیین

شدند - بذابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی‌ها را بآنسوی رود برده عبور از آن بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتی بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خالی و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سراسپ از آب گذرانید - از اتفاقات سئیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه‌های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیبه که بدریای کلان گدگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعیین نمود - درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگی بهادران به تلاش رستمانه او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده در برآه فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود - و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه مخصمه شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تائید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشادند - درین حال عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره گرمی برخاسته در خانه زمین تگوران زمین نورد نشست - و همان طریقه پیشینه را پیش

گرفته بجانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاکلیور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده نزد و خورد در آمد - و در حمله وهله اول او را شکست داده بر فوج جوانگار زد - قضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبه از کتائب اهل صوبه بر التمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از مفتسمان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمه جاوید داده نیفامی ابد که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در برابر گرفت - و اعداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کارزار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا درآمده بر قلب ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالا خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در همین گرمی هنگامه مضاعف دلیری از تأبیلان عبدالله خان که

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جفگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقیه السیف اقتاع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استعسان گشتند *

مجمعه چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کشور که چهار سوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از غلبه بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورد - یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی کنند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین تربیت مائب ماهچه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روبیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر او را بایک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پهنه که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جایگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاه و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید صلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اواده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمعه آنحضرت جمیع اهل معلی را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجمعه مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعه دیرین بنه رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سرافروزی خروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا یقلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت ساحات از مساحت سایر قلاع روی زمین همه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پهنه و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامن کوه شانوده کرده بادشاهی است - و محیط [قلعه] ش قریب به دوازده کوه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کوه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سفک و صاویج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - درینفلا از آنجمعه چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهنای نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمعه تالابی است

که فسحت آن به نیم کوه می کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگنی کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علفزار بسیاری هست - که دراب سائنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیرخان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده

محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهار گهزی از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلی و زود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دل

چون مرکب اقبال در شهر سنه هزار و سی و سه در جونپور نزل اجلال نمود - از عرایض متهیان بمسامع علیه رسید - که دیگر باره فوجی جوار بسرکردگی سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و دارابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشند - و جانان بیگم زوجه شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او بکجا داشته مردم معتمد بیاسبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهی و سپاه گری یکنه عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزرگ و خورد در آمده کارنامه سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مردی ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعیین شده بشد مکروه می شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار باامطاف عنان انصراف مردم آرد و سپاه زبون اسبه را دستوری داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است - و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پرده چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگرد - خطای در کفکش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهی از آب گنگ گذشته چون اینقسم قابور را عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بفکاله تمام نواره را

با لوازم آن از قوپ و تغنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند -
یکه تاران موک دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالی گذاشتن معرکه
مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب
اراده رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر
و تغنگ بمیان آمده تا دیری داد معادله و مقاتله دادند - بعد آن هر دو
پولاد پنجه که هر یک یک سواری معرکه کارزار بودند - و از قوط تهور ذاتی خانه
مات عرصه مصاف را دار البقاء حیات جاودانی و نجات کده امید
میدانستند - قطعاً از مقصودهای خصم افکن که حریفان پرمون نصب نموده
فیل بقدر تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مباله روی بشکستن آن
آوردند - و سر پنجه سردی و مردانگی و حریف اندازی بر کشوده عاقبت
کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی
از دلیران راجپوت احاطه بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج
پیش روی سردار را قار و مار ساخت - و بصدمه باد حمله شیرانه و ضرب
برجه مردانه فیل جناحوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود
نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرور رسانید - درینوقت کارزاری
بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر
توفیق مدد او نیافتند آخر کار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست
و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان
میربخشی مخاطب به خان دروان از قضا حذر و از بلا پرهیز نموده
خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم
جانشیناری و حق گذاری نموده بکار آمد - و هم چنین هر سری بغنیم
روبروی خود بکارزار در آمده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار
عرصه دستخیز نمودند - بس که گرد عرصه مصاف از تگابری نوندهای

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر
مانند صحن کرا خاک غبارا غبار گردید - و بس که آتش کیفه شعله افروز
جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمی حیات چندی تن از بهادران
طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر توک
موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت
دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ
و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاها نماند - افواج بادشاهی مرکز و
آن محیط دولت و اقبال را در میان گرفته اسب سوارچی خاصه را بزخم
تیر از پای در آوردند - آن افتخار پر دلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار
بهمراهی لشکر النفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون
پلنگ صفت شکر یک تنه رو بعرصه کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ
مرد افکن بر دریای لشکر اعدا زده صفحه کارزار را کارستان سازد - درین اثنا
عبد الله خان رسیده اسب خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود
و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش
چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی
و نهایت طلاع بر گردشهای روزگار و تقلبات لیل و نهار بمنقر معامله
وارسیده دانستند - که هنوز چهره شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب
تعویق وقت است - لاجرم بدستکاری عنان داری تیز جلویی نکرده دستبازی
کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست
ساحت قلعه رهناس را بغرفه تشریف اشرف توانی ساختند - و سید
مظفر خان باره را بارضا بهادر در خدمت شادزاده مراد بخش
به نگاهبانی قلعه گذاشته و دیگر شاهزدها را همراه گرفته از همان
راه اودیسه بقصد دکن معادلت فرمودند - و بداربخان نوشتند که در گدھی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند از بیجهت نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشی و ناهنجاری آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گرافتی آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب و پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تسریع آورده در اهل باغ نزل اجال ازانی فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی پرگنات آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تذخوه نموده در محال باقی مانده کوریه تعیین فرمودند - فرستاده از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتی مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقی از کمال دلوری ذاتی رو بپای حصار نهاده مانند باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش می زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعه دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان و غیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کارزاری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و منتهوران راجپوت از اول روز

تا یک پهر شب بباد حمله مرد افکن گرد از بقیاد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقی از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددی اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعه دولتخانه در آمد - و باوجود خالی شدن ترکش ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشته جبین دست و بازو به سر بازی و جانفشانی بر کشود - و آخر کار در قاریکی شب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیه هایلک تیغ بیدریغ که از نزل قضای مبهم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم سپاه بخاک برابر ساخت - در خلال اینحال عارضه ناملایم عارض وجود مقدس گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منکرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمیر سرمزل اقامت خیل اقبال ساختند - درینحال مرصداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از معاونت عالی از ننگه آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان تذخوه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بدارابخان^ع [متفق شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفروشد - لاجرم یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشاره مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نود سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشانی نیاز بر زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خجالت

بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مقام ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمزده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر می نماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهناس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مقام مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفق بعرض اقدس رسید - بنابر التماس دولتمخواهان و کار فرمائی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محبت مفرط که بشاهزاده های عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه یافتند - و موازی^۱ [دولک] زبیده از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهناس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - آنکه بنابر تحریک سائق بغض و قائید دولت و اقبال با موجب سعادت رایست دولت بآهنگ توجه موجب ناسک برافراختند - و چون روزی چند در موقوف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف

(۱) ع [ده لک] ل

بنگرانی کوچ و مقام و رحل و قرحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوری مختلکان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بدنهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جاسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا می آوردند - درینولا بنابر نوشته های پی در پی نفاق کیشان تباہ اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تغییر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرایده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت تغییر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاه باز هوای سر زمین تنه مکنون ضحیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر نهضت تمام و مرجب احتساب تفریح منش مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنابر آن عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج متفرحات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانه نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفای صغوت آمدود خاطر انور زده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون درالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضه منوره خواجه معین الحق والدین فیض اندرز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعه

متذکره چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور ارتفاع یافت - و از ناگور بهجوده پور و از آنجا برای جیسلمیر یکشور سنده متوجه شدند - غره شهرپور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج تته مضرب سراق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که بهکومت آنجا می پرداخت با پنجهزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمه آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باسئحکام برج و باره و توپ و تفنگ و غیره مصالح قلعداری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلالت کیش ضبط خود نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وقایع توکل در میدان ایستاده به تیر اندازی قیام نمودند - هرچند آنجناب کس بمبالنه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ^۱ [راجه گوپال کور] غ و علیحسان ترین و غیره با جماعه منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقرر اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج و رحلت عنبر ^۲ [سیزدهم] اردی بهشت سنه هزار و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجله مسافت این راه که

(۱) غ [مان دهاق کور] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیانک

سومانیگی بنگاله *

(۲) ع [سی و یکم] ل

چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کرج و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزاده خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکه دهر ممتاز الزمانی آمده بسطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتی پیدا نیامد - بظاہر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کده خاطر انور سربر زده اندیشه کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت مائک روز یکشنبه هزدهم صفر سنه مذکور برای ولایت بهاره که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته قاناسک در صد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذر ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینروز سید مظفر خان و رحما بهادر مخاطب بخدومت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزاده هلال رکاب فلک بخش مراد بخش گرفته بشرف بساط برس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی بود موافق مزاج مبارک فیلمده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جلیفر که در نهایت دلکشائی و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هواست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهاده عنبر بود از نزول اقدس نوکشن فلک لعل شد

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتی پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بنام امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل سعی درین باب شده مساعی ناچمیله بجا می آورد - و در تشیید مبنای کار شهریار متصدی امور ناکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مال این احوال را بخاطر نیاروده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خامت خاتمت آنها می پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت الهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنگشهای نامواب میداد - و آن حضرت خود بغیر امور نه رسیده خواه نخواست بر وفق رضای او عمل می نمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتی بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بآسانی از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در مدد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چالپوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چاره کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برات ساخت خود از طغیان و عصیان که بدر نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسع با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواست اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوری پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم انبهاز فرصت نموده خود را به گشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتی داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادخان با عمارتی بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسبان شفا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیله را پیش رو داده همه را در شبیه تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده داسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بغیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو زخم شمشیر بخراطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچه بسیار بغیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابوالحسن که از هول جان مضطربانه اسب در آب زده بود - هنگام شنا از اسب جدا شده بمدد ملاح کشمیری جان سلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اتک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اتک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد تپویی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند به قتل رسانید - و این مظلمه با خود باختر برد *

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصراست - نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویه مغوف مصاف - لاجرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نباید - و لشکری که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد - اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده - از میان آن - مضمضه بیروی

رفتند - چون عرصه خالی شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لاجرم در مهمات ملکی و مالی با جمعیت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسای و مکاف کافی ست بر نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار بکر خود پرداخت - و باین معنی اکتفا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت مینمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و ایلمعنی بر طبع گرامی مدش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لاجرم باشاره عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدى نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بی شمار از آن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پزگنات و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواقع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحکامیت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله بزرگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

التماس اطفاء این فاکره غضب الهی نمود . حسب الحکم اشرف کوتوال
چار زده (۱) این فقه را فرو نشانید . و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها
و آن پایه و قدر دلها نماند . و از همه جهت خصوص بعثت قتل راجپوتان
مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی
پذیرفت . و دانست که بالاخر گستاخ روی و تباہ رائی با ولی نعمت
حقیقی شقارت دوجہانی بار می آورد . و بد اندیشی نیکی رسان خود
همدرین دار نہ بس دیر سرای کردار نابکار در کفار روزگار خود می بیند .
ناچار با احتیاط تمام بدربار می آمد . و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانه
می داشت . بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهناس بعرض مقدس
رسانیدند . که هوشیار خان خواجہ سرای نورجہان بیگم دو ہزار سوار
از لاهور ہمراہ آوردہ - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراہم
آمدہ - یک منزل پیش از رهناس دیدن محلہ سواران را قریب
ساختم حکم نمودند کہ تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیدہ مسلح
و مکمل از در دولتخانہ تا آن سرا دورویہ مستعد کار بایستند - آنکاہ مصحوب
بلند خان خواص گفتہ فرستادند کہ امروز بیگم محلہ سواران خود می بیند -
باید کہ مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد -
مبادا بسبب گفتگوی پرچ معاملہ بجنگ و نزاع کشد - بلکہ بہتر
اینست کہ کوچ نمودہ یکمنزل پیش ہرود - چون واہمہ برو غالب شدہ
بود - و خانخانان عبد الرحیم کہ ازو زخمہای کاری در دل داشت - بمبالغہ
والصاح انصرام مهم او بپردہ خود گرفتہ بقصد پیکار از لاهور ہر آمدہ بود -
بی اختیار گشتہ راہ فرار پیش گرفت - و در منزل را یکی کردہ از آب
بہت گذشت - و بآصف خان عہد و سوگند در میان آوردہ معذرت بسیار

(۱) چارزدہ غالباً همان مقامی است کہ اکنون باسم چار سده مشہور است *

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1395.

AMAL-I-SĀLIH
OR
SHĀH JAHĀN NĀMĀH.
OF
MUHAMMAD SĀLIH KANBO.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Professor of Arabic, Government College, Lahore.
FASCICULUS II.

CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,
1914.

Nyayasarah	Its 2	0
Padumāwati, Fasc. 1-6 @ 2/ each	12	0
Prākṛita-Paṅgalam, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
*Parāgara Smṛti, Vol. I, Fasc. 2-8, Vol. II, Fasc. 1-8; Vol. III, Fasc. 1-8 @ 10/ each	11	14
Parāgara, Institutes of (English) @ 1/- each	1	0
Parikāsmukha Sūtram	1	0
Prabandha-cintāmanī (English) Fasc. 1-8 @ 1 1/4/ each	3	12
Rasarnavam, Fasc. 1-3	3	12
Ravisiddhanta Manjari, Fasc. 1	0	10
Sadukti-karna-mṛita, Fasc. 1-2, @ 10/ each	1	4
Saddaśāna-Samuccaya, Fasc. 1-2 @ 10/ each	1	4
Samarāṭṭa Kaha Fasc. 1-7, @ 10/ each	4	6
Sāṅkhyā Sūtra Vyāsa, Fasc. 1-4 @ 10/ each	2	8
Ditto (English) Fasc. 1-8 @ 1/- each	8	0
Six Buddhist Nyaya Tracts	0	10
Siva Parināhya	0	10
Smṛiti Prākāśa, Fasc. 1	8	12
Śrāddha Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ 10/ each	1	4
Sri Suriasarvasvam, Fasc. 1-2, @ 10/ each	1	0
Saṅgṛaha Samhitā, (Eng.) Fasc. 1 @ 1/- each	2	8
Suddhi Kaumudī, Fasc. 1-4 @ 10/ each	1	0
Sundaranandam Kavyam	2	8
Suryya Siddhanta, Fasc. 1-2 @ 1-4 each	1	0
Syainika Sāstra	17	8
Tantra Vārtika (English) Fasc. 1-14 @ 1/4	23	12
*Tattva-Cintāmanī, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 2-10; Vol. III, Fasc. 1-2; Vol. IV, Fasc. 1; Vol. V, Fasc. 1-5; Part IV, Vol. II, Fasc. 1-12 @ 10/ each	7	8
Tattva-Cintāmanī Dīdhi Viyriti, Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-3, Vol. III, Fasc. 1, @ 10/ each	3	12
Tattva-Cintāmanī Dīdhi Prakas, Fasc. 1-6 @ 10/ each	2	8
Tirthacintāmanī, Fasc. 1-4, @ 10/ each	1	14
Trikāṇḍa-Maṇḍanam, Fasc. 1-8 @ 10/	3	2
Tulsi Satsai, Fasc. 1-5 @ 10/	6	14
*Upaṇiṣad-bhava-prapañca-kathā, Fasc. 1-2, 5-13 @ 10/ each	0	10
Uvāsagadasāo, (Text and English) Fasc. 1-6 @ 1/-	0	10
Vallāla Carita, Fasc. 1 @ 10/	8	12
Vārṇa Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ 10/	5	10
Vidhāna Pārijāta, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1 @ 10/	6	4
Ditto Vol. II, Fasc. 2-6 @ 1/4	0	10
Viśaḥkṛitā, Fasc. 1	4	6
Vivādaratnakāśa, Fasc. 1-7 @ 10/ each	3	12
Vṛhat Svayambhū Purāṇa, Fasc. 1-8 @ 10/	8	12
Yogāśāstra, Fasc. 1-3	2	0

Tibetan Series.

Amarakosa	2	0
Amartika Kamdhenuh	1	0
Buddhistotrasaṅgraha, Vol. I	2	0
A Lower Ladakhi version of Kosarsaga, Fasc. 1-4, @ 1/- each	4	0
Nyayabindu of Dharmakīrti, Fasc. 1-2	2	0
Pag-Sam S'hi Tin, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Rtogs brjed dpaṅ ḥkhrī S'hi (Tib. & Sans. Avadāna Kalpalatā) Vol. I, Fasc. 1-11, Vol. II, Fasc. 1-11 @ 1/- each	22	0
Sher-Phyin, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-8, Vol. III, Fasc. 1-6 @ 1/ each	14	0
Thimed-Kun-Din	1	0

Arabic and Persian Series.

Amal-i-Sālih, or Shah Jahan Namah	2	0
Al-Muqaddasī (English) Vol. I, Fasc. 1-4 @ 1/-	4	0
Āin-i-Akbārī, Fasc. 1-22 @ 1/8/ each	33	0
Ditto (English) Vol. II, Fasc. 1-5, Vol. III, Fasc. 1-5, Index to Vol. II, @ 2/- each	22	0
Akbarnāmah, with Index, Fasc. 1-87 @ 1/8/ each	55	8
Akbarnāmah, English Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-7; Vol. III, Fasc. 1-6, @ 1/4/ each	26	4
Conquest of Syria, Fasc. 1-9 @ 10/ each	5	10
Catalogue of Arabic Books and Manuscripts 1-2 @ 1/- each	2	0
Catalogue of the Persian Books and Manuscripts Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Faras Nama, of Hashimi	1	0
Ditto of Zabardast Khan	1	0
Farrang-i-Ishāhidī, Fasc. 1-14 @ 1/8/ each	31	0
Fihrist-i-Tusi, or Tusi's list of Shy'ah Books, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Gulmiz	2	0
Hadiqat'u'L-Haqiqat, (Text & Eng.)	3	8
History of Gujarat	1	0
Haft Asmān, History of the Persian Mashawi, Fasc. 1 @ 1/2, each	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. 1-8 @ 1/4/ each	7	8
Iqbalnamah-i-Jahāngīrī, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Isbah, with Supplement, 51 Fasc. @ 1/- each	51	0

* The other Fasciculi of these works are out of stock, and complete copies cannot be supplied.

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

NO. 1, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.
AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKSELLER, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Adwaitachintā Kustubha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	Rs. 1	14
Aitarāya Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	14	0
Aitareyalocana	...	2	0
Amarakoṣha, Fasc. 1-2	...	4	0
Anumana Dīdhiti Prasādini, Fasc. 1-3 @ 10/	...	1	14
Aptadeśanārikā Prajñāparamita, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	8	12
Ātmatattvavireka, Fasc. 1	...	0	10
Agvavāidyaka, Fasc. 1-5 @ 10/ each	...	9	2
Avadāna Kalpalatā, (Sāma, and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-11. Vol. II, Fasc. 1-11 @ 1/ each	...	22	0
Bālam Bhāṭṭi, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ 10/ each	...	1	14
Bauddhāyana Brāhmana Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1, @ 10/ each	...	5	10
Bhasavṛttī	...	0	10
Bhāṭṭa Dipikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1-2 @ 10/ each	...	5	0
Bauddhastotravāṅmāla	...	2	0
Bṛhaddevatā, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	2	8
Bṛhadbhāṣya Parāṇa, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	3	12
Bodhicaryāvatāra of Śāntideva, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	3	12
Ori Cantinatha Chārita, Fasc. 1-3	...	1	14
Qatādūpā, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	1	4
Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each	...	8	0
*Qatāpatha Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	14	6
Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4 each	...	3	2
Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ 10/	...	3	2
Ditto Vol. IX, Fasc. 1-2	...	1	4
Qatābhāṣikā-prajñāparamitā, Part I, Fasc. 1-13 @ 10/ each	...	11	4
*Qatābhāṣikā Chintāmapā, Vol. II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-13, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	36	14
Ditto Vol. IV, Fasc. 7, @ 1/4 each	...	1	4
Ditto Vol. IV, Fasc. 8-10 @ 10/	...	1	14
Qṛukavartika (English), Fasc. 1-7 @ 1/4 each	...	8	12
*Qranta Sūtra of Śāṅkhāyana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ 10/ each	...	10	0
Ori Bhāṣyam, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	1	14
Dāna Kriyā Kāṇḍi, Fasc. 1-2 @ 10/ each	...	1	4
Gadadhara Paddhati Kālaṅga, Vol. I, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	4	6
Ditto Ācāraśāstra, Vol. II, Fasc. 1-6	...	3	2
Gobhiliya Gṛhya Sūtra, Vol. I, @ 10/ each	...	3	2
Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4 each	...	2	8
Ditto (Appendix) Gobhila Parivāta	...	2	0
Gobhiliya Gṛhya Sūtra, Gṛhya Saṅgraha	...	0	10
Haralata	...	1	14
Karmapradīp, Fasc. 1	...	1	4
Kāla Vivēka, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	4	6
Kātantra, Fasc. 1-6 @ 12/ each	...	4	8
Kavi Kalpa Lata, Fasc. 1	...	0	10
Kaviadvayavāca Samuccayab	...	3	4
Kurma Purāna, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	5	10
Kṛṣṇavali, Fasc. 1-3, @ 10/	...	1	14
Madana Parīkṣā, Fasc. 1-11 @ 10/ each	...	6	14
Mahā-bhāṣya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ 10/ each	...	19	6
Ditto Vol. IV, Fasc. 1-3 @ 1/4 each	...	3	12
Maitra, or Maitrayaniya Upanishad, Fasc. 1	...	0	10
Manutikā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	1	14
Mārkaṇḍeya Purāna, (English) Fasc. 1-9 @ 1/ each	...	9	0
Mugdhahodha Vyākaraṇa, Vol. I, Fasc. 1-7, @ 10/ each	...	4	6
Nirukta, (2nd edition) Vol. I, Fasc. 1-2, @ Rs. 1-4	...	2	8
Nityācārapaddhati, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	4	6
Nityācārapradīp, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	7	8
Nyāyabinduṭīkā, Fasc. 1 @ 10/ each	...	0	10
Nyaya Vartika Tatparya Parivandhi, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	2	8

Kashf al-Hijab wal Asfār	...	Rs. 2	0
List of Arabic and Persian MSS. 1803-1907 and 1908-1910, @ 1/- each	...	2	0
Ma'āfir-i-Rahimī, Part I, Fasc. 1-4 @ 2 each	...	8	0
Ma'āfir-i-Rahimī, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9; Vol. III, 1-10; Index to Vol. I, Fasc. 10-11; Index to Vol. II, Fasc. 10-12; Index to Vol. III, Fasc. 11-12 @ 1/ each	...	35	0
Ditto (Eng.) Vol. I, Fasc. 1-6, @ 1/4 each	...	7	6
Memoirs of Tahmasp	...	1	0
Marhamat 'L-Ilali 'L-Mu'Dala, Fasc. 1-3	...	3	0
Muntakhabat-Tawarikh, Fasc. 1-15 @ 10/ each	...	9	0
Ditto (English), Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 and 8 Indexes; Vol. III, Fasc. 2 @ 1/- each	...	17	0
Muntakhabat-Lubab, Fasc. 1-19 @ 10/ each	...	11	14
Ditto Part 3, Fasc. 1-4 @ 1/- each	...	4	0
Persian and Turki Divans of Bayran Khan, Khan Khanan	...	1	0
Qawānuṣṣ-Sayyad of Khuda Yar Khan 'Abdūl, edited in the original Persian with English notes	...	6	0
Riyāz-u-Salatin, Fasc. 1-5 @ 10/ each	...	8	2
Riyāz-u-Salatin, (English) Fasc. 1-5 @ 1/-	...	5	0
Shah Alam Nama, Fasc. 1-2	...	2	0
Tadhkirat-i-Khushnavisān	...	1	0
Tabaqat-i-Nasiri, (English), Fasc. 1-14 and Index @ 1/- each	...	15	0
Tārkh-i-Firuz Shāhi of Ziyā-ud-din Barin, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	4	6
Tārkh-i-Firuz Shāhi, of Shams-i-Shirāz Aif, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	3	12
Ten Ancient Arabic Poems, Fasc. 1-3 @ 1 8/ each	...	3	0
The Mahabī 'L Laghat: A Grammar of the Turki Language in Persian	...	1	6
Tusuk-i-Jahāngiri (Eng.) Fasc. 1 @ 1/-	...	1	0
Win o Rāmin, Fasc. 1-5 @ 10/ each	...	3	2
Zafar-nāmah, Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-8 @ 10/ each	...	10	10

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each ... 10 0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1899 (1900 to 1904 are out of stock) @ 8/ per No
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.
- N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each year.
4. JOURNAL and PROCEEDINGS, N.S., (Nos. 1-3 of 1905 are out of stock), 1905—1912 @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.
5. MEMOIRS, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (6), Vol. IV (1). Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.
6. CENTENARY REVIEW of the Researches of the Society from 1784-1884
7. CATALOGUE of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910
8. MOORE and HEWITSON'S Descriptions of New Indian Lepidoptera Parts I-III, with 8 coloured Plates, 4to, @ 6/- each
9. KAGNIRABHIDAMPTA, Parts I and II @ 1/8/
10. PERSIAN TRANSLATION of Hajji Baba of Isfahan, by Hajji Shaukh Ahmad-i-Kirmāni, and edited with notes
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878)
12. MATERIALS for a Flora of the Malayan Peninsula, Nos. 16, 17, 18, (Vol. 74, Part I, J.A.S.B. 1905)
13. Do No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908)
14. INDEX to Punjab Notes and Queries. Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. J.A.S.B. 1908)
15. A GRAMMAR and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909)
16. INTRODUCTION to the Maithili Dialect of the Bihar Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909)
17. INDEX to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15
18. NUMISMATIC SUPPLEMENT, No. 16-17, @ 8/
19. Do No. 18
20. TIBETAN STUDIES. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Körös
21. CATALOGUE of Inscriptions on Copper-plates

Notes of Sanskrit Manuscripts, Fasc. 1-25 @ 1/- each ... 35 0
Nepalese Buddhist Sanskrit Literature, by Dr. R. L. Mitra ... 5 0
Report on the Search of Sanskrit MSS., 1895-1900, 1901-1905, and 1906-1911, @ 8/ each ... 1 8

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasury Asiatic Society," only.

1-1-14.

Books are supplied by V.P.P.

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1395.

'AMAL-I-ŠĀLIH
OR
SHĀH JAHĀN NĀMĀH,
BY
MUHAMMAD ŠĀLIH KAMBO



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Professor of Arabic, Government College, Lahore.
FASCICULUS II.

CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1914.

خواست - و التماس نفوسندان لشکر بتعاقب معروض کرده روانه دربار نمود -
 و بانداز عزیمت تته درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد -
 و بغاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و هشت و هفت هجری در
 دارالخیر جنیر اسلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبه آمال
 و آمانی انام است بجا آورده بغابر التجای این درگاه از باز خواست زمان
 امان یافت - و در مقام عذر خواهی معاصی نامتناهی شده از روی عجز
 و زاری (ینهار) عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بغابر مقتضای آنکه
 پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لایحه
 فکوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیروشیهای او بر روی
 او نیاروده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای قازا او را
 بزلاله مکارم و عفتیت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع
 عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته بر مرآت اعتبارش افزودند -
 چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی و جان سپاری گشته در صدد تلافی
 و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر
 سریر خلافت چنانچه فکارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه
 آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت -
 و بپاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مناصب عالی
 ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپهسالاری که بالا ترین مراتب
 و مناصب است سر برافراخته سرمایه اعتبار و انتخار اعقاب و اسباط
 خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده
 شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان
 این دولت پایدار پایان رسید - و ایام محسن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق
 راه موافقت با سالکان طریقه دولتخواهی پیموده از در موافقت در آمد

مجملاً بسی و هن و نفور در پنجساله فقرت که روزگار اختیار و زمان افتادن و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرد؛ حضرت عزت و برگزیده نظر عظامت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این صافی سرپرست بدان والا حضرت سنجید؛ میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجار بهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پدش آمده - و امور ناملایم نامناسب و قضایای ناشایسته صورت پست - و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجای در معارک ارباب مفاصل گهر گرانیمای جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت لیکو سرانجام سپاهی است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغییرات احوال از یساقهای شاق و تردهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روئی و ثابت رایی بی گره پیشانی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی ادوار و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه بدار النعم جلودانی و باعث واقعی ایمن واقعه ناگهانی

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند - که مادامی که سربستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هر آئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برکان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا فخواست ازو خلاف اراده الهی

بمعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید - بغایر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا برجا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بقی بقی خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا فرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانی عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب درلقی دیگر پیوشانند - و افسر سرزری بر سر فرخنده فروتازک مبارک تاجزری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و معید این اجمال صدق اشغال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تبارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تقاول مغیرات و بغایر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات بار تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفته او تجاوز تجاوز نمودند - و این مساعفه تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ارجاء عیان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فقر عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هریک از خواشان که نسبت یا سببی باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صوبگی صوبهای کلان لوی استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافه آدم گشته - لا جرم بحکم مقدم مذکور آن حضرت را باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورده حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی
مژد مشهور که حق بمركز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی
از جلوس همایون آن حضرت بنازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل
از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدهنجا
را خیرباد گویند - لطیفه چندی غیبی انگیزت - که بعضی ناخلفان که بزم
ناقص تبا اندیشان سد راه پذیرفت این مطلب بودند - درد سر از میان
برده بیای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیق
بسعوی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون
شهریار ناشدنی در کشمیر عارضه داء الثعلب گرفتار شده موی روی
و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آنشک آبله زده
درد از نهاد او بر آورد - و بقیع این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو
از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است -
و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لا جرم بسلسله جنبانی ادبار
در آن نزدیکی که آیات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت
با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او
درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را
راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال
اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود
جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی
پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که بیولقی اشتها
داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظربند می داشتند - و از آنجا
نه حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عفترب
بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت

از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت
روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر
در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیرستان میشود - نور جهان
بیگم باوجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عذاب
اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن
نیامت - در وقتی که شهریار براهمنونی ادبار و عذاب کشی شوربخشی روانه
لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه
ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد
می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست
و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی
سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمزل چنگر هتی (۱) بعالم بقا
شتافته در سرمزل قدسیان مقام گردیدند - بیگم بنابر مقتضای اراده فاسد
که همواره مکنون خاطر داشت - و انفون بی اختیار بنظار آن لاچار شد -
با خود قرار داد که نخست بولاقی را فرا بست آرد - و چندی از
دولتخواهان را که ازیشان پیوسته پر حذر بود به بهانه کنکاش طلبیده بعضی
را زندانی و برخی را آنجهانی سارد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر
اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان
که همواره در صدد دولتخواهی و مقام مدد دولتخواهان بود - و پیوسته
سمی در استحکام قواعد ابد پیوند می نمود - چون درین ایام بقوار داد خاطر او
پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لا جرم از راه خیر اندیشی
عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که باوجود چنان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چنگس هستی و چنگس هستی نوشته شده -

چنیند صفحه ۲۴۱ - طبع ایشیاٹک سوسائٹی بنگلہ •

صاحب سعادت سزاوار خلافت و بادشاهی چنین ناخلفی نامزد مرتبه
 ظل آلهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
 را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادتخان طلبیده در قید خود
 نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال
 شاه بلند اقبال دور دست افتاده از غرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
 بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمی رسد - و بغابر مقتضای رسم دیرینه
 روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی در میان باشد - تا باعث
 گرمی هنگامه اجتماعی ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که ایقان
 در حقیقت بی سرور حکم رده بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز
 دست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
 باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بنفاری مشرف
 فیلخانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظه مانعی بر آب
 و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگی وقت
 اقتضای عرض داشت نویسی نمی نمود - حقیقت معامله را زبانی
 عرض داد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدر داد که از نظر انور
 آن حضرت بگذراند - و باجمعه تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همواره گرفته
 باواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلی بر ایشان
 داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواری بنای معامله
 شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبدول داشته بخواست آلهی
 دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی
 یافت - دید که از رنگ آمیزیهایی نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
 و از بازیچهایی روزگار مفصوفه بین نقش طور دیگر نشست - در یغیالت
 بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تباد اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری

نموده نفسی بر نیارود - و بیاس مرتبه خویشی قناعت نموده نگاه داشت
 سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون
 در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بفکامی ساخت - و هر سه
 شهزاده نامدار را با خویشی در حوضه نیل جا داده جمعی از سپاهیان
 که پاس نمک منظور می داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت
 قطع نظر نموده بودند - بدور دایره نیل خود در آورده باین طریق نعلش
 اندس را همواره گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع
 مهیجر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را
 که پیشتر روانه بهیجر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در
 باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب
 دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان
 نه غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز
 و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه
 والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعلش مبارک آن سرور
 را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مقاصب والا را همواره نعلش والا که همدوش
 مغفرت آلهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باقی
 جفت آئین برحمت جاوید سپارند *

چون خبر بان دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز
 خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشههای دور از راه نمی دهد -
 و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهنمونی سرانجام مهمات می نماید -
 لاجرم آن خیرخواه عباد الله بغابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم
 می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را
 از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمی چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنابران بود که بخان مذکور سابقاً بعلت اتفاق بارباب خلاف وعناد و مخالفت با یمین الدوله بفتاق بغدادان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیروند خویشی و همزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آوردن متین نوشتنهای واقعی یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملا شهریار در لاهور نخست بخراین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جویان روزگار که چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخود سر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و براغمونی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خراین بادشاهی را نیز کشته سپر سپر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بی شمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نا مناسب را بمناسب عالی نامزد نموده بخطابهایی بی نسبت مرتسم

می ساخت - بتصور آنکه از دستگیری کوشش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت - و نا نهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام در نیاید - و باشیانه عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت نرسد - مجملا بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانه عامره بادشاهی و مخازن معموره امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدین ایام سر از کوچه خمول بر آورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم باز یافت شده باقی از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت باندا از اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده دلیر نشوند - و پا از اندازه بیرون نه نهند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمگام هستند - چنانچه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برد - دست از پی برده تحصیل می نمایند *

کیفیت مقابله عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با
بادشاهزاده داور بخش مشهور بمولای و خان
عالیشان آصف خان و غلبه داور بخش
و خان مشار الیه بر لشکر شهریار

چون شهریار ناکرده کار زیاده از پایه خویش معامله پیش گرفته بعلت عدم بصارت و بصیرت منصوبه ضائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید - خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمیان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خود ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتی نه چشیده نگار گداری باز داشت - از جمله بایسنقر پسر شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی خود که بهمه جهت در آنوا زیاد از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و تورخانه و نیلخانه سرکار بادشاهی که هنگام توجه کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدولة آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بغیر نشان دادن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از بیشتر ساعی و داعی گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از همه جهت بده هزار تن نمی کشید - توزک شایان و قرتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه گروهی لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر مخالفان باین دستور عجب مصاف و یساق تنال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - الله وردی خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکفام مخاطب به همت خان - تربیت خان با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان با مردم جلو سید هزیر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامه عهد الحمید لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع بلیوتهیکا اندیکا *

ارادخان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر احدیان - جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان - راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزادهای بلند اختر فیل سوار در فوج جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران عظیم الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعره پیکار می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین منصوبه صائب عرصه کارزار را قائم نگاهدارند - بنابراین درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگان را بکار گزاری اقبال اژی و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکار گزاری اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از قوط تحریر صبیح نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مضدرة مذکوره از قلعه برآمد که خود را ببایسنقر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبدا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستياري آن مشتی نابکار که در سربله بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میرسامانی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگیر جفت مکانی کارخانجات پادشاهی را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین الدوله شتافت - و مساعی جمیل او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخورد بجا آورده برهمن هنگام افسرد او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهی شایسته خان و ارادتخان میربخشی بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پیرو را که از فرط کوفت اندیشی درون محل بگوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بذاکیر وقت پرداخته دریاست حال بعمل آورد - چه آن دستورالعمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود - چون درینوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و از باب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسرمه نیفتائی رسیده محل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بیایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خقل اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیر باهتان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دارالخلافه آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهنشاه عزمه وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی مضمون این بیت

کای شهنشاه معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن
وام حق مقام ادا نمودند - - مجله روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیروسته بود - خبر شفقار شدن حضرت جنت مکانی بمقام دارالخیر جنیر که در آنوا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکی از نور سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بشارت رسانیده او را بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خاتم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحه غم اندوز اندر هتاک و غمگین گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بنهیه لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگوزای پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتمخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت کلی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضای پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که موکب حاکم و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندی خالق و خوشنودی خلایق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتمخواهان را بعد قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچه آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوری بصوب دارالخلافه عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقربان امتیاز تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بخارسی و ابلاغ نوید نهضت و مرده توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافته جانسپار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی روشناس بود - فرمان جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتنی صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت - و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونت که داشت - قطعاً بمایمتی که مناسب اینوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیارود - و مطلقاً پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور العمل خرد دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبها اکتفا ننمود - و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را با پیمان تاکید داد - و بجمیع تهاه داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهات نامه نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوه اندیشان او را دولتمخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند - الا سپه دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافی حق شناسی را بآلایش ناسپاسی مکدر ساخت - و جای خود را قائم نگهداشته در احمد فکر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت ناملازم ازان حقیقت ناشناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر تمام ولایت بالاگهات بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای^(۱) شور بهشت که قبل از قضیه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است

ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشه اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گچ سنگه و جی سنگه و غیر اینها بغیر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیوة رائی ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل ضوکب اقبال و مرکز ریات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افکند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معنی بود - و فرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری صعب و ضعف مفرط نیز مقوی و موکد شد - بنابراین شیرخان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزمانی بنابر آنکه به همشیره مکرمه خویش که در حباله ازدواج سیفخان بود - معبئی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سینور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بذاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجسنگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقصیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوة آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعادت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانید - و از سرافرازی تفویض منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزنداد پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمزدگانگی آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیوباز ترمذ ورود برید ظفر و وصل نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک بیک از تعیناتیان گجرات از به اندیشی بر یکدیگر پیشی چسبده منزل

بمغزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدین ولا خدمت پرستخان که بحکایت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی دارالملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سروپای خاصه سربلندی بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز زمانی ضعف و ناتوانی سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافتند هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی قرخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجم حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سرزمین کنار قلاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت با آسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سویر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدومت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدان صوب دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سبیل قوا و قوای به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفای آن عضد الدوله باتفاق سایر موافقان در جامع دار السلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنکه بولاقی نظربند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظلوم سیاه حال تیرگی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بر او دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور رضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقی و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقی و شهریار محمول و طهورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گوشاسپ برادر بولاقی هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تفنگای ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از آستانبوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سابع اقبال همای چتر فرخنده آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد - رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشی و اخلاص

اندیشی باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوفنده که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهکده گوی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار رویه قیمت داشت - و فیل خاصگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزین طلا استمال و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه آهی سنه الیه بر کنار قلاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیروند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی بنجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار قال رانا ساگر از نزول همایون روکش تصور جفت گردید - و همانروز بظاہر پیروزی روش جد بزرگوار پیاده بروضه شریفه حضرت خواجه معین الملة والحق والدين نور الله مرقدہ توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذورات بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنابراین درینفلا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه نفاذ رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهلبتخان قرار پذیر گردید - در انحاء راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انی رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی می گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاہر دارالخلافة اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهرة

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانه روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاورانی بخت خداداد در دارال قسمت ازلی بنصای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بظاہر مقتضای اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده بیای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر فاملایم سد باب مقصد عالی گردید - و از بد هنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و تردد های دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پامردی سعی و دستیار بی طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگمش کعبه صفت قبله که عالم باد

گشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملا بتاريخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بعصرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بغور منزل موسوم است اتفاق افتاده مرز و وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افزوز عموم مردم آن مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالی از اهالی دارالخلافه علی و نواهی و حوالی آن بر سبیل مزدگانی ورود اقدس باندازه دسترس سرگرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت یزدانی است متوجه قراگاه سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت و همراکب اقبال باآئینی که در خورد والا خداوندان این دودمان جاوید توان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافه گیتی مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو براه نهاده - ملاءاعلی بهمدستی کف الخضیب دست بدعای دوام عمر و دولت ابد منتها کشاده - و نظارگیان عالم بالا از منظر هفت طبقه گردون معر تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دندبه عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانه سپهر نشانه ایام بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کشوده بسر پنجه زرفشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافه اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی بر آن رفته و مجاری عادت الله برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس میانی دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت آدم در مشیمه مشیت بوجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا در کف حمایت و کف رعایت آسمان تمیکنی جلی دهد - که بشایستگی تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم وصحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کذاب عالم که بهین صکیفه صنع آلهی است و منشاء دقائق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سر انجام پذیرد - که خط بینش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سرمشق فیروزی - و نقش نگینش دیباجه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پدش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقائق جهانبنایی از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهر یاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد که این اختراوج اقبال آفتاب سپهر جهاندار می خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائجه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می بخت بردمید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بحصول پیوست - یعنی طرازنده اورنگ اقبال فرازنده اکیلل اجلال عزیز کرده حضرت عزت برگزیده عنایت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باهت امن

و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جذاب سببانی بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه آلهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیت هفت شایسته انتخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهزی که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختراوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوکبه صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زمین را مانند خانه طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پوستاری بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار - در دولهخانه ارگ دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش بارچ فلک ثوابت رسیده - مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایه سعادت روز افزون و پیرایه بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون برگیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترمیع او بکار رفت بود همسری بخشیده - و قبای خسروی را که اطللس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقه آفتاب گرد می برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیرای بر سر بر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموری و بخت بابری بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلاق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج فرساند که از فرط سعادت سر آمد گردیده *

* مصراع *

تاج گوهر خود بنواز و تخت گوهر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایه سریر بر آسمان رسید و درجه اکیلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر با آسمان فروز نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایه اورنگ از کرسی گذشت و کوکبه دیبیم با کیلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرמיד چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلند کوه کوه باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از ین سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هاله ماه را در دایره خجالت کشیده - ریشهای زرین از روی چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقد های گوهر نگار ازو چون رشت های باران از گل ابر آشکار - سعایبست که لولو می بارد و سپهریست که انجم می نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل سعادت جاردانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاتوت و گوهر کرده - و چگونه سر با آسمان نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گرد نامه فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوی *

سایه حق کرده جا در سایه اش * زان بود نور سعادت پایه اش
بر سر شاهنشاه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول
بالجملة چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامرانی نشست و بعدا فهمی آمال و آماهی پیوست - خاتم را فر سلیمانی دست داد و قلم را بار نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازی یافت و سکه نام بردار شهرت گردید - تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگجید - علم نشان بلند بختی یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم السعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزی زد - فننه از شرم سر تا پا غرق عرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فالی انداختند - مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهی و نعمت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص دولت را بمنزله حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش، نظم اقبال اسم سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن مطلع گردانید - و بیا بر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این بادشاه بزرگ منش بعلی خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی بعفوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارات وافی بشارت را در عهد فطرت محاسن دیوان قضا و قدر با عدد کریمه

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجه بلاغت رسانیده زبانش موج چشمه آب حیات ساخت - بتشریف خلعت فاخره زرنگار که از همه گرانبایه تر و پیرایه روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد - همدین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک روی آن بکلمتین طیبین و حواشی باسما و سامیه چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ شده بود از سکه واپس سرخط دولت یافت - سیم را سفید بخدی حاصل آمد - و زر را سرخ روی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه اش بیفتاب گردید - و دینار ناصن عیار ماه از فرمانش شکسته خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش فرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فراین اسم خجسته سوس کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست - کفایت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابیهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بیذات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنجم است با حروف شاه جهان مسامی آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمرو دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریح

بدایع آئین بهجت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی برخوردار یافت *

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد حکم او برخلاف عالم همچو حکم [خدا] روان باشد بهر سال جلوس شاه گفتم در جهان باد تا جهان باشد و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صفای و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوئیان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طلس سیمین سپهر را بر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز باهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایه انجم چارم نشسته - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن منمن پنجره تماشایی و سیارگان ازین هفت منظره نظارگی اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خامه سلاطین این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقد قبض خواطر خورد و بزرگ

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چیغی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست *

* مثنوی *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز [همه روی زمین] از عیش لبریز نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که بوگ عیش عالم شد خدا ساز جهان آنروز داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیه و فیه صفات سعیده حمیده سمات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجه بحر فرو اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بفرق همایون آن سر کرده بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مرورید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لالی گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که دگر جزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر عدنی و معدنی و جواهر زواهر عمانی و شرایف هندی و ایرانی که دیده روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنکه بادشاهزاده عالم و عالمیان ولیه نعم جهانیان ملکه معظمه صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قره العین سلطنت عظمی نظر یافته عنایت بادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الهی جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافرونی رای و هوش نظر بدیگر شاهزادهای

(۱) ع [همانان شد زمین] صفحه ۳۹۶ - حصه اول - منتخب الباب *

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده و راند هم بآئین مادر والا فرمیدن نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر پودگیان حرم عصمت و عصمتیان پرده عفت باندازه دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای مراسم و اوزم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد مده حلقه بستند - و بادای دهای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره دولت نوازشها یافتند - و همدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - در لک مهر و همین قدر رویه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک رویه به بیگم صاحب و یک لک رویه بسطان مراد بخش و موازی این مبلغ برونش آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت فرموده - سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک رویه و سالیانه بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک رویه مقرر نموده - و چهار لک رویه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بقواب مهد علیا سپردند - که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان قسمت نمایند - و هزار رویه بشاهزاده کلان و هفصد و پنجاه رویه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد رویه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و در بیست و پنجاه رویه بسطان مراد بخش بعنوان یومیه می داده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باصف آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سربل سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دروان این بادشاه کام بخش کامران مانند انوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد *

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن
بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خاسه
نیزنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون
اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده
و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستقیمی از ادراک بالغ نظران
والافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفسور خلقت انسان را بطغرای غرای
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که
تمامی نقاط و دوائر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم
فعل العکیم لا یخالو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ
لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعثت دایر نیست -
صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر
نوعی از افراد بنی نوع انسان مضمر و مزمین است مشعر گردانید -
بدانسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال
اعیان کمایفغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری
پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقیق فکر رموز
خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع
حرمان نصیبی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور
آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته معطر خورشید منظر
بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدى الرویتین - همانا استماع اوصاف
نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسائر فضایل
نفسانی و کمالات ملکی و انسانی * شعر *

چون از حلیه شه سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم
دهم زیب و آرایش این نکته را طراز سخن را از سرقا بها
نخست کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف
آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا
گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه دو بالا
می بخشد - معتدل بودن آن بر دانش در بالا اوصاف خجسته دلیل
است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه
آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
است - و آن بر بیدار مغربی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح نقاب نامداری و پیشانی روزنامه
فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی
کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سکالی
انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر پسر آن دیباچه مجموعه
اقبال نزد رستگاره مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
گفت - مانند سوبدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
آیات مصحف رویش پرداخته * بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه
 بیستی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از منبر
 سرشته - بسم الله سورة فتم است و سر لوح کتاب صنع - نی نی محراب
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در
 فراخی و کسادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم
 مردمی گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن
 ندیده - در تنگی و فراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معتدل -
 دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکی نژاد - و مردم چشم که از مغایرت
 نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قره العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر -
 شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آرم است
 و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هنگ و بیشی فرهنگ -
 و فروغ اندوختی دانش و نگاه افروختی بینش - و بر پشت چشم راست
 خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده -
 بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته -
 یا موجی بر چشمه آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است
 استواری آن راستی را - نشان جاویدی کردار و پایندگی کار است - و دلیل
 پیش بینی و خیر اندیشی - پیوسته بدان در بر چشم چپ خالی
 گوشتین اتفاق افتاده - بینی از آن خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن
 الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز انگنده - و آن آثار دولت
 ابدی و امارت اقبال جاردانی است - گوش معنی نیوش که صدف
 لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر انور
 روبروی منظر عالم عقول عشره درجه حق جوئی و حقیقت پژوهی

کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم
 بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانی
 فهم و خرد که انوار فرایزدی از آن فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط
 و باعتدال گراینده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل
 حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سر چشمه آبروی
 نوع بشر است اسمر واقعه شده - دانشوری و هوش پروری از آن رنگ
 میدهد - و همرنگی قابل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ
 مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت از آن پدید گشته - و از
 شرم ملاحظش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان
 که سر چشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در
 جنب طیب تبسم و صدق تکلش شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم
 و راستی دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلست در تنگی
 و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که
 از شرم ملاحظت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبکیات از خجلت
 لفظ روانش تر گشته - در سطرپی و باریکی میانه است - و از آن دقت فهم
 و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریر آب دندان
 اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسله جوزا نور افشان است -
 و چون رشته لای شاهرور و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای
 جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در
 خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق
 و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز
 در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عقاب بجزگر
 شکافی داستان - گاهی به تکاف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی برزمزه آب حیوان نسب می رساند - کلام سلامت نظام آنحضرت مانند سبک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مودای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بفائست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیکم که در هنگام فوخیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشفتند - بفایران آنحضرت از فرط نبوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل حسن معانی را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از معرفت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر انبیا در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مگانی از روی طبیعت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این ناله کشای استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بآن تکلم می فرمایند - که مبدا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *
 شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است - تو گوئی موبوتفاسیر آیات سوره حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشکاف که در بازیگ بینی سر موی فرو گذاشت نمی کنند - بر سبیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعه برجسته است که معانی آن از موبازیگ تر است - و محاسن اشعار است که اگر بازیگ طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تنگی و انبوهی و نرمی و درشتی میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیروی سفت نبوی کوتاهی نمی ورزد - پیوسته شارب را بر سفت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن گرفته در نهایت فرو کمال و منصف بحسن اعتدال ست - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیاه به نزدش تاج از سر گذارند سزااست - و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر است - سینۀ معنی خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینه حقایق و معارف مقول - همانا آئینه صفا است و گنجینه مدعا - صندوق اسرار الهی است و نهانخانه فیض نامتناهی - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چپوش از عالم بالا دست رو داده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در هر انگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجه آفتاب دست می برد - در بذل پیرائی بد بیضامی نماید - و در فیض گستری بد طولی دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید - و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت حد وسط است در معامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستگیری مهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکفه همت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن برهان افزونی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل که با پنجه آفتاب همدستی می کند - و شخص جود را بمنزله حواس خمسہ اند - و دیده امل را شائبه پنج گنج - ریاض آمال و امائی را رگهای ابرو شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جوهرهای زر ناب است از چشمه خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان سخاوت که هر مصراع برجسته آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیه مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب - بخشش های بیعساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطربری

در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دورتر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بخشجسته فالی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سوبدای دلهای اهل نظر جا گرفته - فی نی غلظم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوه ظهور گرفته - و این مبینی بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای مغشور سعادت است و بسملة سوره کرامت - یا عنوان نامه اقبال است - و سطر کارنامه جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جلوت است و نقش بقای ابد *

پای جهان پیمای در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیدائنی اقبال است - و سطر کارنامه اجمال نشان بلندی پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سوزان پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزااست - دولت در قدم او برادر میرسد -

و سعادت بپای بوس او می شنابد - قلم به طریق وصفش عاجز می پیماید -
و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف
الصدق آبای علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در
کمال توافقی و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامه خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی
خواص خال مشکین و مسه عنبرین که فی الحقیقت نقطه پای تم الکتاب
صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خنامه
مشک ختم سخن نموده سر رشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد -
بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از مرپاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و بخال مشکین اشتها یافته - چون بر پای چپ واقع شده
دلائل برپسار میکند - و روی سریر سروری البته از پای فرقد سالی صاحب
این خال روکش رفعت چرخ چنبری گردد - آنچه ازین نمودارهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد
اعظم همد که در فن قیافه بصورتی پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف ایشان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیرگیر
در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیرامکان
بی آهوست - یکی از تجرد مفسدان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
نامیده اش میثافت - و نور تجلی از جبین بینش می درخشید - بی دست
آویز آشنائی بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت
گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازلی را از
بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیروی این والا دستگاه

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلی گردید - و به نکته‌های
زرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولت تواند
بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی
ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجال جلوه پیرای ظهور
گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صنع بنمود گراید - و فرمانروایی سواد
اعظم هندوستان که قلمروست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد
یک قلم بی انبازی دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از
فر اورنگ نشینی آن سرایش گزینی تخت روزگار از شادمانی برخوردار •

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث

قیام قوایم استقامت لیل و نهار

اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی
و نیایش آلهی که دیباچه کار نامه سعادت جاردانی و بسمله مصحف فیض
آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که
ناگزیر نشاء عنصروست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات
معنویست بسر میبرد - و بهری به نخچیر سازی و صید پردازی که در نظر
ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و فرد اصحاب
باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام
میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست -
آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغز ملک خرد وزی حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشنی است که والا نظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه
منع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر
یکسر مزگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس
نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیدا است که
دانش گستر که زله بند نعیم جاردانی تواند گشت چسان اندیشه خویش
را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل
گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه
خورش آن چاشنی گیر مایه فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات
سعادت سمات آن قدمی صفات از آرایش غفلت منزله است - و ساعات
فروخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای
قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب
بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر
آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصه ازمنه
شبانروزی و مقتضای مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزال -
وضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگرد -
و روی توجه بمسجیدی که در خلوت گاه خطه اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده
تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران
گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت
قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان
واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل
می چیند - و بپای مردی نیاز بگلگشت مصداق پرداخته بدسته بندی گلهای
ادعیه می نشیند - و از سبزه سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای
در جاده مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم
سر از غنچه خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندرز
می گردد - از دریچه معاذی دریچه مشرق مشرف بر آب جون سر
بر آورده بر آفتابان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند -
و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت
واقع است - از استعصال کزانش شرف جاوید دریافته جنبه سجود بر زمین
ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت
احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدین فضای
عرض بواسطت عارفان لشکر ظفر اثر سیاه ستاره شمار انجم سال معروض
نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عریده آئین که از
بدمستی آنها حذر نموده بصلح خاص و عام حاضر نمی سازند - درین
نصحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از
تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین
میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت
اشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز برتوقع می پیروند - و بکثرت
هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از
فرط غریب و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید -
و همدین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تقومند را از دنبال اسپان تیز
رفتار میدوانند تا در جای که نطق نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم
را بیازنی فیل مات سازند - و در جبهه درشن آنحضرت اکثر دو گزنی
و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمی و افزونی انبساط طبیعت
کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مختصرات حضرت عرش
آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جبروت

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروایی پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دلنشین که بهشتی محفلی است در غایت توره و تورگ و ادب و اندام و اجال و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجعلا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوتلمون - و در سه جانب آن محجری که بهلندی کتیره خوانند از سیم ناب با ارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سزایا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا دو مدی منصب و اهل خدمت دیگر را راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور آن کتیره از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز بزرگ پذیرائی رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زربفت و مظهرهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو مدی باشد و احدیان توکش بند و بر قندازان و بعض مردم روشناس از قابینان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیاده و جمیع نوکران امرا در خلج این می ایستند - و درون کتیره نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد و زان دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثفای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق منواب جواب می فرمایند که هر دو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایه حکمت می باشد می نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میکردند - و مشتی از والا دستگهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف اندی ادگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعی که دارد معروض داشته دیبای دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف مفسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرسوم و مشاهره بمقتضای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشت

مناصب و جاگیرها و برات نقد و سایر مهمات ابواب المال و ابواب التحویل و جمیع احکام طاعة و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس می نماید - و برین قیاس مشرف ابواب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض می دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار می یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه بتدریج دفعات در برون کتفه سرخ بنظر انور در می آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت تربیتی و لاغری آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی در میان می آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار می شود بر تقدیر ژبونی و لاغری این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیانی ست - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امرا که تازه بداف و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف می نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در می آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورت کلی بجواب مضامین عرایض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب می نویسند - تا از آن منشور سعادت و نشر اقبال که بد آن نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بارنامه تفاخر و مباهات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درین محفل همایون بانجای مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهزی میگردد - تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند -

و سبب اشتها این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه در خاوت گاهی نزدیک بعصر حرم خلافت غسلی بر می آوردند - و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشی نیز برای عرض مطالب راه می یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام نامزد شد اوقات عالی درین مهبط انوار و سعادت برین جمله میگردد - که دیوانیان عظام خلعه معاملات اعمال محال خالصه و تذخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف می رسانند - و همگی بجواب می رسند - و برخی از معتمدان که خدمت طالع عرایض متصدیان خدمات مویجات و سرکارها بایشان مفوض است - زبده مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسانت سرافرازان پایه والای وزارت و کالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ می رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهوده است انشا نموده از نظر انور می گذرانند - و آن حضرت از روی حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشی بطریق سهو القلم که لازمه بشریت است خطای سرزده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف حک و اصلاح می رسانند - آنگاه شاهزاده ولی عهد ضمن آن فرامین را بریزر توقیع و قیغ خود موشع و مزین می سازد - و صاحب دیوان کل نیز نشان معرفت خویش در تحت توقیع و قیغ ایشان ثبت می نماید - آنگاه از پرتو نور مهر اوزک اشرف غیرت انوار مهر انور می گردد - و همدرین نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایج را که در خاص

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزی حواله نواب ممتاز الزمانی بود و در محفل سرا فرامین بهر می رسد - صفحه ۱۴۸ - جلد اول *

و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه می گذراند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدی و غلات و ده‌های در بسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کفاز آرزو نیاز بنقود آمل مالامال میگردد - و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت کاهی توطیب خاطر و تصفیه دماغ باستماع نغمات طیبه و تجلیه مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسه بحری و کاذبی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معموره قلوب اصحاب دل و بانوی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر اعیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابلیه خیر و ابداع بقاع فیض می نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعمین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیده هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست می دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایشان چابک سوار حسب الامر جهانبانی در ساحت این بارگاه سلیمانی بر بادپایان مصررنگ مجارفتار بر می آیند - و آن پریراد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق فک نسبت خروشی دارند - و بر ابروش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ مصرر هزار پایه سبقت و بدی می جویند - پری واره پرواز درآورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهزی میکشد بخلوتکده اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تفکوار است جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلی بطریق ندرت داخل شده اند بقدر ضرورت در فک می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمهر و مکنون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت دولت است - با آن وزیر عطارن تدبیر و مشیر خرد پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های درپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بحلیه نور ظهور محلی میگردند - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنی و فرایض ظهر پرداخته بوسیله جمیله نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواستگاری ایشان رغبت نمی کند - خواه از کرام دودمان کرام - خواه از عفاف احاد عوام - بآن وسیله از ازا محققان بمعرفت سنی الفسا خانم متوسل نشوند - و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد - و ایشان را از انواع حلای و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانمایه باعلی پایه تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که بهین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقوان ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکی را تسلیم قور می فرمایند - و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی از پرتو افوار

شمعهای مرمع لکن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبه تحنایی
از اشتغال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران
نورانی دارد - تا چهار گهزی بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف یگار
دین و دنیا صرف می نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی
از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نعمات
طیبه مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته
حق التذات این حاشه شریفه ادا می نمایند - و بذایر خواهش طبع
مبارک مفض باستماع الحان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور
که در واقع نشاط افزا تر و بر سامعه لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر
منوجه می شوند - و راستی سخن و حق مقام آنست که موسیقایی
هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نراست روش و وسعت دهنگاه
نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الحان نسبت
بموسیقایی یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد
ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان
تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب
ریخت ایقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع
تراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما
و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن
از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیده خوانند - بحضیض
بلاغت و نرمی مد و بدین دستور توافق و تفاسب اصوات چندین قوال هم
آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص
جادر فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا
و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لبس این گونه نغمه

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - و بادعای
ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که از باب دقایق خصایص هر
لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد - هوش و با ترمی شود - و چون
ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل
تشریف می برند - و بهنگام آسایش خواه شب خواه روز مجلسیان فصیح
بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان
و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات
اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور
العمل کلی و قانون شافی کردار و گفتار ارباب خرد است - و باعنف عبرت
و خیرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبله مقبلان
می رسانند - پاکیزگی طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت
غریزی و لطافت طبیعی مساس شی محسوسه غیر را مکره می دارند - و تا
ممکن دست همایون بدان نمی رسانند - و اگر احياناً مساس واقع شود
اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند -
و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمثابة ایست که شمه از آن در
حیز بیان ننگجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع
بخور مهیا و موجود می باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان
عطر آگین است - که اگر احياناً براهی اتفاق عبور داد افتد - آن شارع رشک
افزای عرصه ختن میگرد - و بعددکاری نسیم مشام جهانی معطر میشود •
توجه خاطر اشرف در باره استحکام بنیان معدلت بغایتی است -
که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته
در کل ممالک محروسه احدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت -
و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدانی همایون سر مو بخلاف

عدل نتوانند پرداخت - و اگر احياناً بی سعادتی بیکی از امور رديه ارتکاب نماید - از صاحب تائیدی مرتکب ستمی گردد - بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی از بس خدا شغاسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیار بحال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود - اگر احياناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمه و اقراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضر است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از آن برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده - که جمیع خلائق که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیده آن خداوند علی الاطلاق و خلاصه انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بتجار سوی فیض یزدانی و عنایت سببانی راه یابند - لیکن خامه را چه پارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مغائب معلی تواند شد - لاجرم مجملی از آن به بیان آمد - امید که قوایم ازرنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد *

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی
که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون
صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای
آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائی فطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بد آنگونه استنباط غریب و ابداع بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل خامه معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد - چون وجه حاجت بدان از آن ظاهرتر است که بروشنگویی تبیین حاجت محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و مجمل معنی تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی است معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمنه و آوان مابین سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سئوح امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار و ساخته اند - و علی هذا القیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

که تا خاتمه یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از فلامان او مملکت مفتوحه او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله ۱ انطیاخوس و سولوقس و بطليموس و اریدائوس چهار غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافتند بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیتخاطور یعنی قاهره یونانی زبان ملقب شده بنابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بنارنج اسکندری اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز در میان جمعی معمول است - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که در میان ایشان واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبه معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنوز بنابر قول ابن ریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهور ترین تاریخ شکال است یعنی زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولی و از مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتماد نمودند - و اهل بنگاله بنارنج لچهن سین عمل می نمایند - و گجراتیان و دکنیان بنارنج سالباهن و در اوجین و دهلی

اریدائوس (Seleucus)، سولوقس (Antigonos, or Antiochus 1)، انطیاخوس ۱ (Arrhidæus)، بطليموس (Ptolemy).

تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطابق از تطویل این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بنابر آنکه درین کشور تواریخ مختلفه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن برهنود اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجری نداشت - چو آن تاریخ مانند دین تویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد مثل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بنارنج آلهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بر روش ترک و ایغور بر میزارهای دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهر دوازده گانه شمسی که فارسیان بزبان دری نامیده اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسی بر سریر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منش ارجمند همه چیز را دلاویز خاطر پسند میخواستند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتذال و دست فرسوده انتحال است پسند ننموده - چون از راه دیدداری تسمیه سفین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاظر اسلام پرور نبود - لاجرم بنارنجی رقم نسخ بر آن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظام امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آورده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کرده‌های الهی و برگزیده‌های عواطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشرة کامله و همدصد عشرة مبشوره اصحاب حضرت خیر البشر شده - اول جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت ببادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معفون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و مفتیهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده اند - لاجرم خامه وقایع نگار درین خرد نامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا فاشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

بیان نخستین امری که از آن قدوه سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبه ظل الهی سر اقتازی بود که چون بپایه سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهد - هر آئینه پاس حدود و احکام نوامیس الهی کماهی حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهی شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدانسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهوم دلیری و گستاخ روئی باشد ازو سر نرند - و ارتکاب شیوه که شبیه بل مشتبه به بیروشی و بیطربقی باشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادی رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - بهانه پیروی ایشان رفته رفته بیراهه انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار باین نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بروفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت پیروی حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

باب بمثابه اهتمام دارند - که همدریں روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهی از پرتو جلوس فرخنده آنسور زبور فرآهی گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نفاق یافت - نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند - از روی تعظیم برای تکریم در آمده سجده بجای می آوردند - و این دستور تواضع ادر ملل سابقه بمنزل سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بذایر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاری در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داری می فرمایند - چه جای امور مذهبه راغبی باین معنی نشده عموم مردم را از آن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گویان دود سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پیوند گسلان علایق و درویشان کامل که بپایه حقیقت شفاخته اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هفکام و داع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مغفون آخر الزمان را در عهد چنین جهانپانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصه وجود جلوه گر نموده - که درج و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه - و سایر مکرم اخلاق در مرتبه که اگر بمنزل تا روز شمار بل تا نقطه آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از فرط تعداد پایان برسد - هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمداً لله ثم حمداً له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان دولت که درینولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز وود یافت - و عنوان آنها بطغرای فرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشم و مزین شده بمهر اوزک اشرف مخنوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجالست و عینک دیده دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیر دست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بر ایادی تسکین تمام دارد - امروز دستیکه او دارد بیلا دستی انگشت نماست و چون خورشید نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجه آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخنده شاهنشاهی سر نوشت او گردیده - چشم بد دور که شخصی اقبال را بمثابه چشم است و شاهد منشور را دیده سرمه ناک - همانا نقش آن آبجیات است که در سیاهی جا می کند - یا کعبه که تن بسیاهی در میدهد - یا نور دیده که بسیاهی در می آید - نقش او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

هیكل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مكاني و اسامي هشتگانه
اجداد پاک نژاد زینت داشت بینه سپهر در آفاق ادج گرای شهرت بود -
و درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الهی از
روی آثار عظیمه وسط حقیقی آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته -
بانتظام این اسم سامی در سلک اسامی آبابی والا گهر مظهر عقول عشره
و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در
معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام افلاک که ابای علوی اند
روشن کرده است - و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات
اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی رویه و مهر کلمه طیبه که
آرایش جاشیه خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین که اربعه متناسبه حساب خلافت اند طرازش دهند -
و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشد -
زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه
بر خود می بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه
در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری
غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در
ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخن را چون نام همایون خویش
بزر بر کشد می سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چارباری گردیده
بگردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمه طیبه و اسامی خلفا می پردازد -
و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش
دارد - از تمام عیار آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح
زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف
چندین مایه شرف گرد آورد - و رویه از القاب اقدس بهزاران سعادت

رو شناس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است -
هر شب مانند زر لیلمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از
نام او مایوس است باوجود قسامی هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که مدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار
سرمه یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت
و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار
مهربانی را بر روی روز انگذند - و هر سطر از آن فرخنده منشور که نسخه
سوره نور بود - سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای
اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل
یکرنگان وفادار - سلاله یکجهت ان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر
امور عالم - زبده خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - عضد الخلافت
یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک مژگان
بوده بدانند - که در چهارم گمزی روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن
ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی
و فیروزی در دار الخلافت اکبر آباد جلوس میمنت مانوس بر تخت
سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند
لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ملرا بعنوان
شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه غازی در خطبه که درین
روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر برون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت‌های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بمرطبی رسیده از دولت ما دولت‌های عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هر یک از عمده‌های دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطامع و امثال آن بجفس بنویسند - تا حق مرتبه هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همگنان ننویسند - از جمله القاب بمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروایی -

اعتماد سلطنت و کشورکشی - نص خاتم ابهت و بختیاری - آب گوهر حقیقت و جان سپاری - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمه العیش معارف جهانستایی - تقدمه العیش کام بخششی و کامرانی - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرای سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشامیل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقانی - مومن بارگاه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - هدم دلکشی مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی - مورد الطاف شاهنشاهی - مرجع عواطف ظل آلهی - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگی و وفا -

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدردان خوانین بلند مکان - مبارز الملت بمین الدوله آملخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه منصب داشت - غایبانه به هزاری ذات و هزار سوار دو اسبه سه اسبه اختصاص بخشیدند *

فهرست اسامی جمعی از سعادت مندان ارادت
کیش که بنابر سلسله جنبانی دولت جاودانی
در رکاب ظفر انتساب این برگزیده عنایات
حضرت ذوالجلال از مبادی ایلم فترت
تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئی همت والا نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده دتائق جانفشانی و سربازی باتصی درجات امکان رسانیده - خامه آنانکه بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بخت بلند از نقطه اول شاهزادگی تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمركز خود قرار گرفت - پرکار و از پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فقر و سستی بخود راه

نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بگام و گردش روزگار بروفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه ولایات گردیده دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنابر آنکه سرمایه مباحثات و افتخار جاردان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد نامه آداب ثبت می نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان
روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلاور خان بریج - سردار خان - راجه
بیتهلداس کور - یوسف خان تاشکندی - راجه مفروپ کچهوا - میرزا
مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان -
اخلاص خان - خواجه جهان خوانی - اعتماد خان خواجه سرا احداد خان
مهمند - زبردست خان - ترکناز خان - نوبت خان - رشید خان
خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که درباره این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصه جانفشانی و سربازی هیچ جا سرموی پای کم نیارده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبه ظل الهی مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصه وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بینش و خالص برآید - اگر از پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهره امید بسرخروئی و روشناسی جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمند بیابد و اعتبار سرمد اندوزد سرا *

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معنی که در صنفوان جلوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوی صوبه داران و امثال ایشانکه در دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدیر مالک رقاب اعظم سایه پایداری آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بنابر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خاصه بفیض وجود مفیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات درافاضه فیوضات نسبت بفقیر و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل بر یک نصبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ایوان مخزن و معادن کشاده مخزونات کان و مکفونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مقام و افزایش درجات

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوق و اسب با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل این مراقب چون باسانی دست نمی‌دهد - و ظرافت تقریر و تحریر از قرار واقع متحمل آن نمی‌تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه و اثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دایره امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرامی نظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می‌اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپهسالاری و خلعت خاص با چار قب طلا درزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوق و اسب خاصه مزین بزین طلا و فیل خامگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زریفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلمت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب شش هزاری ذات پنجم هزار سوار رایت انتضار بر افراشت - فلسم خان بخلمت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنج هزاری ذات و سوار از آن جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه و تعلیم صوبه دارمی بنگاله بنازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلمت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب پنجم هزاری ذات [۱] ... [تلاش

(۱) ن [و سوار و انعام یک لک روپیه] ل

پذیرفت - وزیر خان بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب پنجم هزاری سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلمت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسب و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان ولد خان خانان عبد الرحیم بمقصد چار هزاری ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل بلند پایگی اندوختند - و بابو خان برنج بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروائی یافت - راجه بهوریه زمیگذار بیکایر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار - دلیر خان بارهه بخلمت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهارصد سوار - بهادر خان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میوزا مظفر کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهارت بندیله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و منصب سه هزاری دو هزار سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد - بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار - راجه

بیتهداس ولد راجه گوپال داس کوراز جمله بندهای معتبر جانشینان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سی هزار رویه نقد - مقدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار رویه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار رویه نقد - سید بهره مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت و اسب و منصب دو هزاری ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کرانی خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و بیست هزار رویه نقد و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میرتوزکی و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علی قلی درمن بخلعت و علم و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و پانزده هزار رویه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و دوازده هزار رویه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار اعداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و ده هزار رویه نقد و منصب دو هزاری ^۱ [ششصد] سوار - نورالدین قلی خلعت و منصب دو هزاری ^۲ [پانصد] سوار - ملا خواجه خوانی بخطاب

خواجه جهان خلعت و اسب و منصب دو هزاری ششصد سوار - اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاری پانصد سوار - سید یعقوب بخاری خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سترسال کچواکه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار - جکمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار - سید عالم باره خلعت و منصب هزار و پانصدی ششصد سوار - زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدی ششصد سوار و هشت هزار رویه نقد - حیات خان ولد علی خان قرین از بندهای روشناس خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و شش هزار رویه نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و پنج هزار رویه نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و پنج هزار رویه - یکه تاز خان خلعت و منصب هزار و پانصدی چار صد سوار و پنج هزار رویه نقد - معز الملک خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار - هردی رام کچواکه خلعت و منصب هزار ^۱ [و پانصدی پانصد سوار] ابراهیم حسین مخاطب بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدی پانصد سوار - میرزاخان ولد زین خان کوکه خلعت و منصب هزار و دو صدی ذات و پانصد سوار - عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدی ششصد سوار - راجه دوارکا داس کچواکه خلعت و منصب هزاری هشت صد سوار - بهکوان داس خلعت و منصب هزاری ششصد سوار - راجه رامداس خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - کرم الله ولد علی مردان خان بهادر خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - مغل خان ولد

زین خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - اکرام خان ولد اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سزوار خان ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - شادی خان اوزبک خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسی خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار رویه نقد - شیخ فرید خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار - شیرزاد خویش خان عالم خلعت و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار - ترکناز خان خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار رویه نقد - رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاری دو صد سوار و چهار هزار رویه نقد - بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر و فرج یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عوطف که بامرای نامور و سایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت پرور و ظهور خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگهبانی صوبجات و فوجداری سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیزای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی پیرای میزان پله سنم و معیار عیار شناس در دست گرفته پایه مقدار هر

گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبه هرسره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشید وار پر تو ظل آبی بر روی زمین گسترده - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایه قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن را در عهده پاسبانی داشتند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغی از دست ایشان بر نمی آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که منصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند می باشد - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکنه نکته آن نمی رسد - رقم عزل بر مصیغه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگهبانی سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنکه که فرصت انتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بردارند - و بروز نامچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزئی هر یک نمایند - صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بقاسم خان که درین آوان بهراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبه کابل و بنکس از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود پاسبانی آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دارالملک دهلی از تغیر مختار خان به قلیج خان باز گشت - اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم بمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بنذر لاهوری برسم انعام بآن خان عالی مقام مرحمت شد - صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معمری و صوبه کشمیر باعتماد خان و صوبه اودیسه

بدانتر خان و صوبه اله آباد بجهانگیر قلی خان داد خان اعظم برقرار ماند - و چون صوبه قنده بشهریار تعلق داشت و بعد از سانحه او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبه گجرات که در وقت توجه از جنیر بدار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداری سرکارها مرزا خان نبیره خان خاتون عهد الرحیم بتقدیم فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صفدر خان بفوجداری سرکار سرونج و سید بهوه سرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما تفویض خدمات مالی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبه احمد آباد فرمودند - باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مثابه بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سائنش گردد بجای خود بروفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد -

سوانح این اعیان بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خان خاتون از دار السلطنت لاهور خود را باسلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبله حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود - در همین تاریخ بصره داری مالوه و منصب پنج هزاره سوار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سربلندی و بلند آوازی یافته روانه آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گچ سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگی این آبروی آبای علوی و امهات

سفلی او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سربلند خواهد بود - از جوده پور وطن خود رسیده جبین بخت بر زمین سائی عقبه سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهلوانه و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل سرمایه مزید کامکاری اندوخت - و همدربین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گوانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تفویض منصب پنج هزاره ذات و خدمت میربخشیکری بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الرمان بملازمت استسکان یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مطلع و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الرمان سه هزاره ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجا پور صورت حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینه پیش بینی معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزی خوانده بود - برهنمونی هدایت این سده والا که که کعبه سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانسته احرام توجه می بست - و همواره به تفسیر سوره اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندی را بظهور می آورد - درینوقت که بعالم بقا شنانت و خبر آن جهانی شدن او بسامع علیه در جنیر رسید - لاجرم بذات ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفضل سادات عظام میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نفایس

جواهر و غیره سامان نموده بپایه سر بر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن
مید جلیل النسب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت
سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب
چهار هزاره سوار و خدمت بخشی گیري دوم و عرض مکرر
و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و قلم
و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سرنو مفتخر و مامور شد - چون
بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جکت سنگه پسرش از
مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انساب بود - و فروغ اطاعت
و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور می داد - بنابر آن بعفایت
آن حضرت از سرنو جبهه بخشش بدافع عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان
عبارت از قشقه راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر
بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاره سوار و سایر
ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا
و گهپوا مرصع و شمشیر مرصع و اسب و فیل که ضمیمه مراسم عیمه شده
بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سرنو از پی جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروان فضیلت گدای شیراز
است - و در هوش گرینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام
دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار
و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسب و فیل سر افتخار بر افراخت -
و از پرتو تقوی میسر سامانی بر قرار معهود چهار اعتبار بر افروخت - و در
همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده
چراغ دودا خویش از پرتو نظر عفت اشرف بتازگی بر افروخت -
و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی داده

و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز زمانی از سرنو
رقم مغو بر مصیقه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصب او که
چهار هزاره ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار روپیه
سالیانه حکیم رکنای کاشی منخلص به مسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت سعادت

ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن

عصه الخلافه آصف خان باین

موهبت عظمی در رکاب سعادت

آنشهر سواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار برآمده دید
امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حیدر طالع بلند چشم بر واهی که
بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق
این سیاق انجام مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان
آصف صفات آصف خان است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد
این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنهای بدعای
شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار
مدعای خاطرش برونق استدعا برآمده سهم السعادت دعوتش بر هدف
اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولاد در دارالسلطنت لاهور آوازه توجه قبله
سعادت و وجه ارادتش یعنی موهبت اقبال حضرت ظل الهی بقراگاه سر بر
بادشاهی که آویزه گوش ماه تاباهی شده بود - گوش زد و هوش ربای او
گشت - و از سرنو تارک دولت افراخته و چهره اقبال بر افروخته در ملازمت

بادشاهزاده‌های کامکار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه
نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر
رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه
جاء و حلال آن فرخنده کوکب بروج اجال را در نزدیکیهای دارالخلافه
اتفاق نزل افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول
که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی
خویشتر حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواهی آن مصر عزت رسید -
حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بحکم استیلا شدت اشتیاق که لازمه
بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب
بیگم مآهوب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی
مکانت والا مکان حسب اجازه سلیمان زمان بقصد استقبال والدین
مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزاده‌های شمایون قدم عیسی دم
متوجه شدند - و از آن سوخان جمشید مکان آصف خان در خدمت
شاهزاده‌های اقبال منفذ از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون
قطعه بهشت سر مشق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در
اثالی راه در سراپرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده
نموده بودند - اقراران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود
آسمان جاء و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان در آن وقت
مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزاده عالی‌مقدار کامکار از
لقای فرخنده آن ولیه عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت
اندوز شده از پرتو ملاقات نیرا برج عصمت و دره فاخره درج عظمت یعنی
همشیره ستیوه و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند -
و آن حمیده ستیری چند فرشته منحصر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر

فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والده ماجده تا
بوقت شام خوش وقت و شادکام بوده - چون صدرنشین طایر چارم
آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشک‌ملم ظلم برور
فروغشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند
نشین همای‌های زرکار و محفای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای
خلافت معارفت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب
افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبادت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است
سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان
حسب الحکم باستقبال آن شهبازان عرصه دولت شنافته بعد از دریافت
سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند -
و شاهزاده‌های کامکار و سپهسالار نامدار بآئین شایان و تورک نمایان داخل
دولتخانه دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استقام عتبه کرسی مرتبه
اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانباد دستور هر روز
از مشرق جبروتک عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا
و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری
گزین نوباوه حدیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر
شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یک هزار مهر و یک هزار روپیه بعفوان
نذر و موازی این مبلغ بطریق قصد از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن
شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم
و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت
صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساری مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش
کردند - آنکه شاهزاده والا جاء سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب قام

الفصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی
وظایف احترام و اکرام این عالی مقام کما ینبغي بجای آورده هفت صد مهر
و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس
درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای
والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و انتضای استیلا
شدت شوق خویشتن داری را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده
یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گلپای
گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو میرسانیدند - بعد از آن دستور
اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بنگدی و لوازم پرستاری
زیاده از وظایف معهوده بجای آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر
و موازی این بصیغه تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم
نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسی گوهر
کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت
را ببالای جبروت والا که معراج ترقی بخت بلغدان و اوج رفعت سعادت
مندان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص
دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار
را که سرشار نشئه هوا خواهی بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلند
موزی و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع
نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراسم
بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئی و تفقدی
گونگون بجای آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید
که باعث حیرت نظارگیان شد - پس از آن بسروای خاص اختصاص
بخشیده آنکه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

با پهلوتار قیمتی و دو سر اسپ عراقی و عربی مزین برین و لگم
مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده
باماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردانه مرصع بقیمت یک لک
روپیه که حضرت جنت مکانی برسم جلدوی فتح دکن بعصرت خلافت
منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مواحم بادشاهانه شد - و تسلیم
منصب هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده
صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسام داشتند -
و بعنایت علم و فکاره و قومان و طوغ سرانفتاراش باوج عیوق برافراشته
بپایه وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب
سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اورک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم اعظم
حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تنفیذ
مناشیر و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان
آصف عهد سپرده بنازگی مرتبه آصفی صوبی و معنوی بخشیدند -
مجمعه مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال
از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کد
همایون بمنصه شهود جلو نمود نموده - و سر جمله آن عواطف بیکران
اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامی
و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال
آن عضد الخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرمایه
مباهات ابدی و ماده افتخار سرمدی این سلسله تا روز نشر آماده گردید -
بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته
بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر
مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازی یافت - آنکه

صادق خان بمنصب چهار هزاره ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم امتیاز بر افراشته عنایت نقاره نوازش پذیرفت - و خواجه باقی خان مخاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هزاره ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبه تنه سعادت پذیرگشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم تارک افتخار بپرخ دوار رسانید - و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدری والا مقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزاره هزار و دوست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندی ابد و سر بلندی سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزاره هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد - موسویخان بمنصب سه هزاره هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب جلیل القدر مدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزاره هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزاره ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردی خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزاره ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکی از قدم خدمت و مقام عقیدت دریغ بقطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا مشار الیه خطاب الله ویردی خان یافت - آتش خان حبشی بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندی یافت - حکیم ابو القاسم گیلانی بمنصب دو هزاره ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

حکیم الملک و پنجهزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس کچهاوایه بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه روز افزون هزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خورشحال ولد حکیم همام بمنصب هزاره سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزاره پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میروان هزاره ذات و چهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ هزاره چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزاره ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدی سه صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکمان هفتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدی صد سوار و خلعت سرافرازی یافتند •

ذکر باقی سوانح این ایام جانشینار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجاهانی اندوخت - و بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه داره اله باد لوائی اقبال افراخت - راؤ رتن هاده با پسران و خویشان از وطن خویش رسیده جبهه اخلاص را بغبار سجده آستان آسمان نشان صندل دولت کشیده بمنصب عالی پنجهزاری ذات و سوار و عاطفت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازه عزت و رایت رفعتش به بلندی گزاید - و در همین روز ارادتخان میر بخشی بسلسله جبهانی اقبال آسمانی بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل مالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغییر مشار الیه بخدمت میر بخشی و مرحمت خلعت مقرر گشت •

سراغاز نوروز و سوسال اول جلوس مبارک که تا قیام قیامت به تمکین واستقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل مکروس و مصون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهزی و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب خانه حمل مبدول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اتمام آذین جشن نوروزی گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بوستان و تزئین صحنه زمین و زمان را به سبزهکاری قوای فامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافه اکبر آباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلبدل که همانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فروش چابک دست ترفیع آن باضم هزار گونه جرثقیل و نصب صد مقصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایه آن خرگاههای عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکههای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانبایه و مرزین بسلسلههای لآلی آبدار و علاقههای در شاهوار بر افراخته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجرّه خوشهای عقد ثریا

و نثره ساختند - و چندین جا تختهای مرصع و سرپوهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصر و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگار خانه چین گردانیدند - و در و دیوار انجمن همایین را بانواع اقمشه هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکه والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش بر کشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانبایه و فیل خامه با یراق و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سراقراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات باره و مغول و افغان از بندهای پادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل بیانرده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعیین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام پادشاهزادگی از حویلی خان مذکور بنصرف در آمده صرف مصارف شده در لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقی درین روز عذایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجایگزینی کاپی و مخلص خان بقلعه داری و فوجداری نرور و راجه بهارت بنذیله بفوجداری اتاوه و مغول خان به نگهبانی کاریل^(۱) و احمد بیگ خان بجایگزینی سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزاری ششصد سوار و ملا مرشد شیرازی بخطاب مکرمتخان و خدمت دیوانی بیوقات و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدی ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای

(۱) در بادشاه نامه این مقام بسهر کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه

بیگزوان که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم سرای خلافت از جواهر و مرمع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازی پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فروخته تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرمع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرمع و فیل و اسب و نقد از اشرفی و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کشید - چنانچه ازین جمله سی لک روپیه بامرا و سایر بندها و باقی به نواب مهد علیا و سایر شاهزادهها انعام شد *

نوردهم فروردی ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزار سوار هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود افزایش پذیرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلی خان والی توران بخدمت حضرت جفت مکانی آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چار قب زردوزی و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسله علیه نسبت بهیچ یک از اکابرین بظهور نیامده بود درباره خواجه مذکور که از سلسله خواجگان نرنگوار جویدار است - و بسی و دو واسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف

به علی عریض می رسد - و این جمع ذی شان که نسبت عالی و حسب والا دارند - دقایق اعتبار ایشان در ولایت ماوراء النهر بدرجه ایست که سایر خواجگان سلسلههای دیگر به پیشوائی ایشان اقرار دارند - مجملا درین روز بمنقضای عفو ذاتی که لازمه شیمه کریمه آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشایش جریمه عبدالله خان فیروز جنگ که از دیر باز در زندان پاداش کردار پای بند قید مکافات اعمال ذمیمه بود مورد مرام بادشاهانه گشت - و یاقوت خان حبشی از اعیان نظام الملک که در پایه اعتبار با عنبر که نظام الملک دست نشان او بود یکدرجه داشته با او دم از برابری و همسری میزد - و چندی پیش ازین داخل بندگی درگاه شده بود - بعنایت خلعت و اسب و مرحمت علم و نقاره بدرجه والا پایگی رسید - و رایشنگه واد راجه بهیم مخاطب به مهراج که بالاترین خطابههای عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بفاخر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزار سوار و عنایت خلعت و سرپیچ مرمع و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند *

سی و یکم فروردی ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بلیلة البرات معروف است و از شبهای متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد مطابق افتاد - و بفاخر آنکه مظنه اجابت دعاست - و بتقدیر مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق سایر خلائق در آنشب تفصیل می یابد - نزد صلحا و اتقیا قدر و منزلت لیلة القدر دارد - و سحر خیزان پرهیزگار و خورشید سواران شب زنده دار این شب میمنت افروز را بعبادت و احیا بروز می آورند - مبلغی گرانمند بمسکقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جلب ضیای آن پرتو انوار روشن چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده می نمود - چندانکه از فرط روشنی آنشب کجک نور عاریتی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مشعل های نور افشان بخیه تیره دلی خیط الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیاده سران مهاس و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه جی چهار سنگه بنذیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت برافراخت - و هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و یک زنجیر قیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهازاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمده با پهلوانان مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمره نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف سموم اعراض آن آبله برآورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگی به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزی اندوه و ملامت که لازمه اینکالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفت کدک خاطر اقدس نشسته آخر بر شمع فشانای سحاب فیض تائید ربانی و تمکین آسمانی برخاست - و بجای کاری صیقل مواعظ و نصایح حکیمانه خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرآت ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور

زدرده گشت - رشید خان انصاری از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزار^۱ [هزار] سوار^۲ ز علم و ایت افتخار برافراشت *

یازدهم سید هزبرخان از بارهه آمده بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموری از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیر خانجهان لودهی به صاحب صوبگی دکن و خاندیس و برار و سرداری افواج منصوبه کومکین آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدآنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت مهم نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داری قته تعیین گشته چون حسب الاقضاء وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیرخواجه تفویض یافت - از راه معزولات نموده بمنصب چهار هزار^۳ سه هزار سوار سرافرازی یافت - و مختلص خان ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جوهری که بسبب طمیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و فوازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بوزن مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم نفقه بجا آوردند *

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش
دند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامین
بخشش کمال آسایش بخشید - المنة لله که بشیوه ستوده سخا وجود که
ذات کامل اصفات آنوسيلة ازاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند
جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در
باب احسان از فیض سخا دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال
انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته -
بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خدایند شناسی
و مرشد پرستی است میگویم که سوای آنچه بعنوان یومیة ضعیفا و عجرة
و ایقام و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و وزای آنچه
نقد از خزانه عامرة عمرها الله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام
طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته
بمنتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا می شود - اگر از روی
تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری
میدند بعنوان اقطاعات و سیوزغالات علما و صلحا و ارباب عیالم و اصحاب
سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن کوده باشم -
مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرفرو حکم با مبالغه
و تاکید تمام زیور صدر یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

و استحقاق را از نظر انور بگذراند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بغیر
بی طالعی و حرمان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید
نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع
بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال
عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دهنه دفعه بدرگاه والا حاضر
ساخته سی هزار رویه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود
مسعود دوازده هزار رویه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز
لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال
این دستور را مرعی دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت
جشن عید قدوم سعادت لوزم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا
بعرضه عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت
خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایه عیش و عشرت جشنی عظیم
و طری برزگ برپا و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دارفانی به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیو بی بقاست - و رسم معهود این پیغوله رنج و بلا
که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی می باشد - و انجام
هر سور این غمگده الهیة بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین اینکاح
که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار
دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور -
ناگاه قضیه نا مرضیه شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست

و پنجم از دی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود -
 اگرچه بحسب ظاهر صفتکده باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر
 گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بنابر آنکه
 در تشدید مبانی ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسمانی با خوبش
 داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده - لاجرم در عین این سانکه ملالت
 افزا تحفظ و تمکین ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت
 خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روبیه نقد سربلندی یافته بمنصب
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داری ولایت
 تله که سابقاً به شیر خواجه مقروض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله
 پیمای وادی رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خرداد هلال خجسته فال شوال بمبارکی جمال
 نموده بشارت قدوم طرب ازوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از
 روی تحریک طرب و نشاط بکوشه ایروی دلجویی روزه داران و پرهیزکاران
 را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود -
 بامدادان که جهانی بکشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگی پیشانی
 نورانی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان
 دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مقیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط
 و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت
 افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیقه
 خلفای راشدین و ائمه دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ
 عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالا مال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند -
 چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست -

دوگانه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت
 درهم و دینار که از طرفین برخلاق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز
 تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب
 همت خانی و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خانی سر افرازی یافتند -
 چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بنابر آن
 صفدر خان رضوی را که لشکری فام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست -
 بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت
 یاقتهای ایام شاهزادگی بود - در جنیر از سعادت ابدی رو قافله جدائی
 گزید - و باین بیوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشدید مبانی خلاف
 و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این مایه تبه رانی
 و سیاه روئی اعدام بر عفو جرایم شاعفساه دین پرور کرده رو بدین
 درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلبی در آمده
 در میان زمره اهل عصیان شرمزده و سرافکنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت
 جرمهای جنایات بی اندازه او را بباد بی نیازی از انتقام بر داده کردهای
 او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاره سه هزار سوار
 سر افراز فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود -
 و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم
 و نقاره واسپ و فیل عز افتخار یافت *

و سی و دوم خرداد جبهه سکه بنذیله توهم بیجا بخود راه داده
 به سلسله جقبانی و اژون طالعی و تیره روزی از سعادت جاودانی یعنی
 بندگی درگاه روگردان شده بی سبب ظاهری سر به وادی فرار نهاده رو بمفر
 و مقر خود نهاد - و بتحرک کج اندیشی و سفاهت مذشی ابواب شقاوت
 و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رواج درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین

حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بد آنچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامه وقایع پرداز خواهد گشت *

بیان ترکناز نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدی و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام قلی خان والی توران

چون حضرت جنت مکانی ازین جهان گذران در گذشته اوزنگ جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت قوی و سر و سرگروه سرداران روی زمین باز گذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جغیر دکن تشریف داشتند - و هفتاد عالم از جلوس اقدس آنحضرت قور نگرفته بود - بقیار آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فترت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرسن نظم و نسق معاملات سرردها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهمات ملکی و مالی مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والی بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد سریر خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت اندیشی که لازمه افراط شرب مسکرات و تناول مغیبات است اضافه ملت شده از سستی خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترکناز آورد - و باوجود آنکه امام قلی خان والی توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودی با لشکر خذلان اثر مشتملبر المانجی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکسید راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابو الحسن نامزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام می نمود - درینوقت باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیه ناگهانی رو دهد بحسب اتفاق بر سر پسر اجداد بدنهاد سر گروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره خرمانه از اعمال تیراه کار پرو تنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر شفقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست از باز داشته همت بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشی چندی از امرای کار آرموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخشی و غیر اینها را بنگاهبانی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق بیلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر می برند درینولا اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمه امثال این احوال است - و جز بمیامن تاکید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تبا اندیشان جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبی رعایت طریقه احتیاط نموده باندک مایه مردمی از راه گریه تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیشت اجتماعی و ترک

شایسته عبور از آنجا میسر نیست با هنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آنویدیان اهرمن سرشت که همواره در تنگی کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهری خویش ظاهر می سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه کوتل گذشته بود بدنباله لشکر بر خوردند - و خود را بر باز ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و نعل اردو زده برخی از احمال و اثقال را بدراج بردند - خان مذکور با حال تباه و گدشوار می قام به پشاور مراجعت نموده نلافی و تدارک این معنی بروقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلیمانی عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قائم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بذابر آن خواجه ابوالحسن ^۱ [مشهدی] مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاری وفاداری امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیستر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض مقبیلان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا ده مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپهسالار مهابت خان بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جی سنگه و راؤ سور و سردار خان و شیروی رویله و سید وزیر خان و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه

روز افزون و امثال ایفا مشمول عواطف بادشاهی گشته با جمعی نثار از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار جوار بود بهمرای آن سپه سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیدگری واقعه نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرموع و اسب و فیل و نقاره بر کام خاطر فیروز شد - و چون مهابتخان خانخانان با همراهیان بفواهی سپهر رسید - و خبر فرار اوزبکان قیره روز شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقف خلافت بمعادرت مامور شد - و معتقد خان بذابر فرمان جهان مطاع بلاهوز شذافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین نهج بود - که چون آن نامعالمه فهم بذابر عدم تدبیر و کامل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بفواهی ضحاک و یامیان در آمده تسخیر قلعه ضحاک - که حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر نشان میدهند پیشنهاد خیال محال پزوه ساخت - و عبد العزیز خان پسر خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم ثوقیای با چندی از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصره حصار پیشتر راهی ساخت - و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک و قنای خبر یافت که قشونها و لشکر منقله خود را بدروازه اول رسانیده بودند - باوجود عدم تهیه اسباب قلعه داری بر عون و مون الی و بتأیید اقبال بادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده و با معدودی چند از خویشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله داد - و بضرب ^(۱) بادلیج و زینورک وزن مرد افگی روی آن قباة رایان

نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدارنگ بمحض دمدمه و اسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامی از یک طایفی باغی را از دار الملک بدن باغی نموده باقی را زخمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجه سعی بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابله عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خدایان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب را بسوزنش و ملامت مطعون داشته نکر می عتاب و تندی خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبد الرحمن و حاجم توقیای و تذکر قلی حاکم قفقوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اوراز بی و [محمد قلی]^۲ قلماق از طرف دره آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچوب را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با سایر سران الوسات از میدان هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گسته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند - و سلطان زاده و غیره کرنا کشیده دلیرانه خود را بدروازه^۳ [اول] رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتی و کارگرمی اخلاص خالص از همگنان حسابی برداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

(۱) ع [محمد باقی] ل * (۲) ع [عالی] ل *

باقی را زخمی و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالبشی بسزا یافته چندی از امرای نامور مثل تفکر قلی خویش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته و نذر بهادر میر آخور را زخمی از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند که کاری از پیش نمی رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر انسوده و دل مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه باسانی بدست نمی آید بضاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست دمی چند را که مغنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف بکابل رسیده بمحاصره قلعه پردازد - چون راه فور بند و چاریکاران را طرفداران آجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشقاب تمام روانه شد - و بغواهی پمغان رسید - و سنکر پمغان و للندر را که عبارت است از سدی که در تفکنای کوهسار بسفک استوار نموده پناهگاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بدانولایت در آمد - و متعرض مال و ناموس ملتجعیان مذکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دار الایمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق یافت به تعصت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و فیهب بر داده اسیر بشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی نکال و وبال ابدی و بدنامی سرمدی اندوخت - بعد از فراغ لوازم اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجهروهي شهر فرود آمد - و از راه توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای^۴ پادشاهی و اهالی و موالی نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان

چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوب خان بدخشی و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابی از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفه بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزییر نامها بر وفق اراده و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و رفاق پاس کلی دست داد - نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجگروهی شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سی و هفت هجری بنواحی شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فتح و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه پر آمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیوانه بمجادله و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدار غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباه سگالی دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجای مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه

عبد الرحمن ترنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسه خواجه عبدالحق و یلگوش بی در مقبره خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانه قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطه حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیکاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمه بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعقاد ایشان مهیا شد و ملجأها پیشرفت و جواله دمدما بسوگویی درآمد - دایره محاصره را به پرکار احاطه تفک ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشتش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند - درین اثنا روزی میر موسی قورچی مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - بانفاق چندی از احدیان آرزوم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد - و روی به ملجأ باقی قلماق و (۱) نذرچی و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان بلسنظهار یارچی یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گله روانی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن ددرویان ده دله بخصایت صدق نیت و حسن عقیدت دلفهاد نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میکرد - در آخر امر به مدد و تائید الهی مظهر و منصور شدند - و قریب پنججاه تن از آن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک و هکذر برابر ساختند - و سایر اسلحه ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

میر موسی که با دوازده احدی زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت امواج قاهره همه روز بمقایست الهی و اقبال نامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخدول و مذکوب باز گشتند .

چون در اثنا طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامین اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش رفتن پیش نهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجالت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پساو رسید سزادار خان پسر خود را با فوجی از بندهای پادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصراف این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پساو با فوج خود و پدرش بنابر استنصاب لشکر خان بطریق منفلا از عقب سزادار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون بهار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمه واقعت اتفاق نرول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلالت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومک دربار از همراهی ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلای صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر ازان بود در دلهای ایشان

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ فرموده از راه انچرک که عبور ازان در نهایت دشواریست راهی شد - و هشت گروه از کندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه امرادر باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بیای سرعت یکسر بازگی ناخته موضع قاریک آب را که دوازده گروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداری سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منضمب شده بی دری میسرشد - و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگری چاره و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابراین هنوز که عنان اختیار در قبضه اقتدار است - انسب آنست که موافق صوابدید خود عمل نماید - و ازین مهله مخوفه سلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشه خردمندانه دایمخانه دست از خویشتن داری برداشت - و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجم کفکش آراسته بعد از رد و قبول مصلحت ها آخر کار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه قهول در آید - و رومقابل لشکر آورده آغاز دستبازی نمایند - و بنابراین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائی ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع نگرانی فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

اقبال از آن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرانی نهاده روانه گشت - و به سردار خان و مبارز خان و هیله و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند بتأکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند - چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعه سپاه فتح و نصرت بود - و هن و سستی تمام بحال او راه یافت - و مع هذا چون اکثر لشکرها المانجی و یغمائی بودند در مدت سه ماه محاصره کابل بتدریج پراکنده زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور هزم و قزلزل ثبات قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سی و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بواحدی فرار نهاد - و از راه غوری در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید - بتأکید ربانی و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام در هنگام تعیین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - با تاریخ آن فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالی کابل را در طی عرضداشت بهایه سرور والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معذات گستر رعیت پرور بغایت موثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانه عامه آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زدگان و ستمپدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باین طریق جبر کسر آن

خاطر شکستگان نموده مرمم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جریات این سافحه فراغ بال کلی یافت - اکنون بر آن سر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیة ائمه سخن و آئین گردیده ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش قاره میدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر قاسر ماوراءالنهر بایشان باز گشته می پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زد کلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزاده حاجم خان والی اورکزم دار الملک خوارزم است - مشار الیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون برلایت ماوراءالنهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بتجارت و قابلیت او کرده کریمه خود را که همشیره حقیقی عبد الله خان بود بار در سلک ازدواج کشیده - و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهرت پیوسته جانی سلطان بعمره وجود آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفریض عبد الله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبد المومن خان پسر عبد الله خان بسر می برد - بعد از آن عبد المومن خان از غایت بی آرزومی و لجاجتی که لازمه سرشت آن فاحفاظ بود - با خان مذکور

تیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشارالیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبد المومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعه آن شوهر شو انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هرسو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خودسری جاداد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکفون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بنصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاورچی روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات تلافی فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس بر آن پی نبرده و نشانی دلنشین از او ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زخمدار و از کار رفته به پناه سیاه خیمه یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغی بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجله برادرانش که در عرصه پیکار ازو جدا افتاده بودند هریک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهن برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبدار او را بدست آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمی عمرش بباد فهای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیر مقدم گریان جد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین وقیره گذشت یار محمد خان با باقی خان نبیره خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترمسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کفد - درین اثنا باقی خان از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه افتد او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان جملگی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حریم باقی خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال در میان اوزبکيه مشهور و در افواه خاص و عام بزمی قدوم مذکور بود - بعینه نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان

برادر زاده‌های خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بد سلوکی‌های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار وفا و رفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسام از ترانه مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشی باهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاد - و از کم فرصتی‌های وقت و روزگار ناچار آی خانم را با پسر خورده سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد از آب جیغون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال برآمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مستولی شده بجبهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان دقلعه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمکامه پرداخت - قلعه دار بعد از سعی بسیار و نومیدی کومک حصار را با متعلقان ولی محمد خان باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بمنابست قاضی حلیله عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بحیال ازدواج در آورده ازین رو بدفامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمال

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته بودند مکروه عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت - لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیدخویشی رو به توران نهاده بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراء النهر آمد - امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان محال است - بلکه ممکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع معمول در مقام کینه توزی و انتقام کشی برادر زاده‌ها شده اصلا تمکینی نوزید - و بکار فرمائی عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشی بی تورک شایان و تجهیز لشکر نمایان رو بعقابت ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت سنیه روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامی بسیری داده باشاء امام قلی خان بقتل رسید - درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلی خان گشته او را مخالفی و همچشمی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف سر تا سرتوران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق

نگار آمد - خامه خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سو جای داد -
 لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی می‌رود -
 الحاصل معصوم جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر مادران
 النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان
 بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع
 خراج ارتفاعات و زکوٰۃ قریب یک کروڑ و بیست لک خانی رایج آن
 ولایت است - که سی لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک
 روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان
 است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل
 جاگیر خان دوزان بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوا است که یکی
 از بندهای درگاه گیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین
 دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر
 دارند - چنانچه از جاگیر زمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه
 حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم
 برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقام اکبر
 هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کروڑ دام باشد -
 و بیست کروڑ روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن
 بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولت کده
 بی زوال لمحک به لمحک درازد یاد و سرشته بقای این خلافت ابد مقرون
 به اطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته
 بامتداد وابسته باد *

مجموعه خامه زبان آور از نگارش این جمله معترضه باز پرداخت
 و ذمه همت از درود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی

پیشینه می‌رود - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر
 باره سرشته سخن بدست بتان جادو فن میدهد - غرق تیر ساله
 سادات فرخنده فال سید جلال *^۱ نبیره قدوة الواصلین حضرت شاه عالم
 از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن
 از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضه
 فقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض
 است زمن شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشینی بیای پرستاران
 نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را
 از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج
 سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گرفته
 روزگار بفراغ خاطر بگذرانند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال
 خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغری بمنصب
 دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد
 انعام یافت - چون حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه زلال عنایات سرشار
 خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبد الله خان را از صفحه کردار ناشایست
 معفو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاری ذات و عنایت شمشیر موضع
 و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه
 نقد و قبولداری سرکار قنوج ضمیمه مواطف و تمیمه عنایات تامه آمد -
 اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه
 گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر
 مرحمت گشت *

* احوال سید بزرگوار در خاتمه کتاب به شرح و بسط رقم شده *

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه
اتقضای عموم و شمول نموده به منفی از اصناف و شخصی از اشخاص
انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است
مانند چود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیکسان احسانش
که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده -
لهدا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ
خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار
نمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان مفلور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه
بر بسیج سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد
صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام
در فضای کرباس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخه سبع
شداد و دیواندۀ عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود
ایفست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جاذب است - و عالمی
را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد جواب و مآرب بدین مرجع
عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت
بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناه گاهی نبود - لاجرم بمقتضای
مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

دار الخلافه کبری و همچنین در اکثر اعظم بلاد ممالک محروسه هر جا
که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه
جهورکۀ خاص و عام که محل انجاء حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل
بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود
باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش
بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجبلا بامر
ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس
یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین
دست والا بنیاد مقصوده که از رشک متانت اساسش تصور در بنای قصر
قیصر راه یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسه
بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت * ابیات *

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر
یکره ندیده است قریفش بصد قرون
عالی اسس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بجمل ستون
از رشک تابش در دیوارش از شفق
در خون نشسته تا بکم - و چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت -
اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ
بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری بر گزیدند -
شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گمزی روز در سلامت مختار
اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت
تزیینی داشت - اورنگ نشین سربر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

گشتند - و جمهور اقام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار
بستایش آفریدگار اقدس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش
گفته کاران و محتاجان برکشادند - و سایر ثنای گستران و همچنین سرود سرایان
و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این
رباعی بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید
صله شایسته مرحمت فرمودند *

این تازة بنا که عرش همسایه اوست
رفعت حرفی ز رتبه پایه اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کاسایش خاص و عام در سایه اوست

همدربین روز قاسم خان بعفایت خلعت واسپ خاصه بلند پایگی یافته
بصوبه داری بنگاله مرخص گشت - و دریا خان زو هیله بمرحمت خلعت و جمدهر
مرمع و فیلی واسپ و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل
تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض
خدمت فوجداری ترهت و نواحی صوبه بهار و منصب سه هزاره ذات
و دو هزار سوار و انعام خلعت واسپ و فیلی و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز
پذیرفت - محمد قلی ایلچی شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم
رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان
نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه
سرافرازی یافته بایران مرخص شد - و مهر جمله بانعام بیست هزار روپیه
سرافراز شد - و قلیچ خان از عفایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوجی بهونسله
از عمده های دولت نظام الملک بکار فرمائی طالع والا آمده خان زمان
را دید - و احسب الالتماس خان مذکور بعفایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

و جمدهر مرمع واسپ و فیلی و نقاره و منصب پنج هزاره ذات و سوار
مربلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هزده سالگی و قطب
الملک عبد الله در دوازده سالگی جانشین آباء خود شده بودند - مشتمل
بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعه نیلیمی بود
بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپیه
قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق
افتاده بشارت میمنت و فرخندگی باریای دولت جاوید پیوند رسانید -
خدیدو هفت کشور بادشاه دین پرور باهنگ احیای سنت حضرت
خیرالبشر مانند خورشید خاور دولتخانه زین زرین را شرف خانه ساخته
فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه
سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهوده این روز نموده هنگام مراجعت
بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در
ساحت هر دیار صاحب سعادت که بار کثوفه رحل اقامت انگند - عالمی
بآهنگ آن عالی مقام بار رحلت بر بندد - و لازمه بخت و مقضای اقبال
آنست که بهر سو که رو آورد جهانی آن را قبله آمل و امانی دانسته روی
توجه بدان سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت
پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام ده سرور سروری از جلوس همایون

رشد کرسی هشتمین گردون گردید - امام قلی خان والی توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگی حلقه اظهار دوستی بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد یکانگی و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را گشایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهی و بی روشی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت - معجوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبد الرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت شمرده قلعه قندهار و مضامین آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تپ و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهی و خیر اندیشی که لازمه خیر خواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر پیوسته بعد از گشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون می بندیم - که از بلاد مشهوره آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف از آن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکانی بعد از مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و مدد ایشانی گشته هنوز ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر معنوم و قضای مقدر

متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحیم رسیده در فوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همدان نزدیکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پگاهی بمقتضای مکافات این خیر اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حلق را نامزد این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پنجصد هزار روپیه از انواع نواذر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعه هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمه روضه منوره حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامه نامی و مراسله سامی حضرت صاحب قران ثانی بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب مدق و صفا طراوت بخش چمن خلعت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچه آمال و امانی و حقیقه حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صعیقه ابهت و کامکاری طفرای منشور دولت و بغتاری

فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زبینه افسرخانی شایسته
سریر کشور ستانی سلاله دودمان اعلیٰ شعبه شجره مفاخر و معالی گوهر
بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبابی عالی مکان المود بالذائیدات الازلیه
من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنه و زادت اعوام خلته
و محبته بتوقیع سعادت جاردانی موشع و برشحات سعاب کرامت دوجہانی
مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مرابطات صوری که بواسطه
موانع ظاهری چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود - از ارسال
مراسله سامی و مفاخره نامی مشعرون بجواهر زواهر مصادقت و معنوی
بدرر غرر موافقت که بواسطت نقاره اصفیای کرام عمده نجبای انام ناهج
مناهج دین تویم خواجه عبد الرحیم در باب مهام خیریت انتظام این برادر
نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باعلیٰ حضرت قدسی مرتبت
رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید
جہات لاحق رقم زده خامه عذیرین شامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته
محرک سلسله موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوعی آن رقیمه کریمه
روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی و نور مرابطات
صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مانوس
بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان
درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطه صوری و معنوی و مذکر مناسبات
قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی
گردید - یکی فوت خواجه عبد الرحیم مرحوم که بعد از دریافت عز مجالست
میمون بساط حیات عارضی در نوردید - دوم آمدن نقاره اصلاص کرام
نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تجربگیها که لازمه شہاب است
بکابل - اگر بدلا لت عقل رهنما ازین اندیشه بیجاصل و پندار دور از کار که

باغواهی جمعی از کوته اندیشان بیخورد بادبی آن شده بود نقاعد نمی ورزید -
فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - بعد از آنکه افواج قاهره
بی دری می رسید ملاحظه آن بود که غبار وحشتی درمیان بر انگیزخته
شود - و علاقه دوستی و روابط چندین ساله بفساد و افساد آن کوته بنیان
فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوه ستوده ارتباط و التیام از قدیم ایام
الی الآن فیما بین این دودمان رفیع الشان و سلسله علیہ خوانین ولایت توران
متحقق بوده - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد
داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامی تائیدات الهی و یمن مواهب
نامنهای دولت روز افزون آبا فانا بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات
لاریبیه مقرون و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحه خاطر
خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصفه
حصول جلو ظهور می نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست -
که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمائر قدسی
سرایر بوده در انتظام قواعد مروت و اتساع عرصه صداقت که مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا
وثاقت اخوت که ابد الابد در تزیاید باد - مشهود همگان گشته نذایجی
که بر آن مترتب است عنقریب بر وفق اراده اولیای دولت طرفین بعرضه
ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مبانی وداد و رفاق که انتظام بخش
انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوی انتساب خواجه محمد
مدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف
ارزانی داشته حکمت مآب نتیجه الاما جد و الاعالی لایق العفایات
السلطانیه حکیم حائق را که از خانه زادن معتمد و محرم راست گفتار
درست کردار درگاه والا است - بخدمت آن گوهر اکیل جلالت و فارس

میدان شهادت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت با بلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیعه قریبه مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیغه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مفیدی گشته همواره بواردات ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطه یگانگی و رافع غایله بیگانگی است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خانی مخد و سرور سلطنت و کامرانی مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعیین پزیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندبیله

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنبانی طالع موافق در مبادی ایام بادشاهزادگی حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بملازمت پیوسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدران و لا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشی را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاری حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالی و مناصب والا رسید - و سرمایه اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و حشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - که مطابق درجات و مقدار از پله امثال

و اقران بل از مرتبه راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلا امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند - لاجرم او درمیانه فرصت غفیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدی بیحساب فراهم آورده بدان مثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بغیر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت - و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او پایان رسید - و اندوخته گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجانی تصرف این گنج خانه مالا مال نداشت - یکباره از جارفته سرمایه خودسری آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهی استقامت جاری گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایه استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده در سی و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم شب از دار الخلافه برآمده رو برای فرار نهاد - چون دولتمخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرب فرار در پی سرانجام مهام بخی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عفاست - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بوادی استمالت و دلاسی سرکشان آن بوم و برکه با او در مقام

نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده بلکه در صدد مداخل و مختارچ دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگی قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداری مهابتخان خاننخان سپهسالار با دو هزار بندر قچیی و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان بریج و سردارخان و راجه رامداس و نظربهادر خویشگی و راجه روز افزون و حبیب خان سوز و بهکوانداس بندبیل و دیگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عنایت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن عمده الملک تعیین یافتند - و در وقت زخمت به سپهسالار خلعت با ناندی و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمه این مراحم ساخته - و خدمت بخشی گری به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومیکان آن معال و صفدرخان جاگیر دار سررنج وانی رای سنگدل و راجه بیتلنداس کور و سترسال کچهوا و بلبلندر سنگهاوت و پیرخان میانه و شادبخان اوزبک و راجه گردهر و خنجرخان جوره آقاسی و دیگر منصبداران از راه چندبری که بجانب جنوب اوندجهه واقع است با پانصد بیلدار بمعال متعلقه آن مخدول در آید - و بخشی گری این فوج و دو هزار بندر قچیی به نور الدین قای تقویض یافت - و بهارت سنگه بندبیل که زمینداری آن ملک از دیرباز بآبلی او - بود - و حضرت جنت مکانی از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانه اشیان نزاع بود نیز بهمراهی فوج خود از جانب کالپی روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیل و رار

سورج سنگه بهورتیه و بهار سنگه بندبیل و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندر قچیی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویه آن سرزمین روی توجه باستیصال آن خذلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهی بسرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان و الا مکان بکومک این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه به بخشی گری و واقعه نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دار الخلافه اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهزی از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه میدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آدجا شده بود بفتح پور رسیده محفل ورن قمری سال سی و نهم از عمر اید پیوند ترقیب دادند - و کیفیت وزن بدین منزل است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقتضای حوائج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفه میزان نیک اختری متمکن میکردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم دطوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانی

محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجزای و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجزای معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پارچه معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزاده ها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف الفهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد - و زبان خامه از عهد تهریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبه باری مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنه پرگنه اولر با حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه بانفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیح حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضی شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبیه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فرارش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

**ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه
گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن
زندانیان و فیصل یافتن مهم جبهه ها سنگه
بندیله و در آمدن او در شفاعت
بوسیله اظهار اطاعت**

اگرچه این حرکت والا که بتحریر کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی

و دشمن گدازی بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تذبیه جبهه‌ها سنگه بندیده گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نفوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمینی که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توحه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دفتی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه‌گاه تجلی ورود آن مظهر انوار لطف جلی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن باره دیوین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصارى بمقتانت رفعت و فسحت ساحت آن حصی منیع الشان نشان نمی دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در وازسی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب مفا روشن است که جذبش بادشاهان پای روان که چهار باغ دنیا را بمثابة آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب بلوچ کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمارشان چون شمار مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال

از حبس آئینه رهایی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آنکه خاطر شان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه سایه افکند - خواست تا حقیقت حال ایشان که مانند نسیم در حباب از شدت حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشه‌های ژرف را کار فرمودند - از آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است - چندی از اهل قلعه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تمامی گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و تنگ عیشی و بد حالی گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید مصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هریکی نوشتند - تا همگان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند نال از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش جبهه‌ها سنگه مانند جوهرهای تیغ پیهم تعیین شده بودند - با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید همگان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تمامی قوم بندیده را از آوازا نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خرطنبور از قم خشک برجا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قضای آسمانی بدان سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعل مراتب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر جبهه‌ها گمراه بسته عرصه کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حومه فکتر ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبدالله خان از کالهی جلوریز شتافته با دیگر تیغ زنان فبرد آزما و مرد افغان رزم پیرا

داد مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و هنگامه نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی در آب فرو می رود - و تیر در دل بر نمطی جا می گرفت که خار در ماهی جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت - و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان می شکافت که بدر را انگشت نمی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر می ساختند و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مثنی را بر تیغ خون می ریختند و دم تیغ شان جای دم حیات می گرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت مرگ آماده می ساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ می گذاشت - تیر از نایب غضب خدنگ انگنان فتیله کردار در قندیل می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم دولت ریش خند زندگانی اعدا میگردید - و سوار تیر نصرت پردازان را از خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست می داد - بالجمله چون جبهه سفاک برگشته روزگار را از قیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد - و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از جای رفت - ناچار برهنه و خرد پیش بین که آنکه اسرار نما است روی ارادت پارلیای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ

کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش با حسن رجوع جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامان گناه من شست و شویابد - و بشکفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که کنار جارید بهار دولت سرمدیست - مانند آب روان با دل صاف قطره زن کردم - و دیگر آبی بر زندگانی کفم که از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را فها سازند - سپاسداری نموده از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوچه آرامی ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر بارج فلک می ساید از تصرف جبهه زحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندی گرامی را که توسن اندیشه در ادراک رفعش سم انگنده در سرسواری گرفته فغایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشی اصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درویشان از روی تهور تمام به برج و بارو آنوال حصار که جبهه مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمداغه و مقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی با جمیع هم گویان خویش از پشت توسن که چون گوهر در رشته در راهی باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافت - با آنکه آب تا کم بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار پورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکفامی در عرصه نام آوری برافراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بگردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بغیر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیمت هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مضاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیارویی آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - و با برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلپای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلال پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب سرعت تمام قطره زنان آمد - و هندوان سیاه فام را به تیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک سه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و بهار سنگه بندبیل را بفوازش نثاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و^۱ [نثار خان]^۲ را بعنایت علم سر

برافراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بنازگی از سرتقصیر جبهار سنگه در گذشته معاذیر نا دلپذیر او را پذیرفتند *

دهم بهمن ماه آلهی روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد قرین حضرت صاحب قوان ثانی به آراستگی تمام ترتیب یافت - و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش تازه دلهرب زینت و زیب پذیرفت - و در ساءت مسعود برسم معبود بار دیگر آن روح مجسم و جوهر معبود که برداشت والا مقدار در حوصله سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه سنجید - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بهم سنگی گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشین گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت تفک عیشان سر بهم سری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افزای عنایت علم سر اختصاص برافراشتند *

بیست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفندار از باغ نور منزل که درینوا مطرح اشعه انوار ماهچه لوای والا شده بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و مبصور از مهم

بندیده معاودت نموده چهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت
مصیر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه
از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه
آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت
مراعات خاطر خانخانان آن بنده فراری عفو جوی زینهار را که گرانبار
خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدارا دادند - و در حق آن
باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار
فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده
بعضرت طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهکاران بخشایش طلب
ایستاده نموده آنگاه اذن کزنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیده
پاس جاوید بدین شکوانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق
جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر
شد که از جمله مهال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق
تنخواه منصب چهار هزار و چهار هزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب
خانجهان لودی و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه
پهاز سنگه به بندیده نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با
[دو هزار سوار و دو هزار پیاده]^۱ همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده

آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی

صاحب قران ثانی

درین روز شادی افروز که عبارت است از غره فروردی ماه موافق

(۱) ع [ده هزار سوار] ل

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری
و عنقریب عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است - حسب الامر
سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله
در محسن خاص و عام دار الخلافه کبری جشنی رنگین برپشت و زیب تمام
ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم
ربیع عمر شیع و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند -
و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایه بهجت
و شادمانی جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک
وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت
او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه داری دکن و انعام خلعت با
چهار قب طلا دوزی و شمشیر مرمع و دو اسب و فیل و ماده فیل سرافراز
گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه قرار
یافت - و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مقروض بود بدانطور خرد
پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا آغاز
روزگار فتوت سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته
بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر جمله
مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسب از طریقه
خامه سر میاهدات بر افراخته بصاحب صوبگی دهلی سرافراز شده دستوری
یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سی هزار سوار
و بصوبه داری اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد عتبر حبشی
بنابر رهنمونی بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبله امیدواران آورده
بعنایت خلعت و خنجر مرمع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار
و سپہر بد روش نالہنجار از روی پیراھے روی معبود خویش بتازگی طریقه
جفا پیشگی پیش گرفته نہال وجود شاہزادہ عالمیان سلطان دولت افزا را
از پا در آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید
عالمیان نہاد - آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ
شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و بہ نصائح ہوش افزا و پندہای دل پسند
در تسلی خاطر اندوہ مند نواب مہد علیا کوشیدند *

غرة شوال مبارک فال بادشاہ دیفدار اسلام پرور کہ روزہ ماہ میام را بنابر
متابعیت صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت
گرفته بودند - سنت افطار بعمل آوردہ از مطلع جہرکہ والا طلوع فرخندہ
فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی
خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ مشاہدہ نمودند - و چون متعظشان
رلان دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن
حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود همانا روزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال
لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقا ست روزہ کشوند - حضرت بادشاہ
دین و دنیا پناہ از راہ پیروی سنت سنیہ حضرت رحالت مرتبت
تشریف قدوم اشرف بہ عیدگاہ ارزانی داشتہ بعد از ادای نماز عید بدولت
و سعادت ارادہ سعادت نمودند - و بنابر عادت معبود کہ عبارت است
از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اہالی کوی و برزن
و جوالی و حواشی راہ گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت
نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درہم بر روی درہم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشتہ
بود - و نوید آن ہمین ولا در ضمن وقایع آن صوبہ بعرض اعلیٰ رسید اینکہ

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواہی
و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعہ بامیان کہ میانہ بلخ و کابل واقع است
نمودہ بآن سرحد ترکناز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت
مقاومت نیاوردہ راہ فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعہ را کہ از دیر باز
در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا
یافتہ بودند بخاک رھگذر بدستور کردہ قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحری بیگ برسم رحالت از جانب شاہ
عباس و رسانیدن اتحاد نامہ مشتمل
بر ادای مراسم تہنیت جلوس ہمایون
و بیان مجملی از احوال شاہ

بحکم آنکہ مرآت الصفاء خاطر آگاہ صاحبدلان و ضمیر منیر مقلدان
خاصہ رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینہ انطباع پذیر صور اسرار نفختہ
فضا و قدر است - چنانچہ این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملہمون
از آن روشن تر است کہ بجاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - آجرم ہرچہ
بخطرات خطیر این طبقہ والا پرتو خطور افکند - خصوص صورتی کہ از دل
بزبان قلم دہند البتہ بظہور پیوندد - شاہد این معنی است حال شاہ عباس
والی ایران کہ از اکثر سلاطین عصر بہ تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش
اندیش امتیاز تمام داشت - چہ مکرر این معنی را کہ همانا از عالم بالا بزبان
صدق بیانش دادہ بودند مذکور می ساخت - کہ اساس دولت کدہ حضرت
صاحبقرانی از تائید بخت و دولت و ہوشمندی و کاردانی این بادشاہ
زادہ والا مقدار تشیید جاودانی خواہد یافت - و ازین رو ہموارہ در محافل
آثار حمیدہ و اطوار پسندیدہ این برگزیدہ ستودہ صفات مذکور می ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاد و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرج آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن حکم صایب بقهریک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال قهقیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و او را باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بعد از ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده و هن و سستی درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواحی دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایه سریر اعلی فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیرا او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقوان خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همواره معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مغفوضه شاه را گذرانید - آنکه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء قهقیت نامه نامی مامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریداری را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجمل بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جیفه مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سرو پا گرم پوز میسازد - مجمل ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیهمن محض نامی بود گذرانیده بسی هوده سالگی رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائی عروق نیز استیلا یافت - و در سرتا سر بلاد ایران قریب بیچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیلست و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید آهی بود - و بنابر آن باوجود این

مراقب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً هیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی تهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت - ملطفت و مرتبه خویشدن داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمقابله در دلهای خواص و عوام راه یافته بذخوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سرگفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را فوری عظیم دانسته غیبتی بزرگ می شمرند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود برگشته پراکنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جارید مان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بغیر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد ناظران اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلی منافعی مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل الهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زبردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جفایات و جریده جرایم کشند - نه اینکه با همگان املا رفق و مدارا آشکارا نموده بی قائل بحکم عسف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کف امن و امان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلده اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشی مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهده متبرکه مثل نجف اشرف و کربلا معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضه منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفون حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا - صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسله صفویه بود - در سن بیست و هشت سالگی در بلده گیلان وقتی که از حمام بر آمده

بمفضل خود می رفت - بنابر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست بهبود نام غلام چرخس از پای در آمد - و در روز هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجهیز تصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عتقوان شهاب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت باجارت او نابینا ساختند - و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا درمیانه سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاعه چون فرزندی شایسته این امر نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابیت باینجا آمده آخر بمرتبه سپه سالاری رسیده بود - و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصرا بیده زینت بیگ عمه شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب عهد نامه نوشته همگنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست اله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - مقصدیان مهمات آن بلده بمجرد رسیدن عهد نامه میرزا را از مغزلی که با سایر میرزایان بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغیر نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موصوم ساختند - چون از روی استقلال بدارائی آن کشور رسید - و هم در مبادی امر بنابر آنکه در طفولیت حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند نائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سبوعه بیعت درست کرده عقد همدمی جام بفت العنب بست - و باز آغاز پیمانده کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی باده هوش ربا و راهنمایی حریفان هم بزم جرعه پیمای به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر را شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالاة درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنه فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرائی مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شومتر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجمله هم در مبادی سلطنت بنابر کار فرمائی قهر و غضب بصدر اندک جریحه و فی الجمله توهمی خصوص با ضمیمه آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشی را که نسبت دامن داری بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میرزوی صفاهانی صدر را که دختر زاده شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز باره قلعه الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیب انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ پساؤل داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاداوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و تاخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سر از تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که از او نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولا و هرمز و بحرین و کوه کیلونه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چقد پسر و پسرزاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجلسی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بظاہر قول جمعی از محاسبان که هر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک معروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور داه دو و نیم لک روپیه

می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت و وهاب بی ضمت این مایه نعمت بیکران نصیب این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خونداروم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار مترددین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفع صور روز بروز عظمت مکنات و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بزیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزیید باد بلطفه و فضله •

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و او نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بظاہر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراسم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت برخویشتن پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سریر سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - با اعتماد عفو جرم بخش
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر
خواهی جنایت خویش عرضداشتنه استعفا از زلات بی پایان نمود -
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی معاذیر لورا دل پذیر انگاشته
بخلمت و منصب سه هزاره سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند *

از بدایع وقایع که درین احوال سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن
فیل سفید است بی دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود
بل نایاب است - و سرمایه مباهات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجهای این
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانه او موجود است -
و از زمان پاستان تا الحال هیچ پادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت
عروش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله پادشاهی باوجود آن مرتبه سعی
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار
زنچیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن
بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاره فیلی بغایت
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در
بندر پیگو بمعرض بیع در آمده بود - بکمان آنکه شاید در کلان سالی سفید
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری
در مقام آن بود که چندی آن چاره را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مگنی اورا بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق
معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت -
و بحسب اتفاق خواجه مشارالیه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع
شده مدتی نظربند بود - چاره مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت
یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه
ندرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت -
چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - وظالبی
کلیم که از جمله شعرای سر آمد پای تخت است - درین باب این رباعی
در سلک نظم کشیده به صله گرامند گرامی گشت - * رباعی *

بر فیل سفیدت که مبینان گزند شد بخت بلند هر که او دیده نگذرد
چون شاه جهان بر او بر آمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند
از سوانح غریبه این ایام غره مهریمین الدوله آصف خان دو برهنی تهرنی
که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شفیده از روی چشمداشت نظر
عزایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که
هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در
حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر
شفیده باشند - بنچهره یک نوبت خواندن بر رتیره و ترتیبی که استماع
نموده اند باز می خوانند - و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان
باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض
آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو منظور
فوازش شده بخلمت و انعام گرامند سرافرازی یافتند - و بمقامی موضع
تربت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن
خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر
بادشاهزادها و نواب مہد علیا تشریف فرمودہ در روز در آنجا نشاط اندوز
و طرب افروز بودند - پانزدہم ماہ چنگیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور
خانی و انعام دہ ہزار روپیہ امتیاز جاودانی یافت *

گزارش داستان غیبت بخش عبرت آموز کہ
عبارت است از شرح احوال خانجہان لودی
از مبدأ تا مال و روتافتن او از قبلہ اقبال
ابدی و شتافتن بوادی ادبار سرمہی از
روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت
این معنی چون روز روشن است - کہ ہر بیراہہ رو کہ گام ہروش نہ نہد -
و پای بدستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاہ راہ او
گردد - خاصہ آنکسی کہ بتکر شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن
اکثفا ننمودہ احسان را باساعت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط
کہ در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش
ببند - از شواہد صدق این دعوی مشاہدہ آغاز و انجام روزگار پیر خان
افغان مخاطب بہ خانجہان لودی است - کہ از دولت این دولت خانہ
جاودانہ کارش بکجا کشیدہ بود - در آخر الامر بدالت نادانی و جہالت
افغانی از شاہ راہ ہدایت کج گرامی گشتہ ببلیدہ پاداش اعمال سئیہ گرفتار
گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکہ در مہادی امر او منظور نظر
و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیدہ بمیامن تربیت آنحضرت

از زاویہ پس کوچہ گمنامی و نوکری مہد الرحیم خانخانان باوج عزت
و شہرت رسید - و رفتہ رفتہ دقایق کارش بد آن درجہ بالا گرفت کہ بہ منصب
والای ہفت ہزاری ذات و ہفت ہزار سوار و خطاب خانجہانی سرافراز
شد - آنگاہ بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت
صاحب قران ثانی چون مواد زیادہ سری یعنی ہواہی جاہ و سودای ریاست
پیوستہ در سر بیہوش او جوش می زد - از روی کافر نعمتی و ناسپاسی
بتحریریک چندی از افغانان مثل بہلول و سکندر قطع نظر ازین ہمہ مراتب
نمودہ و چشم از سایر این عفایات پوشیدہ حق نمک احسان فراموش کرد -
و یکبارگی ہنگامہ آرای خروج و طغیان گشتہ بوساطت رسل و رسایل با
نظام الملک کارفرمای دکن وثایق عہد و پیمان بمیان آوردہ این قرار داد
را در متن عقد بیعت بعلاق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - کہ آن بد عہد
سرقا سر ولایت بالا گہات را کہ تا این غایت در تحت و تصرف اولیای
دولت قاہرہ بود بہ بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نہاد
در آمدہ در ہمہ جا و تا ہمہ جا ہمراہ باشد - درین حال بعد از استماع
سانعہ ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قران ثانی قبل از
نہضت والا بسوی مستقر سریر جہانبانی از دار الخیر جنیر جان نثار خان
را با فرمان جہانمطاع کہ از فاتحہ تا خاتمہ بخط خاص بود - بجهت استمالہ
او ارسال فرمودند - آن برگشتہ اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش
نیامدہ و بہ لوازم این مقام اقدام نہ کردہ تقدیم مراسم معہودہ نمود - و از راہ
ستیزہ سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم
بجا نیاورده در برابر آن مایہ مہربانی و پیغامہای عنایت آمیز از روی
خشونت طبع سخنان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از
معاودت جان نثار خان در مقام و قالی عہد معہود با نظام الملک بدر آمدہ

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت - که چون درینولا خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیراز جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هفتوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایه رفیع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفتند - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون است - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز داشته بعضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بباور آنکه از آن مواضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتمخواهی داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهاجمات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای قلعه احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشته کاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن نهاد - آنکه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی حقیقی به سلسله جنبانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی

را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معمری مقرر بود آهنگ قلعه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کارخانه دولت پدیدار شد - و بتأثیر سطوت و صولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه از جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافی تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبه سرافکندگی رهن رفته بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بزر وارق مسطور نفاذ را قرین مدار سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بقتضای خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معذرا گفتار

او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمی شایست - ولیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهای گناه قدر گاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیر و مراحم بیشمار در بار او بظهور آورده صاحب صوبگی خادیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسلی خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانی آن حدود بعده مهلبت خان خاننخان قرار یافت - و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سرزمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنکه نه با لشکر کومکي آن صوبه بنادیب و گوشمال جبهه سگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظریات های عذابت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماص عین است - اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای او را بر روی او نیاروندند - بلکه چنین عذابت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران افجهن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایت های مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بنی و غیر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلاً خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجا نیامد - معیناً از سخنان وحشت افزای پراکنده گویان که از هر گوشه

بگوش او می رسید و همش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسوان او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دوسه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بیمایه تر بود - تروم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دوسه روز هزار تن افغان زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراکنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض قلف می بینم - و بنابر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عذابت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرومی ایمن و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سرخط آزادی این پیر غلام

از رق عصیل است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنکه که بتازگی جاء بخشی نموده از سرفرو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمده الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرام عفايت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زنهار نامه نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات سرمدی بود طغرای حیات جاودانی و توقیع رستگاری دوجاهانی دانست - و نشاء جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندی و ارجمندي یافته چندی بدستور معهود آمد و شد می نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهنما بود - معذرا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدربین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار ناکار او همدربین نشاء بکنار او نهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توهین این ایهام آنکه این قیوة سرانجام از آن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بادی فرار آورده بهای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و ^۱ [دوم] مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوری حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای مرعود شیعه کریمه برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بنابر این مادام که مصدر امری نگردد - که فتوای خرد تنبیه و تادیب او را تصویب نماید - ما نیز تجویز این معنی نمی نمائیم - مجعلاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک بهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای فامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیرخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله وردی خان و [معمد خان] ^۲ و سردار خان و راجه بهارت بندیل و خواص خان و ظفر خان و راز سور بهوریت و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهور سنگه و انیرای و مرحمتخان بخشی احدیان و پرنی راج راتهور و اعداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادینخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

نامزد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهزی شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشه پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعمره کارزار می آوردند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن تنها بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتلداس و خدمت پرست خان و پرتی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهی لشکر التفات ننمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهزی از روز گذشته در نواحی دهولپور خود را بسیاهی آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران کیده جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سایمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پنجه کمند افکن بکمین کشائی و عذر بگدی برکشوندند - خصوص جمعی از شیران بیشه کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افزایی علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش می رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افکن از سر گذشته خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکنده و سینه سپر تیر به ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان از سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتلداس و پرتی راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکب ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتی و مرحمت خان بخشی احدیان نیز چند تن را از اسب انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار روکش عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجای آورد - که محمد شفیق نبیره اش با فرزند تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اعمال روا نداشته محضر جلالت و طومار شهامت را بمر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتلداس و قریب بصد تن از مغال نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازی جان باخته گوی ناموزی از عرصه نیک نامی بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتی راج راتهور برخورد - و بآنکه پرتی راج از اسب پیاده شده بود پای ازو کم نیارده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمده او درین واقعه سر بیاد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان

افغانه بود - و با راجی علیخان در سنجبل کشته شد - نیز با دو برادر
مصمد خان و محمود خان جلا در باخت - چون خالجهان دو پسر
آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر
و پنج تن از آب گذشته سوای دوزن و چند سرب که پیشتر ایشان را بکشتی
گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جوار و اطفال بسبب
طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بودی فرار نهاد - و باقی
لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی
بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب
و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر
چندی از زنان که بدست افغانان جاہل کشته شدند - و سید مظفر خان
بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر
و تجسس خبر باز داشته خود لحدی در میدان بقصد دفن مقتولان
و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثنا فدائی خان
و معتمد خان و انیسوی و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده
بدر پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خالجهان داده از پی او راهی
شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پسر از روز گذشته خواجه ابوالحسن
نیز بایشان ملحق شد - چون نعتذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور
یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتی ها و آرام گرفتن
اسب ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پسر از آب گذشته بتعاقب او
متوجه شوند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به
هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر
امرایان از شاهراه گوالیار و انقری به (۱) [دتی] ۲ شتافته و از آنجا
(۱) در بادشاه نامه این موضع بسم رونیده ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه
اول - جلد اول *

به چندیری و بهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجه سلوانی که برگشته ایست ملک
گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این
حرکات آن بود - که چون اوتوقف اولیای دولت را که درین هفت پسر رو داده
بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو برآه آورد -
و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه بندیده رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا
که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال
و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت
از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک
گوندوانه رسانیدند - و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل ها
و کهسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - سرانجام
کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جکراج مقهور
چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابراین با راهبران مواضع گفته
بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط برآه دیگر دولت نمایند - ازین رو
دولت خواهان که از ساختگی این حیل ساز آگاه نبودند - در آن جنگل ها
بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران موجب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات
شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه
بیتلداس و خواصخان و پرتی راج و غیر آنها چون زخم های کاری داشتند -
حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند -
و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان
بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسب خاصه و اضافت هزار سوار
سرمایه امتیاز اندوخته منصبش (۱) [پنجزاری] ۲ ذات و سوار قرار یافت -

و راجه بیتهداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و نقاره و اضافه پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزار و دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسب و فیل و گهپوه مرصع سرافرازی یافته با اضافه پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتی راج بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافه پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد *

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتائی است از سعادت جاردانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضموم بود همواره پیش نهاد داشت - که بتحریر او سلسله آشوب و شورش بجنبش درآید - و یکی از سرگشتگان تبه ادبار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار بداشت فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بواحدی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتائی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصووات دور از کار از جالپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحه ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بغایر محبت که غائبانه داشت - بهری بیگ رسولی را بآهنگ ادای مراسم تهذیب جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائی ایران بشاه صفی گذاشت - و بهری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه نامیده بخت را فروغ سعادت داده بعکم رعایت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود - همدرین ایام سید کریم الفسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است بوسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیغای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خفجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزرگی رخصت معاربت حامل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بهری بیگ را رخصت معاربت داده عنایت خلعت گرانمایه و خفجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زده ترجمان عقل بل زبان خود یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشر الیه ارسال یافت *

نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی

به شاه صفی دواوی ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قابل احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گودنان این وادی را بشاهزاده مستقیم آن مقصد انصاف راهزنانی فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فیاض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیه کبری نامتناهی و سیاسی که در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زبانی و عنوانی ادا نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاء خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزوار قاج و تختی کر سرب دولت صفوی نشسته - امید از کرم واهب بی منت آنست به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداند - چون از قدیم الایام الی الآن بعقدهای تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلی است میانه خواری این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان پیوسته رابطه مؤدت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمودای العجب پیوارش از سلف بخلاف این عطیه کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارش رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاء رابطه دوستی بعد برادری مفهومی شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بدرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست - و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علاقه انوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهده عالمیان می گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزیاید و آناً فاناً این نسبت در تضاعف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزینی مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچنان مجتبی ورزد که خواتین زمان از تصور آن در بحر تأسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای تعیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از توج امواج حوادث بر روی این بحر^(۱) [سلطنت عظمی] گرد گردیده بود بشعله تیغ آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوک وجود مخالفان بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین پادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون انگاشته اند - بقصرف اولیای دولت قاهره در آمد - فحمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراقب دوستی را که مرکز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و مقتضیان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمجاء از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مزده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم و راحت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبررات و تغذیه حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باهتر از قضیات سابق از سالفین تأیید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ و افزاز دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاء را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی بانفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بتقدیم رساند - و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتیی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستودگی آبابی عظام و سنت سنیه اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مودت را نصرت و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقی و طبیعی خود ساخته کتب زیج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیر اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمصل نفعین و احسان و بتوقیع قبول و استعسان وصول یافت -

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طبع آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیج الغ بیکی مستغنی شده استخراج تقاریم ازین [کرامت] ^۱ نامه نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تعلیم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندگان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مدت مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش ^۲ [موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد] ^۳ *

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه ^۴ تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه دار ملتان به پاسبانی صوبه مذکور و منصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلح ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بائین هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهوده این روز سعادت اندرز بر طبق دستور مقور بظهور آمد *

(۱) م [گرمی] آل

(۲) [مبین مذاط استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بقاء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] آل

بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان درج آئین پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت فرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و فساد یکبار برافزاده از باب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الکاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و هداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن دروسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن ^۱ خصوص قبیلۀ غوریه خیل که مریدان بایزید متخول قاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به ^۲ [یزدان شناسی] معروف است - و بنابر پیروی آن گمراه شیطان منش سامری و ش از راه رفته اند - و بدالت آن غول وادی فلالت بجای جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت فرا نمی کنند - و از روی جهل مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الکاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنار را

(۱) ع [پیروشنائی] آل

مباح می دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و کاری را ذبح کرده جمعی را اطعام کند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از پدیدیان تولد یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پردازند - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک بمین دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیلۀ از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیلۀ بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکنند و طلب مال ننمایند - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر تیغ ایشان نچسبند - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده -

و امثال این شتاعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاق پذیرفت - که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این غلات پیشگان را از ارتکاب این امور نامواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تحریف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهی که شرعاً و حقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را بر حکم سازند - مجله در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطام حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - ورد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهیۀ مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر مجاری مرسوم ملت احمدی جاری و ساری گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت آهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تادمی مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بنی سبط الامام

جعت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کاین خواهی را به لذت انتقام و مذاق تشفی را بجاشنی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن تزییر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او برداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه بفنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت آن مست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خاندان جهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحماییت خود پناه داده در مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه آلهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچه مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار و سی هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغییر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قوین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفع صور میداد روکش عرصه محشر شد - از هرل سطوت و صولت ازیای دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستهیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کرمکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته باقوت خان حبشی بانعام هیکل مصحف مرمع و دهب خاصه و یار و مرمع و پنجاه هزار روپیه نقد و کپیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه و ارداجی رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میفاجی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیه سر بلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزایی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج همان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مقاصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - ججهار سنگه بندبده - سید شجاعت خان بارهه -

وزیرخان مشهدی - راو دودا - چندراوت - میر عبداللہ - اکرام خان - شیخ زادہ نورالدین قلی صفاهانی - احمد خان نیازی - ستر سال کچھواہ - راجہ دوارکا داس - کرم سین راتھور - ملتغت خان ولد ارادت خان - بلبدر سنگھارٹ - مغولخان ولد زین خان - شیم سنگھ سیسودیہ - اہتمام خان قدیمی - رامچند ہادہ - [اودیسنگھ] راتھور - تلوک چند ولد رای مٹوہر - جگناتھ راتھور - مکندداس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلہ - میفاجی برادر مالوجی بھونسلہ - پسویخان جیریہ - فخر الملک - برسوجی - بسونت راو - شمار سپاہیان این فوج با سایر برقدازان و احدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار دوم راجہ گچ سنگھ - درین فوج جمعی کثیر از اعظم امراء و منصبداران بدین تفصیل تعیین پذیرفتند - نصیری خان - بہادر خان روہیلہ - سردار خان - راجہ بہارت بندیلہ - راجہ بیتلہداس کور - راجہ منروپ کچھواہ - انیرای - صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - احدات خان مہمند - راول پرنجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کاکر - راجہ بیرنراین - پدو خان میانہ - شادبخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان - میر فیض اللہ - رای ہر چند - گوکل داس سیسودیہ - کریم دان قاتشال - جیروم - ہرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی - حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزہ خان - از منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قوار ضابطہ معہود پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلح خوش اسبہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

(۱) ع [رای سنگھ] ل

راجہ جی سنگھ و راو سور بہورتیہ و فدائی خان و بہار سنگھ بندیلہ و اللہ ویردی خان و بہیم راتھور و مادھو سنگھ ولد راو رتن و راجہ روز افزون و مرحمت خان و کشن سنگھ بہدوریہ و امام قلی و محمد حسین و شیرزاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان قرین و جمعی از منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و راوت راو رسہ ہزار سوار تابینان یمین الدولہ و پانصد سوار مردم رانا جکت سنگھ - و شمار سپاہیان این فوج با احدیان و برقدازان پانزدہ ہزار سوار بقلم در آمد - مجملا این سہ دریای لشکر کہ فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش کہ ساخت کور خاک اغیر را فرو گرفته بود پہلو بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدم اسفندار مطابق بیستم شہر رجب سنہ ہزار و سی و نہ ہجری از کنار آب تپتی بہ تسخیر دکن رخصت یافتہ با عون و عون آہی و ہمراہی اقبال بادشاہی بسمت بالا گھاٹ راہی شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خانی و سرداری کل سپاہ سرافرازی یافت - و مقرز شد کہ راجہ گچ سنگھ و شایستہ خان بصلاح دید او کار کردہ از اندیشہ صواب او در نگذرند - و روز دوشنبہ بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار کہ انجم شمسان اختر شمار بجهت دخول برہانپور اختیار نمودہ بودند - شاہنشاه جہان پناہ بدولت و اقبال بر فیلی خجستہ مظہر فرخ فرسوار گشتہ - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف پیادہ رو براہ نہادہ - با آئین بادشاہانہ روانہ شدند - و ہرسم معہود از در سو دست زرباش گہر بار چون سحاب نیسان بدر پاشی در آمد - و مانند شاخ شکوفہ در موسم بہار سیم افشانی و درم ریزی سر کرد - چنانچہ سرقا سر دشت و در آب گوہر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سرزمین را

سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطه پاک از وررد مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسور خطاب یافت - دولتمخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینوا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فضل الهی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افصال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعنی نیر اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلائق پناه که مصیط ماهی تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و ستعاب دست زرافشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آورده صدق های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک رویه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

و احدی و بوقنداز بسوداری راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر فرمودند که چندی در بام که بسود ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعی سرتا سر آن مملکت بدست آید - هراولی فوج اعظم خان بمهد اهتمام سید مظفرخان مقرر گشته روانه بالای گهاک گردید - بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزاده های کامکار و امرای نامدار به قیمت بیست لک رویه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت - و همدربین روز قاضی محمد سعید کرهرودی وکیل عادلخان که برپوش فضایل نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار رویه و سی هزار رویه سالیانه سرافرازی یافت - دریا خان رویله از شور بختی و تیره اختری از سوابق منایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراح نامتفاهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و دویمین بمنصب در هزار سوار و ترکمان خان بهمنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشاند *

چهارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهرا پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به حسن آرا بیگم مبوسوم گشت - شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باسنخاض ولایت ناسک قرنیک اختصاص یافته با شاهنواز خان وظفر خان و سید دلیر خان و خواجه ناغل مخدوم زاده و کرم الله واد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب

داران و [راجپوتان] و برقدازان مرمخص شد - و حکم والا صادر گشت -
 که چون شیرخان صوبه دار گجرات با کومکيان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از
 برسات بهم راهي بهر جي زمیندار بکلانه متوجه تسخير ولايت مذکور گردد •
 بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالهي رسیده سعادت
 ملازمت اندوخت - چون درمیان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب
 شایسته خان بحضور صادر شد - بعد منصبدار جلو مد قبضه شمشیر
 و جمدهر و سپر و پراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکوره بصد
 منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد
 احدی بگزرهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از
 ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند - و بدو صد
 تن از احدیان گرز دار مذکور دویست قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و پراق نقره
 مرحمت فرمودند - بنام احمد بیگ آنکه شاهزاده محمد شجاع خدمت
 ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علی رسول دارای
 ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عین
 الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ
 نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری
 که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه
 چون درین مدت افواج غنیم مقهور بغاير مکر مالشی بسزا یافته از بیم
 رو بروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف مپاه ظفر پناه گاهی از
 دور مانند بخت تیرا خویش سیاهی می نمودند - و اگر گاهی بانداز

اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازی شدند - چون کار بسربازی می کشید
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار می سپردند - لاجرم افواج
 موکب اقبال بغاير فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده از آن
 بداندیشان حسابی نمی گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل رادودا
 و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبدر و جمعی دیگر مقرر بود -
 و قول لختی پیشتر رفته دو کوره فاصله راه میان این دو کوره دست داد -
 خانجها و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
 مخدول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مکر قابویافته انتهاز
 فرصتی نمایند - و چون آن کوه اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت
 حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شدند و غافل
 کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قلت
 از بیشه اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر درآمده
 بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان فاموس جوداد مردی
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان به سر گشته و جمعی
 کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان
 کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از قایمانان
 ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل رادوستر سال برادرزاده راجه مان سنگه
 با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده زایت نیکفامی برافراختند -
 و ازین دست کرم سین راتهور و بلبدر سنگهارت و راجه گردهر نبیره
 راجه جیمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگین
 ساخته در میدان جان سپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

رسیدند. بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عفویت ساختند. و پسران ایشان را بمناصب والا فواخته وطن های راجپوتان را بجایگزین فرزندان ایشان دادند. و راجه دوارکا داس را که تردهای نمایان بجای آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بعفایت علم هر افراز ساختند. درین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مواسم ثبات قدم پهلو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانه جاوید. چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخسیتی روز است در موسم برسات هفت این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه ترتیب می یابد. و آنرا بهارسی عید ترکان می گویند. و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی. معجمه بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوان جواهر و سایر بذدها صراحیهای میثا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارند. خان زمان و لهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند. و چهل دست خلعت تارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بهالا گهاٹ تعیین شده بود برای امرای عظام مرجعت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک. از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیارد. و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد. چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید. از سرافرازی داشته محال انقد بجایگزین ایشان تنخواه بود. از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد. لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود. تا بشعله تیغ بیدریغ دمل از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد. تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست. بذابر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بر وقوع پیوست. لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشی از راه دور بیانی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه مجازات که بندخانه ناخردمندان است محبوس دارد. بذابری این راز مضمر و سرسریسته مخمر را با چندی از محرمان خود در میان نهاده مقور کرد. که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سودست یکی کرده او را دستگیر نمایند. بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند. و بذابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجام در آمد. آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده اوست به بستن ایشان کشادند. و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند. و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند. و باوجود کشتش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزول قضا سودی نداد. چنانچه در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهر و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامرد گشته بود کشته گشتند. و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسازی خود رسید. زن او که

۱ [گرجائی] نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد قرار نموده بقلمه^۲ [سند هکر]^۱ وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تعصب جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در مدد تفقد و داجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان مادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و ارداجیرام و کهلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرا ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزار سی هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تلنگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزار سی پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرج بهمه داد - و محال متعلقه زمینداري جادونرای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت امتحام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بلوتقام شش گز - آن سرافرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

(۱) ع [گرجای] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند کهر] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

می کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردی خان بعرض رسانید - که در شکار گاه قنومند شیري چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و بلحاظه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بظاهر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زین آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به میدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرزداران شیر افکن که هر یک بجا مدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سفید و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند *

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه
سرحد تیراه و بنگش بشواره شرارت
کمال الدین روهیله و انطفاء آن
برشکه فشانی تیغ آبدار
دولت خواهان آن ضوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل نفون چاره در باره اوکار ابرطوفان بار کند - هر آینه گرد تیره بخفتی

که برو فشنده از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی از و نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیوی او برخیزند - و فزون سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحالہ این معنی در مادہ بهبود از سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه خانجہان کہ بخت و اقبال از و گردانیده بحال قبلاً بخاک سیاهش نشانده بود - چندانکہ دست و پا رد کہ آبی بر روی کار خود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا کہ دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن نداشت - لاجرم بخاطر آورد کہ بتحریریک نامہ و پیغام افغانان زیادہ سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی باعث شغل قلب دلاوران بلکہ علت نگرانی خاطر اولیای دولت جاردانی گردد - غافل از آن کہ از غبار انگیزی شورش مشتی پشہ مذش ذرہ نہاد کہ در جنب خیل سلیمان زمان وجود موزی ندارد - چہ مایہ گرد بردامی کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشینند زہی ابلہی •

از جا فرود کوہ بتحریریک نسیم

دریای ز موج بیش و کم فشرد

مجملاً بذابریں اندیشہ بہ کمال الدین ولد شیعہ رکن الدین روهیلہ کہ در عہد جنت مکانی بمنصب چہار ہزاری و خطاب شیرخانی سرافرازی داشت - مکتوبی ابلہ فریب مشتمل بر ہزار گونه تطبیع و ترغیب نوشت - آن خود سر بغور معاملہ فرسیدہ بمجور نوشتہ او از جا در آمد - و سایر افغانان را بامداد خود خواندہ در آن سرزمین سربہ فتنہ و فساد

برآورد - چون سعید خان کہ در آنولا در کوهاست اقامت داشت - از نوشتہ شمشیر خان و داؤد گماشتہ لشکر خان براین مضمون آگاہی یافت - کہ کمال الدین ناقص نہاد کہ از آشفتہ مغزی پیوستہ سودای خود کامی در سربہوش او در جوش بود - و ہموارہ ریاست افغانان میخواست - از آب اتک گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود مخمر و مقرر ساختہ کہ از پیشاور فتنہ سر کند - بذابریان ذوالقدر خان و علیخان بیگ بخشی آن تہانہ را با شادمان پگہلی دال و خضر گہر و چندی از احدیان و قابیلان خود بہ نگاہبانی کوهاست تعیین نمودہ خود در عرض یک نیم پھر بہ پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتمخواہان نامہ مشتمل بر نصایح ہوش افزا فرستادہ ابواب مواعظ برو کشود - اگرچہ بحسب ظاہر نخست از در طاعت و قبول اطاعت در آمدہ انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساختہ بہ تشدید اساس مخالفت و تمہید قواعد معاربت پرداخت - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد اجداد بد نہاد و کریم داد کور پسر جلالہ و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنہا جمیع لشکر تفرقہ اثر دور بنونغر^۱ و کوهسار تیراہ و بنگش علیا و سفلی و سایر الوسات ختک و چاوجی و توری را فراہم آورده در یولم گذر ہفت ارویہی پیشاور بہ کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینہا افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد رئی و ککیانی و خلیل و مہمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکلائی و امثال ایشان از آن طایفہ پریشان روزگار را جمع ساختہ بود - بانفاق یکدیگر شعلہ افروز آتش عصیان شدہ

(۱) ممکن است کہ بخونغر نام دبیرین بنون باشد - در بادشاہنامہ این

مقام بہ اسم و تونغر ذکر کردہ شدہ [صفحہ ۳۱۳ - حصہ اول - جلد اول]

بدمدنه انسون ادبار هنگامه افسرده بغی و طعیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیرخان و شکرالله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکین و دیگر دلاوران راضی به تحصن نشده بر سران شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دیر اندیشی نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجای مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تازیگان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیغ و مراسم سمن و تودن نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان قبا اندیش از راه تهور در آمده انداز یورش مینمودند - بهادران جلالت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بند و قچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهبانی اقبال حضرت جهانپانی از آنجا که توجه تائید یافتهای جناب یزدانی کار حزب البکر و حرز یمانی میکند - براعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معارفت مینمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عون و صون آهی و اعتضاد و همراهی تائید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد آهی باندک کشش و کوشش برایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیه السیف آن خیره سران چون بغضت خویش مغلوب و منکوب بودایی فرار شنانند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده قاغایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار برآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلوریز بر ایشان تاخته خلقی نامعروف را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیوارهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از قن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرفداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خاست فخره و کمر شمشیر خاصه و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار برخواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند *

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابراین جان نثار خان را بعفایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خان سعادت نصیب گشته از عفایات اشرف سر رشته نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که [نانا راوجی]^۱ از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزار سوار و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تفخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سپید مظهر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی منوجه درگاه والا گشته راجه جی سنگه بجای او مقرر شد *

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان و غیره بقدها روانه مقصد شد - افواج منصوبه را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [قاری] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵]
حصه اول - جلد اول

بقوت فوجی بهراوی و فوجی به چنداوی تا بان منزل قیام نماید - چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه تا اطراف محال دزد دست نیز از آبادانی نام و نشان نموده بود - و از رعکذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - و نزدیک بود مجل توقف در آن محال دور نما بل محال باشد - لاجرم باشا خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بناراج و نهب و غارت گشاده در هر تاخت آذوقه بیشمار بدست آوردند - و گرانی و ذیابیح آذوقه لختی کمی پذیرفت - در اثنا این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری محکدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناکهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند - و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل منصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم
عصه الخلافة الكبرى آصف خان
و روانه شدن خان عظیم الشان
به بالا گهاٹ در مرتبه اول

چون میل اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابة اعضای رئیس بودند -
 کما یذبغی متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش
 پسفیدیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان
 او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض
 پایت سرور والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از
 دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال
 برابری در خاطر نقش ننوازد بست - و همگنانوا از متابعت صلاح دید
 و عمل بمقتضای قدا و گریزی نبود - لاجرم دریغلا سرداری کل سپاه
 به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت
 فاخره با چارقب زردرزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسب عربی و عراقی
 مرصع بزمین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته
 خان خلف آنولا شان جیفه مرصع با خلعت و اسب و الله و یروی خان
 بخدمت بخشیکری فوج مذکوره خلعت و اسب یافته رخصت گردیدند *
 چون عبد الله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون صحه یافت -
 بولاجی کوبی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب
 التماس نصیربخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرانرازی یافت -
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شعبه سنه ربيع الاول سنه هزار
 و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
 که از حساب انزوم و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی
 فردوس آئین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار درآمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب
 و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق
 تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکاناز فوج
 ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت
 روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت
 اثر از جا درآمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته آصف خان
 سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از
 دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان درآمده بآهنگ استیصال و گوشمال
 مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش
 انگیز سرقا سرساخت دگی بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز معشر
 و شور رستخیز بمرمه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک
 که در جالناپور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت موافب منصور بی پا
 و بی جا شده بسوی پاتهری^۱ فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی
 برخانجهان که در نواحی بیر^۲ موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران
 داشت جلو ریز کرده ناخست آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم
 خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که
 خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان
 قسمت می نمود - اردوی جهانپوری را در مرفع مجهلیگانو که از راجوری
 بیست چهار کوه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و اکرامخان و میر
 عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگی روانه شوند - و خود

(۱) وضعیتی که در میان دو آنکه پورنا و گوداوری واقع است *

(۲) قریب به چهل کوه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه چهار سنگه و بهادر خان و راو سوز و سراقراز خان و خرامصخان و جان نثار خان و راجه بیتهداس و راجه بهار سنگه و انوپ سنگه و ارچن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چقدر من بنديله و اهتمام خان و کپيلوجي و اوداجيرام و جگديو راو و ساير امراي دکني و منصبداران و احديان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را توزک کرده بر فراز پشته بغامله یک کوه برابر مقابله که چهار کوه از بير گذشته در دامنه کوهي اقامت داشتند ايستاده - عزيز پسر آن ذليل بمقابله صف شکن خان شتافت - درين اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ريز رسيد - عزيز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسيد - و جمعی که پيشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خيره سر تیره اختر را از درست نشستن اين منصوبه که باعث شکست اصلي و استیصال کلي او بود - غريو از جان برخاست - ناچار به بيقراري سپيد بروی آتش بخانه زین سمند باد پا برنشته از راه اضطراب و بروی چندین هزار شعله سرکش گشت - و بباد حمله ناقص نيران تنال را چون شعله زود ميرخس اشتعال داده هنگام افسرده خود را نيمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب يکديگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهداس و انيرای و ساير راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن سپه دار خان سرآمد فوج هراول با بهادر خان ولد دريا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئينه عقيدت و مراث ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنکه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشي احديان و اهتمام خان داروغه توپخانه و ساير برقداران از دنبال ايشان سپيل بنگاه و برق خرمن آن سپاه بخت شده سلسله جمعيت ايشانرا چون روزگار ابر برداند ايشان پريشان ساختند - چنانچه آن مقاهير جميع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسيم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزيمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابدينان امرا و احديان تاراج غنائم غنيم را فوزی عظيم دانسته دست به يغما برگشوده بودند - توزک موکب اقبال از هم پاشيده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام نموس و نام را غنيمت مي شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بيم آن بود که تا فراهم آمدن جميع عسکر غنيم پريشان روزگار در عين مساعدت فرصت وقت غنيمت انديش گشته از پيش بدر رود - ناچار امراي نامدار با اعتماد همراهي اقبال و اعتضاد کارگري دولت ابدی اتصال از دنبال ايشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسرداري عنايت آلهي و حمايت اقبال بادشاهي به تيغه کوه برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان ديد که چندی از بندهای درگاه خديوزمين و زمان که مانند نزول قضای آسماني بلندي و پستي و نشيب و فراز پيش ايشان يکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و ديگر دلوران نیز فوج فوج بشتاب سيلاب سر در نشيب رو بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خوبشتن داري از کف گذاشت - خصوص از نزديک رسيدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمي هنگامه گير و دار آفتاب وار با تيغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آيد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است . • بیت •

نشود تیغ پیش حمله او • گر نهی تیغ بر سر کوهسار

درینحال قتل در بقای قرار و تحمل او را یافته بی دست و پا شد . ناچار از روی اضطرار عمری فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود برای شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید . و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود . و سابق بمنصب چهار هزار سوار سرافراز بود . و وثوق کلی بر تهور و بهادری او داشت . بانداز مقابله بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت . و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند . ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند . و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند . محمدا در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کارنامه رستم و اسفندیار ساختند . که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف پادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند . خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا برجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خور در آمد . چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت . و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم روهمانا روی قاره یافت . و نرهور داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد . و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد . و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود . سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند . و راجه بهار سنگه بندیله که داخل فوج برانگار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترديدات شایسته

بعجا آورد . و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند . درینوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند . اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راد سور بهورتیه و چند دامن بندیله و غیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رودل داده قوت و نیرو افزود . مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمد بازو بعدو بندی و کمین کشائی برکشاده بودند . دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری میخوردند . و از آنجا که مددکاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است . از صولت کوکبه مویک اقبال بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج بی دری رسیده ماه قالمهی را فرو گرفتند . خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بودی فرار شقاقت . چون آن مغذول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان شد . افغانان زیاده سرا از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند . و بباد حمله مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده بیابان کوه راهی شدند . عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر دری آن مقهوران نهادند . و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشیب بهاد شیبۀ تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند . بر بیل اتفاق ناگهانی بل از قبل لطایف آسمانی که اکثر اوقات بقابر قدر انداز بهای قضا سهام غیبی

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمی هنگامه رزم که بر قندازان از شراره فنیله بدوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تفنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاری کارگرنیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را با تمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثربجست علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجست نشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شورش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران مرکب اقبال تا سه کوه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنابر آنکه از یک بهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود - ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسبان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر نعل میزبید - و گوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای می ارزند - بزودی آسوده شوند - و شاید که در عرض اینحال دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخورد بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمابه

فرست را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تکیه درآمده با سرعت صرصر و قندی تند راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیوراد و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز با وجود فرماندگی مراکب با حافران مرکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاری از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسبی که در زیران داشتند سر بدر برده باقی اسبان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جویده و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسبان سوار کرده عماري را با فیل از روی ناچاری گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن مایه رفعت و کامکاری که همه را بفاسهاسی و حق ناشناسی در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماري درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سباهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروی او مترتب نمی شد - معذرا از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهلیگانو قتل داشتند خاطر اعظم خان متروک بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان قاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوری این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعزایت خلعت و اسپ و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور^۱ و بهونسله از پرگفت ولایت بی نظام که بزود افواج در آن اثر آبادی نموده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر بایست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چائنه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینده غلام را سعادت رهزما و بخت کار فرما گشته اراده بقدگی بدرگاه دارد - اگر از راه خیرخواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بنابر آن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاء التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم بانفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهو جی بمنصب

(۱) قریب ده بست و پنج کروه در ضرب اورنگ آباد واقع است *

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازی و بلند آوازی یافت - و میفاجی برادر زاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رقی راو سائیه]^۲ بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجی پسر ساهو جی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالهوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیگ جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نکسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواهند دولت آباد را نیز فکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیربدان سوراہی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده بغاه بقلعه برد - و ازین جهت که از نکوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبه رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلمت غله و کثرت غلا بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تذبیه و قادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آران در ده روز نزول نا مبارک داشتند^۳ پیش نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بهای آن

(۱) ع [رقی راو سائیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گمانت رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مشهور که از بیم عسکر منصور محافظت سرگریزه بودند ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان برخوردی آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوه راه تنگ تفنگ به فسحت آباد ساحت پدس المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از تنگنای گریوه باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بجنگ آورده در موضع دارمگانو پیست گروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپور از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجمد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افکندی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بيموجب از آن زیاده سوان سرزد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملجاء و ضم اسباب قلعه گیری بر قندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالا راهی شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

(۱) سی گروهی از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشانی برکشودند - لیکن بدست یاری عون و صون آلهی بهادران بمقابله باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهری آنکه معامله یورش بطول کشد - حصارى بآن استواری در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهی کشش خاطر اقدس بمطالعه نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بد آن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگرد - این کل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین بل سرتاسر منزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه گروهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتباه دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این بانى مبانی جهانبانی بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش روی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثغای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمور و هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاخر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزا تر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از یاد برد بلکه از زوفه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد •

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان گرچه چنان نیست
زلطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسولسکر تفرقه اثر تلذذگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بائی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتها دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنابر آنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار]^ع پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادگی مدافعه و مقاتله موکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصین حصار نموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صغرف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تابیدگان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و پسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاری محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پزوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگی برانگیخته بر آفتاب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراگنده و پربشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب ثوب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

ع [ده هزار] بادشاه نامه - صفحه ۳۳۳ - حصه اول - جلد اول •

متخصصان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند برگردن گرفته بهای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکوار می گویند - بمحض ملاحظه اینفعال از کار رفته یکبارگی دست و پا کم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار بوسه معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگی بدنشان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجدارچی آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر برطبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابة که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بفابرا آنکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سرقا سرزمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاده چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - محمداً باین اندیشه ناظم با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد قاندر شتافته از آنجا برای دهرن گانو و جویره^۱ و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مال بخصم سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حواله رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کمای حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهات بتعقب او معبور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخصامیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهرا از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیمه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راورتن و یکه ناز خان و شیرزاد و اوگر سین و شیام سنگه و جگناته راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افکن که همانا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب الباب این مقام را جویره و چوپیره نوشته - [صفحه ۴۳۷]

متعین ساختند و مقرر فرمودند که برای بیجاگذاشته متوجه ماندو گردند . و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پزوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پدما گشته در قصبه تالکانو بعد از الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گزنی قبل از وصل آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مغذول جارید از دریافت پیشنهاد خاطر نموده شده ناچار با یک جهان حرمین از آنجا رو تافته در حلقه فیل مرکب خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش ^۱ زنجیر بود بدست آورده رو بواهی فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بیست و پنجم بی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الغضیب دستها بدعای دوات جارید مقرون بر گشوده بزم قدسی وزن شمسی از سل چهارم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحریل نموده و پله برابر را برز و گوهر آمده خویشی را بنابر انجاش حوایج نیازمندان نوع بشر برسم مسمود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1433.

'AMAL-I-SĀLIH OR SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.
A HISTORY OF THE EMPEROR SHĀHJAHĀN.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.

Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominions.

FASCICULUS IV.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1920.

- Rs. As.
- Haft Asmān* by Mv Aghā Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavi and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann. 0 12
- Haft Iqlim* or the geographical and biographical encyclopædia of Amin Ahmad Razi. Edited by Sir Edward Ross, Kt., C.I.E., Ph.D., F.A.S.B., and Abdul Maqtadir. 1 1
- Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal*, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each. 1 0
- Iqbāl-Nāmāh-i-Jahāngīrī* by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngīr. Edited by Maulavis, 'Abdu'l-Haqq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/10 - each. 1 14
- Ma'āthir-i-Rahīmī* by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each. 1 1
- Ma'āthir-i-Umarī* by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahīm. Vol. I, Fasc. 1-11. Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each. 1 1
- Mabānī'l-Lughāt* by Mv. M. M. Mahdī Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Dr. E. D. Ross. 1 8
- Muntakhabu'l-Lubāb* by Khāfi-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shah. Edited by Mv. Kabīr'u'd-Din-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-2 @ 1/10 - each. 1 4
- Muntakhabu'l-Lubāb*. Edited by T. W. Hoig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1 1
- Muntakhabu'l-Tawārīkh* by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. L. Fasc. 1-15 @ 1/10 - each. 1 1
- Persian and Turki Divāns of Bānū-i-Matīn*. Edited by Dr. E. D. Ross. 0
- Qawānīn-i-Sayyid* by Khāfī-Khān-'Alī. On the laws. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott. 1
- Yazdani's Salīh* by 'Abdu'l-Husain-Salīm. A history of Bengal. Edited by Mv. 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-5 @ 1/10 - each. 1
- Shāh 'Ālam Nāmāh* by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Ālā-ud-Daulah, afterwards Shāh 'Ālam, from the deposition of Aurangzeb. Fasc. 1. Part I by Harināth Dō. Fasc. II. By Lt. Hon. Dr. A. Srinawāsy, M.A., Ph.D., Barr-at-Law and LL.D. of Calcutta. Fasc. 1-2 @ 1/- each. 1
- Tabaqāt-i-Akbarī* by Fāzlu'l-Mulūk-Muhammad-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. Dō. Fasc. 1. 1
- Tabaqāt-i-Nisā* by Fāzlu'l-Mulūk-Muhammad-Ahmad. A general history from the earliest times to A.D. 618. Edited by W. N. L. Fasc. 1-5 @ 1/10 - each. 1
- Tārīkh-i-Dihlī*. The history of Sultan Mas'ūd (Iltutmish) by Abu'l-Fazl-Bahādur. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ 1/10 - each. 1
- Tārīkh-i-Firuz-Shāhī* by Barnī. A historical work. Edited by Sayyid Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ 1/10 - each. 1
- Tārīkh-i-Firuz-Shāhī* by 'Alī. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ 1/10 - each. 1
- Tārīkh-i-Gujarāt* or History of Gujarāt by Shāh-Abū-Turāb. Edited by Dr. E. D. Ross. 1
- Tārīkh-i-Khushnavīsān* by Mv. Ghulām Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. 1 0
- Tārīkh-i-Shūstar* or History of Shūstar by Sayyid-'Abdu'l-Lah Shūstarī. Edited by Khān Bahādur Maulā-Bakhsh. Fasc. 1. 1
- Tazkirah-i-Shūh-Tahmāsp* or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott. 1
- Wāwā-Rāmīn* by As'ad of Asurībīlī. A poetical work. Edited by W. N. L. Fasc. 1-10 @ 1/10 - each. 1
- Zafar Nāmāh* by 'Abdu'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from his birth to his death. Edited by Mv. Md. 'Abdu'l-Lah. Vol. I. Fasc. 1-10. Vol. II. Fasc. 1-8 @ 1/10 - each. 1 0

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS

- A'smān-i-Mu'rifat-i-Aqālim* by Maqdisī. A geographical work. Translated by G. S. A. Rankin and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1 0
- 'Ā'm-i-Akbarī* by 'Abdu'l-Fazl. A historical work. Vol. I, Fasc. 1-11. Vol. II, Fasc. 1-11. Vol. III, Fasc. 1-11. Edited by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Larr. Fasc. 1-7, Vol. II, Fasc. 1-5, and index, Vol. III, Fasc. 1-5 @ 1/10 - each. 1 0
- 'Akbar-Nāmāh* by Abu'l-Fazl. A general work. Translated by H. Beveridge. Vol. I, Fasc. 1-15. Vol. II, Fasc. 1-17. Vol. III, Fasc. 1-10 @ 1/4 - each. 1 4

LIST OF BOOKS FOR SALE AT THE LIBRARY OF THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA,
AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agent—

Mr. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic, and Persian Series.

ARABIC WORKS.

	Rs.	As.
Faridatu'l-'Asr. A comprehensive index of "Yatimatul'd Dahr," the famous anthology of Tha'ahbi. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq, Arabic Lecturer, Calcutta University ..	10	0
Fihrist-Kutubul-Shi'ah or list of Shi'ah books, by Md. Binu'l-Hasan-at-Tusi. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'il, Al-Basri. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each ..	2	8
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidi. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulum Mv. Ashraf-'Ali. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
al-Isābah by 'Asqalāni. A biographical work. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-51 @ 1/- each ..	51	0
Kashfu'l-Hujub by Mv. I'jāz-Husain-Kantūri. A list of Shi'ah books and authors. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each ..	4	0
Kashshaf-Ittilāhātul-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāns by Md. 'Alī-Tahānawī. Edited by Maulavis Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 2-20 @ 1/- each ..	19	0
Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidi. Edited by A. V. Kremer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Marhamu'l-'Ilal by Yāsi'i. On Theology. Edited by Sir E. Denison Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each ..	3	0
Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Nazr by 'Asqalāni. Edited by W. N. Lees ..	0	10
ar-Risālatu'sh-Shamsiyya or the Logic of the Arabians in the original Arabic, by Najmu'd-Din al-Kātibī. Edited with an English translation by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1 ..	1	0
Sharh-Qasā'idu'l-'Ashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (Sab'a-Mu'allaqāt) and Poems by Al-A'sha, An-Nābighah, and 'Abid-Ibnu'l-Abras, by Yahyā-Tabrizi. Edited by C. J. Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/8/- each ..	3	0

PERSIAN WORKS.

A'in-i-Akbari by Abu'l-Fazl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each ..	33	0
Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A history of the reign of Akbar. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each ..	55	8
'Alamgir-Nāmah by Md. Kāzim. A history of the first ten years of the reign of 'Alamgir. Edited by Maulavis Khādīm-Husain and 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-13 @ -/10/- each ..	8	2
'Amal-i-Sālih or Shāh-Jahān Nāmah by Md. Sālih-Kanbū. A history of Shah Jahan. Edited by Ghulām-Yazdāni, M.A. Fasc. 1-4 @ 2/- each ..	8	0
Bādshāh-Nāmah by 'Abdu'l-Hamid Lāhori. The official history of the reign of Shah Jahan. Edited by Maulavis Kabirud-Din-Ahmad and 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Faras-Nāmah of Hāshimī. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Faras-Nāmah of Zabardast-Khān. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Farhang-i-Rashidi. A Dictionary by Mullā-'Abdu'r-Rashid-Tatavi. Edited by Mv. Zulfiqār-'Ali. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each ..	21	0
Gulriz by Ziyā'ud-Din-Nakhshabi. A love-story of Ma'sūm Shāh and of Nushab. Edited by Aghā-Md.-Kāzim-Shirāzi and Mr. R. F. Azoo ..	2	0
Hadiqatu'l-Haqiqat by Sanā'i, one of the Mathnavis of Hakim-Sanā'i. (Text and English translation). Translated and edited by Major J. Stephenson ..	3	8

List of Arabic and Persian MSS. of Government of India Search Department. 1903-1907 (Part I) by Mv. Helmut Fleissner, and 1908-1910 (Part II) by Hāfiz-Nazir Ahmad. 1/- each ..	2	7
Ma'āthuru'l-Umarā' by Shāh-Nawāz Khan. Centenary biographical accounts of noblemen. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each ..	7	8
*Muntakhbat-Tawārīkh by 'Abdu'l-Qādir-Badrī. A historical work. Vol. I, translated by G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by T. W. Haig. Vol. I Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-6, Vol. III Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	17	0
Do. Vol. III, Fasc. 3 ..	2	0
*Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain. A historical work. Translated by Mv. 'Abdu's-Salam, M.A. Fasc. 1-3 @ 1/- each ..	3	1
*Tabaqat-i-Akbari by Khwājah Nizāmud-Din-Ahmad. A historical work. Translated by B. De. Fasc. 1 ..	1	1
Tabaqat-i-Nāni by Surājd' Din Jawzjāni. A historical work. Translated by H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each ..	15	0
Tārīkhul-Khilafah or History of the Caliphs by Suyūfī. Translated by H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each ..	7	8
Tuzuk-i-Jahānī by Mu'tamad-i-Din. A list of works. Translated by W. H. Lowe. Fasc. 1 ..	1	1

† For description see in "Persian Works" heading.

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each ..	10	0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1873 to 1901 (1901 are out of stock) 1/- 8/- per 20 ..		
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 177 (7), 1878 (7), 1879 (8), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (7), 1883 (7), 1884 (7), 1885 (8), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (10), 1900 (7), 1901 (9), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (11) 1/- 8/- per No. to Members and 2/- per No. to Non-Members ..		

N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each volume.

4. JOURNAL of the Asiatic Society, N.S. Nos. 1-4 (1904) are out of stock. 1905-1907 1/- 8/- per No. to Members and 2/- per No. to Non-Members ..		
5. MEMOIRS, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (9), Vol. IV (2), Vol. V (8), Vol. VI (13). Three volumes to number to number. Dico 1/4 @ 2/- to Members ..		
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1774-1883 ..		
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 Parts 2-4 ..	6	0
8. Moore and Howitson's Descriptions of New Books. Fasc. 1-11 with 18 coloured plates. 1/- each ..	11	0
9. Kāzima, Jalāmat, Parts I and II ..		
10. Persian Translation of H. G. B. B. of 'Ispahan' by P. J. Shāh ..		
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878) ..	4	1
12. Materials for a Flora of the Malayan Peninsula. Nos. 10, 17, 18 (Vol. 74, Part 1, J.A.S.B. 1905) ..		
Do. No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908) ..		
13. Index to Punjab Notes and Queries, Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. 1 A.S.B. 1908) ..		
14. A Grammar and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909) ..	3	0
15. Introduction to the Maithili Dialect of the Bihar Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909) ..	5	0
16. Index to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15 ..	0	4
17. Numismatic Supplement, No. 16-17, 23-29 @ 1/8/- each ..	6	0
Do. No. 18, 22 @ 1/- each ..	2	0
18. Tibetan Studies. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Koros ..	2	0
19. Catalogue of Inscriptions on Copper-plates ..	0	8
20. So-Sor-thar-pa (bound) ..	2	4
21. A Grammar of the Tibetan Language, by Csoma de Koros ..	10	0
22. Author Catalogue of the Hyderabad Collection of Manuscripts and printed books ..	0	8

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the Treasurer Asiatic Society, only.

Books are supplied by V.P.P.

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور
کشیش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده
و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در
هیچ مقام قرار و آرام نداده کسان کسان تا بمقصد می دواند - چنانچه
خانجهان کفر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالفجر
و بنديله بل کشش زبانه شعله سعیر و جکیم و آبشخور سرچشمه صدید
و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه
بی خویشی داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص
و سر منزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
شوریده سرکه پیمانه عمرش چند روزی بیشتر از خان جهان پر شده بود
درینولا در سرزمین بنديله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی
کالفجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
بد سرانجام آنکه چون سابقاً گدار خانجهان بر ملک بنديله افتاده بود
بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماص عین نموده سر راه برو نگرفت
و از بنوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب پادشاهی در آمده همواره
خایب و خجل میزیستند و پیوسته در مدد آن بودند که از هر وجه که رو
دهد با اقدام عنبر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف
غیبی شمرده بافواج آراسته خویش غرق بهمین ماه به تگابو در آمده سر راه
بر ایشان گرفت - و نخست دریا که چنداول بود بر خورده بزد و خورد

در آمد - آن سرمست باد غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسه
 سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرمالجیت حمله آور
 گردید - و دریغبال که او سرگرم جانپزایی شده در پی حریف اندازی بود
 قضا را تفنگی که از بس درین مقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیمای را سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از زیاده سرب ها حباب آسا کاسه سر بیاد هوا برداد افواج بنذیله
 به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خانجهان درین میانه فرجه فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از
 میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دریست بنذیله
 در عرصه کارزار بمقام جانپزایی در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
 حسنه روزگار بود بکرمالجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرمالجیت بخطاب
 جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگی
 اندوخت - چون شراوت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتر
 داری از دست داده هرو روز مسافتی بی سپر میکرد - و موکب اقبال از
 دنبال آن ادبار مآل بر سیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع
 نیمی از اعمال ببانندور^۱ بانزده کوهی سیهنده^۲ رسیدند - و بندهای

(۱) در شمال و شرق جهانسی واقع است *

(۲) در شمال کالنج واقع است *

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوه اندیشان
 زیاده از ده کوه نه مانده بظهران بیدرنگ بآهنگ یکر کردن معامله او از
 روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش
 کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفت لیل و نهار
 شده از ابلاغهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده
 در چهار پایان قوت رفتار نماند معینا از زخمی بسیار همراه داشت بنابر آن
 در آن روز دیر تر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدر
 رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه
 جا مانند طلیمه بخت بلند پیش موکب می شنافت دنبال آن برگشته
 بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر بار رسید
 سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار
 کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا و استوار
 داشت - و زخمیانرا باندک میله خزانه که از دست برد تاراج حوادث
 زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسبه پیش فرستاد - خان
 فیروز جنگ در آنروز شهادت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و مولت
 برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانجهان
 با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده
 سپر صدمه آن قضای مهتر شد و دست از جان شسته بی محابا بزد
 و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که زبان آتش حرب بلندی گرای
 گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان
 خشمگین با تندبی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین
 هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو و زبروی
 هم شده از فرط پردلی چندین خانه زمین تهی ساختند - و چون پیوانه

بی پروا خود را بر آتش زده در دست بود شجاعت دست از رستم
دستان بردند *

* مثنوی *

دانی چدل سخت نپیاد شد تن از آهن و دل ز فولاد شد
چوسیل آن دو خیل خرابی پرست بویرانی هم کشادند دست
دربندند برهم یلان بی دریغ چو جوهر بدنشان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغها جفت مقراض وار
در آخر کار بیهوش کشائی توجه آن نظریافته ناپید خدائی شاهد
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دست بازی بسریازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خان عالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصه جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رانی
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیارده تنی چند از آن زیاده سران
را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند
و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی مکر بر روی ران رسید - و بدو
دیر چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -
و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت
بحساب کاهی بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
دلبران شیرانگن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته
بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته اقلان و خیزان خود را
بنواحی کالنجور رسانید سید احمد قلعه دار کالنجور سر راه بر آن گمراه گرفته
جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین] ع
نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
عالم پناه ارسال داشت و بجلدروی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان
سر افراز شد - و خانجهان بکار فرمائی اضطراب علان بشتاب سپرده تا گذار
تالاب سیفنده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا علان یکران
خدلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و علان اختیار از دست
فرهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گردید گیر گردیده بود قرار اقامت
داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مراقبت
و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گزیدن تکلیف داد - در آن میانه
جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی
سرخویش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیشنهاد همت ساختند که
بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکران سازند - و بهکم این قرار داد
از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی
شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار
و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بر آن فلک زده برخوردند - و آن
برگشته بخت با عزیز نام پسر که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل برهلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعروصه پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلاوت در عروصه کارزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند در آن عروصه شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند ز بردگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین رهنگامه دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئی زمین اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبارت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عروصه پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیارزده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گریی سعی سودی نداشت و اصلاً امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارت در آمده مشقت برنشت و پهلوی بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عروصه مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برجهه مادهو سنگه که پیشتر از همه بوز زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتی

داری داشت از خود نفرت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخمهای پیاپی سیوف خاک وجودش را بصرفه دادند - در آن میانه قریب بسی سوار از همراهان او خود را بیک کفاره زده بتگ و تاسر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عاز فرار بخود قرار ندادند با محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایدل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعله تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکین ولد سید عبد الله نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازی داده سرافرازی جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیری را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردی برافراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از ذنبال رسیده بشکرانگه این فیروزی که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کار ساز حقیقی بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایدل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانه حضور پرنور ساخت *

کجا این سرو اعتبار [سنان] مگر از پی عبرت دیگران

سری را که بودی ز صندل بدرد . [سنانش بیازی پرازگاه کرد] ۴
سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و نهم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سران تیره روزگار را بدریار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته بآهنگ مژده رسانی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب تنبی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتها و اهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقاره شادبانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مهال بجهت یمین الدوله آصف خان و مهلبت خان خاننالن و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضاعت منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکار فرمائی مصالح ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پرشور و شران خیره سران آریز و گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱) ع [زمانش بیازی پرازگاه وگرد] صفحه ۳۳۳ - همه دل فتنه اللباب

در نسخه کاتبخانه آصفیه حیدرآباد بجای مناش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلح سرشار یافت *

این مژده فتح از پی هم زیبا بود این کیف در بالا چه نشاط افزا بود از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مواد عسکر منصور که

عبادت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید

پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید سعی کار گزاران و میانجی کوشش مددکاران بی نیاز لجرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بروفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع اسلح یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک و جبههای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آینه خیال هیچ کشور گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهایی اقبال کار ساز فتح آن در لیس ترکناز روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رودهای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بغاقله بیست و هشت میل انگلیسی واقع

است *

اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پینته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیش نهاد همت سازد - لهذا انصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمداخله سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای دستگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهویر اسباب ذهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته ای محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیداهای راجه ججهار سنگه در صدد سر بازی شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جوار که هنگام گیسو دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر نگاوران ناد پیمای پیشی می جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از نیرو تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسب و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهویر ایشان اکثر دلیران و یغماگران لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیده سه زنجیر فیل و پنجاه اسب بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا برآه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیق نکر و تدبیر فاعری نگذاشته - و در عین تعمق نظر در بچه بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نفهته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کای و اهتمام تمام بشگفتن آن باز داشت - و در آن سمت ملجارها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار زانو و برادران او از قسمت یافتن ملجارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق انگیزی و توپ کشانی شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جرثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بان نگاه می داشتند ارباب آن توپ در انداختن نخستین از مدمه آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثلثه کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همگان تنگ گزمت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارباب و رنج توپ که بآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آن واقعه روی دروازه منصوبهای فتح موجوده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث

را با جمعی از بندوچیان فرستاد که بر کفار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملجأ ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه پادشاهی خصوص امرای دکن بنابر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند که صرف وقت بدین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و بدین معامله پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصفا ندانیده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار وائی نعمت جارید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات محایف اعمال و جرأید مساعی اهل قلعه که عنوان تهران و تکامل داشت آیات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عین و صوم ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جرنداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زمین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای برای حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته بالا برآمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهایی بر ج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچه دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب ^۱ [دو] هزار کس از راه برج و باره قلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اتمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرمع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و فاطم بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و برو دیوار و در حصار بجزروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میلان رفته برزده آن معلوم نشد - و مستحقان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعلة قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار را و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جد مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر درخواه امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرزداسی آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسرداری میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خلطرتیج نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسای نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعفایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسب از طویل خاصه با زمین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیده بخلعت و اسب و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - . افواج نظام الملك كه بيست گروهی قلعه ده‌هزار اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار كه در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف برگیراگیر تسخیر شده بود شتافتند كه شاید باتفاق دستبردی نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ كرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشكر عادلخان كه در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اوداجیرام و کبیلوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود كه عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فرهاد خان بمراسم محال متعلقه خود كه در سمت سرحد نظام الملك واقع است فرستاده بود كه آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در باره تسخیر و تصرف فلاع و پرگنات متعلقه نظام الملك كه شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند كوشش كند - بعد از آمدن اعظم خان نوشت كه چون عادلخان درینولا بنازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را كه در جذب كثرت موكب اقبال حضرت سلیمان مكانی قدر و مكانت خیل موزی ندارد بخدمت ارسال داشته كه بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردد - الحال این بنده درگاه در خواست آن دارد كه باین دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و علاج حال باشد دست‌نویس رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنكه میدانست كه اوبظاهر اظهار وفا و وفای می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملك اتفاق تمام دارد و بستیصال كلمی اراضی نیست بذایر اغماض عین و مدارا كه از ستوده ائینهای دل‌پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محمودة و سایر شیوه‌های ستوده سرداران از مكثرون ضمیر او قطع نظر كرده با او بمقتضای نكته نكته علی الظاهر عمل نموده به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - كه چون درینحال عزیمت تنبیه غنیمت سمت تصمیم یافته مزید توقف كه صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده كه ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیه وقوع و زینور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و اناسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موكب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردیری جهانپوی رسید بحكم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیقیلس كه ناشی از كمال شكوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان كه در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بظاہر آنكه منع همراهان او باعث مزید توحش و تفرفر همگان می شد ازین معنی كه منافعی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معذرا از روی مهربانی بمقام دلاست و استمالات او و پدرش آمده سخنان عطفوت آمیز كه مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانكه وحشت ایشان بانس مددل شد - آنكه از سر نو بر سر دلدھی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

مدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جببني اعظم خان زرو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتفاهی مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرانراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان بفرینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده بایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکرمک مردم او اقدام نموده بعد از فتح بار باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت متأثر دروادی تعاقب غنیم تکاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معیناً از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انساب آنست که بمحاصره قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی بیوجه

که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که دریغولا چون عساکر منصوبه برادره تنبیه بقیه السیف غنیم به پائین گهاٹ متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهاٹ نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرد - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و بتفاق همگنان را در میان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شما مضر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانباں جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه مانده مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار^۲ شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت

قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از قیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

- (۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصله نیست و پنج میل انگلیسی واقع است
(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیو بمفاصله نیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهی بجا نیارده برخلاف سیر مرفیة ملوک عهد
 ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل
 و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز
 کفایت نکرده افغانه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
 ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد
 مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
 کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - لاجرم
 حضرت جبار منتقم انواع بلایا بروی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه
 نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر بران از اطفال نبات
 باز گرفت - و تا اذقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال
 ابر مطیر زکوة گیر بود برشحه واری نم بل به نیم قطره شبم نرسید - بدان سال
 که گویی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سفای سحاب
 سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه
 کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبی سیمای
 گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تهمی چشمان مایده کلام ابوطالب
 کلیم درین باب میگوید *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفتی برج آبی ز آسمان رفت
 هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
 اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده تشییس بود
 مجمه باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر
 به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کر از شمار و تعداد اموات
 در گذشته اسم مویه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
 آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد لوازم تهنیت بجای

تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخفای ساحت عدم را
 بر مردم تفک فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنولا این
 فضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله
 بمراحل وادی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر
 می جستند آنرا که قوت رفتار و پایی قرار از وبا غلا بود بعضی از اوطان
 بغربت و برخی از دنیا باخوت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی
 کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یلای قطع مسافت آنچنانی نیز
 نداشت *

فلک ماند از پی هنگام غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
 زبس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچه تابوت میداد
 بسان شیشه ساعت در دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
 بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از فوج شموی خالی
 نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلای قحط
 و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
 همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
 این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند
 انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که
 در آنولا بود نیز از بیغ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
 و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آم بر التهاب زبان آتش
 جوع می زدند - بنحوی که هر آنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
 گردش چرخ درار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی
 در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد *

ز تنگی گرفتیر و گر غمی بود بخوان رزق او غم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کسوده تاراج بزان شب فلک هم گشته محتاج
پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون
سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی
دست می یافت از سر او در نمیگدشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز
و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [دیده] خام می خوردند -
و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق
میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگام قحط زنی در جوار محله
سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد
خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت
ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان نظم می نماید
که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر
پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی کبی بهره مطلق ساختند که استخوان
ریزه نیز در کار من نکردند - انحصار کار بسرحدی کشید که چون این صیدها
بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار
روزگاری بسربردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا
بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک
کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کارش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً
بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احوالی مراسم دین و آئین
شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع
پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی
خطا راه بدو نیفتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده
از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی
از آن بر زبان و نشانی در میان بود برآمیخته می پختند - و اسم سامی
نان بر آن نهاده بجان گرمی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول
اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان
سان نموده بسان تحفه گرانیبه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم
شکم پرست که از گرسنه چشمی شره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ
شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از گمان میدوید آنرا باندازه
دسترس خرید می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانیبه
و فروشندگان این کالای ارجمند والا بر سوائی کشید بعد از تحقیق این
حقیقت ایشان را بازخواست شکنجه سیاست بیاسا رسانید - ملخص
سخن از حیص بیص این بمضمضه مخوفه و تهلکه مهلکه جمعی که قوت
حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از
آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس
و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه
که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است
ازین بلیه جلیه عظمی و طامه عامه کبری نجات یافتند - چه حسب الامر
آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها
برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خلصه
شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بلاعام می دادند -
و سوائی این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی
هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار رویه سوائی صدقات و وظایف
مقرره بر سایر سکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد
که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده

پنججاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغه تخفیف بازگذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر تلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از همنوعی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب در هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازی یافت *

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهات دارند سبیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانه کربوه را نگاهداشته سر راه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موبک مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن اتفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراکنده شده اند درین باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح بارندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در ابس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ملای در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که فویت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بر روابط وفا و وفای استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این

دردمان مساعی جمیله مبدول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بذایر درخواه هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بای اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلیزیر در رندوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف برمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان ورشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعیین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تراج قصبه و بازارگاه پرینده متوجه گشت - و بناخت و تراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بیای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه خام که بقعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمه نیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان دو توب کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لاخ پاره سنگها بصدمه آن جدا شده و بچندین تن زخم های کاری رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و فرموده اعظم خان دلوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است *

بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار از آن گونه
فرزین بندی که تصور آن عقده دشوار گشا خرد را مات تحیر داد بر آوردند -
اعظم خان با وجود عین انتظار کومک و خزانه بشراط محاصره نیز پرداخته
از سه طرف ملجأها ترتیب داده سپهها پیش برد - و از سمتی که باهتمام
راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچه سلامت نزدیک تر برده
آنجا حواله گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن برافراخته متحصنان را
بباد تیر و تغنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک
برابر ساخته اگرچه کاربر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل
بارۀ شیر حاجی از دست سرکوب اهل جواله یاری سر بر آوردن نداشتند
لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب سلامت مقابله آنچنان بر بیرونیان
از فضائی حوصله درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ گاهی در نظر
وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جلی انباری میگرفت در حوصله
ستوران جوی همسنگ خرمی بود - بذابر آنکه در آن نواحی بیخ گیاه از
زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از
فرط ترصد علیق چار چشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند
نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهی میکرد دوختند - و بنظر
کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد بر می داد ساخته بیاد علف تسلی
می اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار
بجهت آوردن کاه و هیمة بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق
زمین کاری و چاه کذی علف دوسه روزه چهارپایان در جمیع جهات و اطراف
اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب
کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتار چند گیاه بخوراک
دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمی

جوباستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان
صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار
برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهاور آورده در موضع پاتره^۱ منزل
گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دیار سپهر مدار روی داده مرقوم
می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارائی ایران حسب الامر
اعلی از دارالخلافه اکبر آباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردن
که مشارالیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجله بخلعت فاخره سرافراز
سازند - بفایر آن مکرمات خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده
مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باورسانیده از تشریف خلعت
سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال
معادرت نماید - و معتقد خان صوبه دار آفولایت تا بدرگاه گیتی پناه
همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از
بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید
اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان
مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا
که حکم اشرف صدر یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر
دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بفایر رسم
معهود هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده
مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

(۱) این موضع دو جنوب دهاور بقاصله چهارده میل انگلیسی واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباحی و مفتخر گشتند -
 عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان
 مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهربرسبیل
 نفر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهرو شمشیر
 مرصع و جیفه مرصع و اسب و فیل خاصگی معزز گردیده بافرایش هزاره
 ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان
 که چار هزاره ذات و سوار بود خلعت و غیره و اضافه هزاره سوار
 و خطاب خانچهانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر
 منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه
 مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام
 مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت
 ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن
 چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ
 رشک بر دل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار
 نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه
 اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا باید اندوخت و وام آفتاب
 تابان نیز از فاضل زلف جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فروغ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی فیراعظم بعد از انقضای بیست و سه
 گهتری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار
 عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو
 زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نوبعالمیان رسانیده ضعیف حالان
 گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره
 عدل و احسان بل خلعت نیت خیر است ابلی زمانه بتازگی منظور نظر
 مهر پدران آبابی علوی گشته بقیه السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکناز
 حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طغیون و و باجسته بازماندگان شبیخون طوارق
 لیل و نهار از مضمضه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار
 مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمقتایم
 عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن
 چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی مثله الهی سیر چشم
 نیل تماشا گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات
 عظیمه ایرادی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود
 را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می
 پردازد *

دوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی
 همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیره او شناخته
 بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب
 نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید -
 حضرت شاهنشاهی نامه از او برگرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند -
 بعد از آن زبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل
 بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت
 گذراندن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیاله زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجه خاصه که بذایر رسم معهود در ایام جشن ها و عیده‌ها عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی محمد علی ایلچی از دارالخلافه تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین برس آستان آسمان نشان پیشانی بضت را فروغ سعادت جاودانی داد *

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراقی زان مرصع شعله نهاد و نفیس امتعه ایوان و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بخشنی فرو ماده با پنج استر و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت محمد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان نفوسند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصعوب شیخ محی الدین رسول درگاه و فاخان نامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داده قطب الملک برسبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که ^۱ [عبدل] ^۲ نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بذایر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متروک آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداري فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بانواج قاهره بتوزک و تهیه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامون ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بذایر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهاندوان متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مولجه و مجادله میدادند پای کم نیارده خود را بیابین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگام مدافعه و مانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنزدانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و بله برآمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

(۱) ع [عبدال] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۴۴ *

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیلوی تأیید آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتأیید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در بلو پورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مغذول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از گشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضه پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقیق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعههای مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراکنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباہ رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بشاک برابر ساخته پتہا را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بکوش کر گشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابه بلند آوازه گردید که بمسامع گریبان عالم بالا و صوامع - ملاه اعلی رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عذرا انصراف را به اله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلم است باین کیفیت که چون سپهبدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقیق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همدستان شدند و با مردم سپهبدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - ولیکن چون حصار بحوزة تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرنوشت یاسیری در داده دستگیر شدند *

درینوقت که خبر فوت شیرخان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبر آباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاره سوار

بر منصب اصلش که چهار هزار و سه هزار بود سرافرازی یافته بصوبه داربی احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صغیر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه الهی راجه بیتلبداس به نگهبانی قلعه رنتنبور از تغییر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانیها بکار آورده تازه بیایه راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه ناصور نداشته باشد بیایه اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بکراست قلعه رنتنبور که از قلاع مشهوره هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهوده مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن بر گماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملجأها قرار داده کلبر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

(۱) قریب به پنجاه گروه در سمت شمال و شرق بورنگ آباد واقع است *

سپهدار خان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم پادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزار و سه هزار فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزار و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخرج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما بحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق یام مؤده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باوایی دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بفوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشوات غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نوای شادمانه مبارکبادی در گنبد سپهرنهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دریم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جبروت درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار وادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت
مصلّا را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جمال و زور
دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقرر
این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلافت کوی و بازار
باشانیدن دره و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان
ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنوا
جاگیر زمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص
ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبه باقر خان است
بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان -
چون خان مذکور ولایت کبیرا پاژ و حصن حصین منصور گده را از
گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت
زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام
موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کبیرا پاژ خیره چشمی بل چیره
دستی آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کبیرا پاژ بانداز گوشمال ایشان
بر آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند کوه جنگلی انبوه
پیش آمد که در آن سرزمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل
بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر مصر را از کنار آن
جنگل محال گذار چه جایی میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش
ز پرتو آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق فانی اشجار
سرافرازش سرباز زد - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود
که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمح البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر
میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بردی - و فور تشابک اغصان

اشجار آن بیشه دور و دراز در پایه که بیک سبک پی تیزنگ یعنی اندیشه
نیزنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه
گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نبستی -
مجمعه بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که مرید بنفاز حکم
همت نغذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا
سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن
از آن محال محال گذار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد
اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلالت
مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه
موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میلان در
کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ
جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پش آمدند
و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بلن و توپ و تفنگ را گرم ساختند -
و از پنجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله
سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد مصر بر آب و آتش
می زدند از زوال آتشیین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته
خود را بی ابا و محابا بیای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرمی
شعله سرافراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور
بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند -
چنانچه به کم تر فرستی خلقی بی پایان از آن کم فزشتن بی سر شده
بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر
گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تأیید این برگزیده عنایت ایزدی

چون نصیربخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشت و کوشش داده بود درینوا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تأییدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عملی موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سوا نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشباری پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف خوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مرد افکن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن برانگیخته آن تباہ اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخر

طوبه اسپان بار گیر که بجهت سواری تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دوستان تن بی سر شدند - و قصبه بحوزه تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد وزن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به نگهبانی تمام شب شب خسته و دل شکسته بدری نظام الملک پیوست - و نصیربخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیه فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سالی خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنکه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سرانجام لوازم قلعه گیري پیش گرفت - و ملجاریها به بهادران کار آزموده بخش نموده در پی سینه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچه سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیل جراثقال بغراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملجاری نصیربخان کوچه سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملجاری مذکور در آن مقام قائم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبره قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقه تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افکني و بان اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند - بجز آن از ملجاری نصیربخان نه آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملجاری ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدیگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملجأ
نصیربخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات
آتشباری را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طرفان آتش
انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات
و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبود مرد آزماهی دل از دست نداده سر
پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر کشاد - و با اعتماد کار گری اقبال
و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل
و باقی را مغلوب و مغلوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی
استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده
پیش برده بودند باتمام رسید نصیربخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب
را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه
قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم
اشرف بامداد آن شهادت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم
استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملجأ آورد - و چون در
حضورش هرسه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو
نقب دیگر کار گرفتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت -
و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته
چندی دیگر را مدمه افتادن دیوار بظاک برابر کرده ازین دورا بعدم آباد
راهی ساخت - درینحال نصیربخان و همراهان پرورش کرده از راه دیوار
افتاده اراده در آمدن نمودند - درویشان بمقام ممانعت و ممانعت در آمده
سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکلی پر باروت را آتش زده
انداختند - مجملأ از دو پهرتا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامه گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا
کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز
مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب در میان آمدن
ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه
خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن
دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگی حال استقبال
را در آئینه مشاهده احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً
قلعه بحوزة تصرف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند -
ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار
بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت کشوده در خواست پیمان
نامه نمودند - نصیربخان حسب المدعا ایشان عهدنامه نوشته همراه
معتقدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار
برآمده بر راجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان
بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه
نصیربخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهی گذرانید و از نوید مرام
نامنذاهی خلعت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیربخان در همان
روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه
و نوزده روز بکشایش گزائیده بود گردیده خصوصیاتش بفطر دقت نکرد
آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ
عقبی کلان و عقبی خورد و ملک ضبط و بجای از جمله آن توپهای
نامی است بتصرف در آمد *

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ با اسماء فهری کلان و فهری خورد و فهری
کلان و فهری خورد نوشته شده - لکن فهری کلان و فهری خورد چنانکه درین کتاب
مذکور شد صحیح معلوم می شود - منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انما که درینولا بنابر نیرنگسازیهایی بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تحریب بنیاد دولت خودیش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود سپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقربان او کلامی بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسائل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی دوریه را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بعضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا گذار معسکر اقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه تاناجی و تاناجی مذکور شده حصه اول - صفحه ۷۷۸ *

شناخت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبانی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرافراز فرموده مد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و ملاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواست عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بانفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنه بهالکی و جیت کوبه از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فرو گذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار و داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر برگذارد و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در گذار روزگار

(۱) در نسخه نقبخانه امفیه این مقام باسم جیت کوبه مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق بر کنار آب و نجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر انواع اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبست یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بفراموشی می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیل و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیارنده تمام جمیعت همراه نیارنده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهایی قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهبانی عملی که می نموده بجزیره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین ایمنی آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود بازاده تاراج و تحصیل ما محتاج دراب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر گشوده بودند - درین حال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در باره کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پابر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بروفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابرین با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا انواع مخالفان که بفاصله ده گروه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئه قلیله غلبت علی فئه کثیره جمع ساختند - و بصولت شیرو و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدیگر پریشان ساختند - و آنها را فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوری بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً در یقوت رسیده اطراف ایهان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه ساحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیزه و پیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش با عدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدیگر آویختند - مجمل آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردمی و یک تار معرکه مرد انگلی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم داستان در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار معوشد - و آخر کار شهباز خان با پسر

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خورشیدانش
کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه
پیکار برآمده بیخوابی خود را بارورسائید - و بهادر خان و یوسف خان
که زخم های مکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجای آوردند که
از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خودشان
نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت
جارید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته
جراحت های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی
خبر یافت عذر بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه
چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی
شمردند از بیم اعظم خان سرخود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن
خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بنارنگاه رسیده چون معرکه
را از دوست و دشمن خالی دید پس از نگاہی بسیار اثری از غنیم نیانت -
ناچار بمعادوت نموده عذر انصراف به معسر اقبال بر تاخت - و روز دیگر
از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج برگشته بهالکی وجیت کوبه
متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته نگارک آن جرات
نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علین
دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد
قصبه کلویه که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره
بمرتبه بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده
بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده
بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن
قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدھیر که ریگ بوم است
و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال
اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیفایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینولا پرتو
به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور
دیده بخشش و بخشایش سکندر در تانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه
تباہ سابقاً خورشیدی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت
جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات
را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیع - از آن وجیه تر نمی باشد
بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سلبه من جمیع الوجوه
تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جریمه بی حساب او که جز مغفرت
آلهی معفو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی
در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران باهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند • ولی گلستان نیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید • گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام
دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به [قصر] وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرگار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سراخت هستی بربندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پایی ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاج را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سرمزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت مآلوی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرائیت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال *

کبسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادی همین یکدم است چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نیاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم است و شور و سروریش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدانچه ماده دل بستگی انسان زیاده تربود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب ملکه حمیده صفات و فیء وافی برکت مریم زمان رابعه دوران ممتاز محل بیکم

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال سعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعی دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکنز و منقص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال بر آن بانوی خجسته سرشت تغییر یافته ضعیف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت پادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیکم صاحب در خواست تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره مدت درونی اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواست مهربانی و عنایت در حق شاهزاده ها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهزی از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا فرموده برحمت حق پیوست - و در رفته دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در تصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت گده گیتی را مصیبت گده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمعیت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا معظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجده نعش آن عصمت قباب در باغ زمین آباد آنروی آب امانت بظاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنات تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیره آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایسته تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابیی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمین صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد *

(۱) آب نیقی مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - ۳۸۶

• ابیات •

غم بادشاهان غم کشورست • بهر تن جداگانه آنرا سربست
جهان را برنج آورد رنج شاه • بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کالبد دان جهان سربسر • که دارد درون تاجور حکم سر
چو از رنج پاتن دگرگون شود • نگه کن که از درد سرچون شود
بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعر بعد
از رحلت محبوب ارجمند دل پسند و نادر باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیب
عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس
از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص
در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش
یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده
مبارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل
مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیقرار از جا رفته نوحه و زاری
آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی
که با وجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته
دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر
شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هرماه
نمی قعده مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ
و عزای چیزی بانی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت
آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحب روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیغه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف خانخانان چنین در میان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم و دمساز و همدم بوده دقیقه از دقائق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و مع هذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پزوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور انسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن دکن خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد •
در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردین ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تفضت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمس ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته • • • • • مصراع •
جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعلش اقدس آن ملکه قدسی خصال به دارالخلافت اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان سنی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده خصال داشت بهراهی محققه محفوفه مغفرت نامنهایی میاهات اندرختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبر آباد در سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافت مشرف بر دریای جرن که متعلق بر لجه مان سنگه بود و بر عوض حضرت خلافت مرتبت منزلتی عالی بنا تراز منزل مذکور بر لجه جی سنگه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقده منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر فامعوم بر تهرم مرقده آن معنجه جلیب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواج سنگ مرمر طرح انداخته بر دروش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی نضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهلی فرح افزا که به فسحت ساحت و ندوت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک رویه باتمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زینت و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرافی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور رویه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک رویه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقررا آن تقدس نقاب که سابق شش لک رویه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحب زمان مغفوض گشته دیوانی و میر سامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستی خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بنگاری درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبجاق و انعام چهل هزار

رویه نوازش یافت - و همدین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار رویه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایه آوارگی آن ثبات رای بود مورد استعسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که از سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنکاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دراب - و هم چنین ترکناز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضی اقامت در موضعی بود که دریاست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمر آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنکشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی معبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطراب او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطموره زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از

دستیازان این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است حواله فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کردار فابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلوی نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعزت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده دریغوا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رودخانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه در پهر دو گیتی گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دوراه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرو نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بپایمردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسب و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جویجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نفوذ جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن داننده نهان و آشکار و مرسل ریح و مغزل بران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خاها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرامی گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسانگی خانه سید پرورش خان باره انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت هلی روزگار که مآخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از هم نشینان بآتش همسایگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنج هزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلج ربیع الاول سنه هزار و چهل
هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمرابد مقرون
به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با سایر اجنلس فقود و وظایف مقرره و آئین عیش و عشرت و داد
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
وجه صورت بست - درین ایام انواع بحر موج مرحمت بادشاهی که
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب
که در دکن نشان کمال عظمت مکانست و رفعت مکانست و والیان ولایت
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار و چهل هزار
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعزایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار
ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تمانه دار هر دو بنگش شد -
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سفت دریافته لختی به سستی
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه
گیتی پناه بود بمسامع و الا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
بخطاب راو و منصب سه هزار و دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگه
پسر را ورتن را به منصب دو هزار و چهل هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سربلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم سترسال
بایراد امری چند بدیع که از گوپی فائده پدر او باوجود خوردنی جثه
و اختصار بنیه سر می زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود
را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد
جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک
زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت
استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تفاواران سطر
پنجه قوی بازو نشسته کله او را در میان دوران گرفته بزر تمام می شکستند
او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی
و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر
دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است
بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات
چند مرتبه آن حبشی نواد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که
این فدوی غلام بنابر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام
تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا
در مقام اظهار بغی و طغیان بول بدست آورده در زندان پادشاه اعمال بد
به روز خودش نشانده اگر پرتو عزایت بندگان حضرت سلیمان مکن
برساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهه بندگی را بنمغای
داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده
باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد و التزام
خواهد نمود و لوازم سر انگندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت
بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش

در دولتخواهی و همراهی هواخواهان بدستگاهان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالیت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پس رده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمعیت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناپس فالحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بجز آنکه بی سعی امر آنحضرت بدستگاهان دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان منضمین اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتسمات او بر طبق خاطرخواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستاده او با کپیوه مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصرنگ مرصع به زمین زر دوز و اسپ راهوار صبارفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداری عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده بار مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمت عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتراج و تحریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بجزایرسم درینفقه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد برفیل سوار میشوند و بجهت مغرب براسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دبو زان بری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر بایراق فقره و پوشش مخمل دریافت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمنندی و سر بلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعیین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گچ سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویرمی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کیلوجی بهونسله و بهانرجی و امثال ایشان - و هریک از امرا و سرداران در خور مرتبتند و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندو قچی و چهار هزار پیاده بندو قچی نیز بارابهائی توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتغال خوانند از دربار بنهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالر اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندبیل و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیربخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منفلا پیوسته عیان بر عیان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعه مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دو اندیش بطنا امر و نهی این فوج عمده بعده تکفل و تعهد نصیربخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمود یمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشی گری کل افواج بدر تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و راجه گچ سنگه و راجه بهار سنگه بندبیل با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیه تعیین یافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این قشون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کار طلب از سادات بارهه و امروزه در التمش متعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بندبیل با پانصد سوار احدی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باین توزک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صوب الهی و اقبال روز افزون حضرت ظل الهی با سرعت سیلاب سر در نشیب ببالا گهات روان شدند *

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد علیا می بود بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور

دریافت بغیر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گهات تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینحالا که آن عمده امرای ذیشان بسرداری بالا گهات متعین می شد یکرور قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نکین سعادت جم را بمخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بفواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینحالا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدرآ و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خلصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه باریاب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - درینحالا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دیار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدر یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنابر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جازید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت - و سلف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هرروزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای ربائی طرم سپهر میثائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به درکوب دربی مکتل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سرقا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بقشوق بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سراج روی زمین روکش کار نامه ارزنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخششی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدر بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جمفر خان از اصل و اضافه بمنصب [دو هزار و شش صد سوار] ع و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکفی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

و امینی سهرند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل فرمودند و بیست و هفت راس اسب کولت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امنعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزاره دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بندیل و لشکر گومکي او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام منکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و ائصال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب در میان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دشت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مضارح آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگهبانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی^۱ شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابری یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصی حصین بسته شروع در پیش بردن ملجأ نمودند - و آنروز در کارسازي مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زینه پایه و دست آویز کنند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملجأ کمتر پیش رفته بود راه گشوده رو بواحدی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره برآمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دراب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوٹ مالان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قریب به بیست و پنج فیل انگلیسی در شمال و غرب بدر واقع است *

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و فاطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند •

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشارائیه بنابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بغراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقه آتشباری در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش نیانت جز آنکه اندکی روی و دستش از تفت باروت متأثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار گاهی افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینکمال مسجدی را که آن سست دیوار انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزل عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هرجا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عنبر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصلحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشنلس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و باندی آن ازین دست مردم گمقام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد •

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را بمسوال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و بارو قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله و بریدی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصیری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارو هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری را کار

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهباده داد دلّاری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سوار پی آنرا مستخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسرو نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمن الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکرا دستوری کوچ داد و شبشب راهی شده در گذار رودبار بهیچا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنکه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعلش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبر آباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیرخان و مخدوم مکرمه سنی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیرخان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهران در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلدا سن و مادهو سنگه و راو کرن و پرتی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیغه مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنل تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سوانح سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملجور و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند و بمقام دستبازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مراج یعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمه سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمايت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر نیر و بندوق در می گذشتند و در عرصه کارزار یک تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری حمایت حضرت باری و نگاهبانی تأیید ربانی که همواره همراه موکب اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجله اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهل مرتبه جنگ نمایان بر وقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علی پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سرشمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمزل
عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملك که سابقا
التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور
یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب
چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه
خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمة راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی
برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی
از سرداران بغویت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
معهدا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم هم
فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی
مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که
خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
عقرب قلعہ را تسلیم اولیای دولت می نمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه
می دهم - و موید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم میخورد - و با این معالی چون مواعید و عهود معهود بونا
نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
بطیقه حیلہ سازی و دغا بازی او که فرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به
محریمیت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانه آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب
التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق
وعده مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله
درباره تذک گیری محاصره حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایه جزم داد -
از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان
حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام
مطاعه خصوص ارسال پیشکش مہد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد
مذکور از بر آمدن آن دو عمده بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت
و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور
ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس
سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصلحت از حضور خواجه
ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر
ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواہ ایشان
یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش
همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشم - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد
و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش
اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و
یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمی و بیہوش بدست ایشان افتاده بودند
چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند -
و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیر آبادی معتمد یمین الدوله را با خود
بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند -
و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که
عهد نامه را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزیانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزیر صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طبعی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدوبندی و قلعه کشائی نموده انساب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکناز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا^۱ روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طوف رای باغ و مرغ^۲ را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هرجا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپرسم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گماشتند و مرزعه آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمل درین مدت انواع خرابی از اسروقتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند *

سوانح حضور پرنور سید ابو الفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکر عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که متضمن اظهار

(۱) اکفون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است *

(۲) دکنار عربی آب کستنا وقع است و از شولاپور قریب سی گز فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرمع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع می رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخشش بادشاهی معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالث و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج طلم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسب صبارفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرمع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری خلعت و اسب و کپوه مرمع با پهلنگاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوی گشت - و هم درینولا راو سترسال نبیره راو رتن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هزده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم سرافراز و سربلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تپانه دار بنگش بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلی است و علت واقعی این واقعه چون جسونت رانموز را سابق مردم نور الدین قلی

کشته بودند درینولا کشتن سنگبه پسرش را نهوز راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد - بنابرین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت می نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچه بقا بکزلک فدا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری بر زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهار پی شب تار شده خود را بگوشه کشید و در پناه پرده ظلام راه فرار سر کرده بتنگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مائوس صاحب قوان ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سر آغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرر حضرت صاحب قوان ثانی پس از سپری گشتن هشت گهزی از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری علقای قلعه چرخ چارم از آشیانه آبگون طلم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرغه شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپرانور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سرفرو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتعال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی

حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سایه دولت بر سر پر عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد مید دل‌های خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افزوز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شده قبلاً نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده باشاواره سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجایگزین داری جرنیور از مرحمت خلعت و اسب مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسب و جایگزین داری ایلچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چون دیوانی [پنجاب] م از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی زمیندار بکلان با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه سراع تبار باوج ظلم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبهه افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسب صبارفتار و سه زنجیر فیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیرخان ترین زمیندار قوشنج قندهار است که پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [جلد اول - جمعه اول - صفحه ۴۱۹] *

درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت کرسی مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جغت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مفتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارایی ایران برکشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضامین آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیرخان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشوونما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را بانسون فنون تدبیر ناقد و عزایم عزیمت راسخ مسخر ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستگیری بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد شیرخان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسائل و پیامرسانی وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه قومی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی برزیده سری و خود رانی که لازمه سرحد پروریست سرباز شد یکباره عنان خود سبی و خود رانی و خویشتن شناسی از دست داد - بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان از یک از عهدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتنی که وظیفه کومک با سردار است نیکو بجا نیارد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربره استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان بد نهاد آن سجد فراهم آورده بانداز ترکناز نواحی سیوی و کیضبه توجه سمت آن سرزمین پیشنهاد نمود و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همزاییهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحی قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هرروز در موضعی بسر می برد و هرشب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مردان خان که پیوسته سربه پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باورسیدند - او نیز فوج خود را توژک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجملة از نخستین حمله افغانان

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علی مردان خان مردانه اسپ انداخته جلوریز بعرصه ستیز تاخت - قضا را از آنجا که قدر اندازیهایی تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی برپاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً از آن جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دوکی یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید شودمند نیفتاد - چون چاره کارش در التجلی این درگاه جهان پناه که مفرو مقر جهانیان و ملجای و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلمه مقر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده النجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای النجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات پادشاهی مقتدر و مهابهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبجاق پیشکش کرده پرتو قبول بر آن یافت - و همدین

مجلس همایون بمحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزار و سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگرفیض رسل بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بآلی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثر گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران بدرگاه والا جابه رسید - و پنجاه اسب صرصر تک برق رگ عراق زاد عرب نواد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس برسبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غریبی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضع عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شکفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تأییدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیل و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض متمحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا یفعل سائر ازهای نهانی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سرتاسر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگی پیش نهاد خاطر همگان می دانند - مجملاً از پیشکش سائر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یانت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافت اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانبانی با سودگی و تن آسانی بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون با هنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهایی تأیید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامعاله نیم لمحہ تجویز اقامت در آن مقام نموده بیدرنگ با هنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بزر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیش نهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بد آنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عذاب انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جلال و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احوال همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بنائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبان زده خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعل مرابک موکب اقبال شد - و با این معانی بنابر آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر عطر نیامد - لاجرم بتبریع بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گیزی روز ماهیچہ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تأیید آسمانی و تمکین صاحب قرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار سعادت پڑوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از توده های دیوار و درهم که در حوضه فیل بر سر هم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند برسبیل معبود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار می نمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانه برهانپور تا در کوهی شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشانند که خرمن های درهم و دینار بآن پایه قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقی آنها که از سیر چشمی نثار چیستان فضل آمده بود بمثابه پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرانرازی

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افزاخته بمعادلت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخششی گری و واقعه نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلمت و اسپ فواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردی بهشت ماه شاهد گمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلی انظار داده باده خواران پیاله کش را بغیر احتساب نهی خدیو روزگار از ایماء گوشه ابرو بعیش و عشرت فہائی و کشیدن رطل گران دوستکامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاہر کالی بهیت از ورود موکب مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مہبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بہادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاہ والا رسیدہ پیشانی بخت را سجده رسان سده سنیہ و فروغ اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بہادرانہ و تلاش رستمیانہ بظہور آوردہ بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکہ افتادہ گرفتار شدہ بودند چنانچہ سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - از آنجا کہ دیرینہ عادت بندگان حضرت بادشاہ حقایق آگاہ خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نمودہ بہادر خان را بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ

وفیل و بیست و پنجہزار روپیہ نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و شمشیر و سپر و نقارہ و اسپ و فیل و بیست ہزار روپیہ نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مہم شایان را چنانچہ باید پایان نبرده بود لاجرم بغیر جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشتہ نخست نامزد یمین الدولہ نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشی نہ پسندیدہ ہمراہی رکاب سعادت کہ عمرہا بدعنی شام و سحر از خدا خواستہ بود درخواست نمود لہذا آن خان والا مکان را معاف داشتہ ارجاع این خدمت بنام خانخانان مہابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد کہ مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دہلی متوجہ درگاہ جہان پناہ گشتہ بعد از دریافت سعادت حضور روانہ برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت کہ خان زمان را با سایر بندهای درگاہ کہ داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشتہ خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانہ درگاہ گردند *

نصیر بخان بصوبہ داری مالوہ از تغیر معتقد خان و خان مذکور بہ فوجداری پرگنات اکبر آباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد کہ چون انتظام معاملات آن صوبہ عظمت فشان از دست عنایت اللہ یزدی گماشتہ آصف خان کما ینبغی بر نمی آمد خلصہ در عمل اعمال خالصہ شریفہ چنانچہ مرضی خاطر عاطر بود بوقوع فرسیدہ بغیر آن صوبہ داری آن حدود را از خان والا مکان تغیر نمودہ بہ وزیر خان مرجوع نمودند - ہفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجہزاری ذات و سوار از آنجملہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ اختصاص

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی بمرحمت خلعت و اسب امتیاز یافته رخصت سنبهیل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خراج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از دروازه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر ساحت آنرا پی سپهر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهیج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالییه که اساس نهاده حضرت عرش آشپانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر آن امر ارفع به تشیید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مأمور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیة تارک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت خدائی از بند زندان ابد رهایی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبله مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهار گانه عمر

یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بخواست آله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمیٰ از پرتو انوار ماهیچه لوائی والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلیٰ رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیره موکب اقبال پذیرای سعادت دوجہانی گشت - و هم درین روز مہابتخان خان خاتون که از دهلی روانه دیوار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرافی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمات خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلتخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهی مباهی گشتند *

بیست و دوم ساحت باغ دهره از پرتو وزوز موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحه دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بنابر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گمات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهره اقبال برافروخت - و از پایموس حضرت سلیمان زمانه پایه قدر

و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکانت و رفعت مکان اندوخت - آنکه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت خود از نظر اشرف گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیفه مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داری ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غره فی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل برآمده برین سرسبز را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توژک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده رو بره نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طوقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زمین سبمین هلال

و جلال زمین مجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضه فیل با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بکرین کف گوهر پاش بریزش سیم وز در آورده نثار رهگذر خدیو بکر و بر می نمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را ماده جمیعت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن هلی درم و انبارهای دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تاز خان بمنصب ^۱ [دو هزار و پانصدی سید سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سید سوار و عبدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیرخان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیدند - و محمد علی و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میرصابر که به دولت آباد رفته پایه منبر و چهره زر آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلی داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرافی و روپیه چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گردانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و اتفاق تمام است بجهت ترویج روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و سرور نسوان جهان - چون درینولا دار الخلافه والا بالائی فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز زمانی انقضا یافته وقت
اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرض مشهور است شده بود -
چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگان
برحسب فرموده در صحن روضه متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
نعم البدل دلبادل تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای
مخمل زینت منقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیده
صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
و بر دور آن سراجهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هریک از دایره افق
پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
و اعیان اکبر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی
اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص باریافتند - و جمیع
علماء و فضلا و ارباب وزع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده درین
محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت
و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور
بعین الدوله و محمد علی بیگ ایالتی و اعیان دولت و ارکان سلطنت
آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت
درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کار خانه دولت و سالاران
خوان نعمت سباط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل
و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگان را به تناول
نعمت های خاص صلی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان
احسان بهره ور و زله برگشتند - و پنجاه هزار رویه باصحاب استحقاق بر سبیل
خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر
بیگمان و مسند آوایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف
مرقد مقدس آن انسینه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه
منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای
آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را
خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار رویه دیگر به عفا و عجز انفاق
شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام
هرساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف خیرات گردانند -
مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور
باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند •

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتارگی
مژده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باریلی آن
رسانید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای مراسم سنن حضرت
خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است. ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین بد قدرت گیتی آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبه ظاهر و پلس طریقه صورت عقل و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک شروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخراج و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داری اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و منصب چار هزاری سه هزار سوار سر افزای یافته روانه آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسب عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی و قاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آمل و آمایی اقلایی و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عقبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

بگذرانیدن نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسب و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسب و سه زره و ده شتر بختی نرو ماده از جانب خود و هژده اسب و پنج شتر بزام محمد مومن پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میربخشی که در برهانپور بنابر عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختیار حومان اضطراری نموده بود بعنایت جناب آلهی شغلی عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمات شامل صحت کامل یافت - درینفولاجی جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقبه آزادگان شد - و از عنایت دو جوره مرورید شاهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هژود آورده گوش می سازند از سر نو در زمرة بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده اظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالی که باوجود کردانی در فن شعر بد طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید *

بیسان فتح هوگلی بندر بکسن سعی

بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر ترک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهم جمهور انام بدست اختیار و قبضه

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رلی صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غایبه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها و پیران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و آب تیغ بران اشتعال زبانه زار مغان و نیران [پرستان] ع فرو نشاند *

لله الحمد والمنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و اخصلت معموده را از جمله ملکات راسته خویشترن نموده اند - و بدآنان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خرابی زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلائی مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیح پرست بدستیارمی تأیید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلائی مشرکین و رفع لوازم مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد -

نخست خامه تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر ساکنانو از کشور بنگاله فرقه از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی ساکنانو به ربع کروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالین چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیپ اقامت داشتند بوسیله سود و سودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا گزند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زبانی به تجارت و خسرانی بسود و سودا ندارد - بذابر این اندیشه فاسد چون کنار خور مذکور را در خور قرارداد ضمیر خویشترن دیدند - انواع لطایف حیل انگیزخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشهای پراگنده خویشترن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بد آنجا کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر مغزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری شده برجهای آنها مانند بروج ناری بانواع آلات آتشباری از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه سانگانی افسوده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و برگشت جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنها تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواه ناخواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجرو ثواب بوده جبر نفصال زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوی والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بیراهی آن ضلالت پیشگان جهانت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشی آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1421.

'AMAL-I-SALIH
OR
SHAH JAHAN NAMA
OF
MUHAMMAD SALIH KAMBO



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominion.
FASCICULUS III.

CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1918.

	Rs.	As.
Haft-Asmān by Mv. Aghā-Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavi and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann	7	12
Haft-Iqlim or the geographical and biographical encyclopaedia of Amin Ahmad Rāzi. Edited by Sir E. Denison Ross and Abdul Muqtadir. Fasc. I	1	4
Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Iqbāl-Nāmah-i-Jahāngiri by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngir. Edited by Maulavis 'Abdu'l-Haq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ -/10/- each	1	14
Ma'āthir-i-Rahim by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each ..	8	0
Ma'āthir-i-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim, Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each ..	35	0
Mabānī'l-Lughāt by Mirzā Md. Mahdī-Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	8
Muntakhabu'l-Lubāb by Khāfi-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. Edited by Mv. Kabir'u'd-Din-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Muntakhabu'l-Lubāb. Edited by T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Muntakhabu'l-Tawārikh by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ -/10/- each ..	8	6
Persian and Turki Divāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Qawānīnu's-Sayyād by Khudā-yār-Khān-'Abbāsī. On falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	5	0
Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain-Salim. A history of Bengal. Edited by Mv. 'Abdu'l-Haq. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Shāh-'Ālam-Nāmah by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Alī-Gauhar, afterwards Shāh-'Ālam, from the deposition of Ahmad Shāh. Fasc. I. Edited by Harināth De. Fasc. II. By the Hon. Dr. A. Suhrawardy, M.A., Ph.D., Barr-at-Law and Agha Md. Kāzīm-Shirāzī. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
Tabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Din-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. De. Fasc. I ..	2	8
Tabaqāt-i-Nāgiri by Ibn-Sirāj'u'd-Din-Jawzjānī. A general history from the earliest times to A.H. 658. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	12
Tārikh-i-Baihaqi. The history of Sultān Mas'ūd Ghaznavī by Abu'l-Fazl-Baihaqi. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Tārikh-i-Firūz-Shāhī by Barnī. A historical work. Edited by Saiyid-Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each ..	4	6
Tārikh-i-Firūz-Shāhī by 'Afif. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each ..	3	12
Tārikh-i-Gujrāt or History of Gujrat by Shāh-Abū-Turāb. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Tayyibat-i-Sa'dī. A poetical work. Edited by Sir Lucas White King, Kt., C.S.I., LL.D. Fasc. I ..	1	8
Tazkirah-i-Khushnavisān by Mv. Ghulām-Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain ..	1	0
Tazkirah-i-Shūstar or History of Shustar by Saiyid-'Abdu'llah-Shūstarī. Edited by Khān Bahādur-Maulā-Bakhsh. Fasc. I ..	1	8
Tazkirah-i-Shāh-Tahmāsp or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Wis-wa-Rāmin by As'ad of Astrābādī. A poetical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	2	
Zafar-Nāmah by Sharafu'd-Din-'Alī-Yazdī. A history of Timur from his birth to his death. Edited by Mv. Md. Ibrāhīm. Vol. I. Fasc. 1-9 Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each ..	10	10

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.

Ahsanu't-Taqāsīm-fi-Ma'rifati'l-Aqālīm by Maqdisī. A geographical work. Translated by G. S. A. Ranking and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
†'Ā'in-i-Akbarī by Abu'l-Fazl. A historical work. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Jarrett. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, Vol. III. Fasc. 1-5 @ 2/- each ..	22	0
†Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A historical work. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-11 @ 1/4- each ..	32	8

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agent—

Mr. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the Fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic, and Persian Series.

ARABIC WORKS.

	Rs	As
Faridatu'l-Aqr. A comprehensive index of "Yatimatu'd Dahr," the famous anthology of Tha'alibi. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq, Arabic Lecturer, Calcutta University ..	10	0
Fihrist-Kutubul-Shi'ah or list of Shi'ah books, by Md. Binu'l-Hasan-at-Tusi. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'īl, Al-Basrī. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each ..	2	8
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidī. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
Al-Isābah by 'Asqalānī. A biographical work. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-51 @ 1/- each ..	51	0
Kashfu'l-Hujub by Mv. Ijāz-Husain-Kantūrī. A list of Shi'ah books and authors. Edited by Mv. Hedāyat Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each ..	4	0
Kashshaf-Ishtihādātul-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāns by Md. 'Alī-Tahānawī Edited by Maulavis Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 1-20 @ 1/- each ..	20	0
Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidī. Edited by A. V. Kromer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Mathnawī-'Ilal by Yāsi'ī. On Theology. Edited by Dr. E. D. Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each ..	3	0
Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Nazr by 'Asqalānī. Edited by W. N. Lees ..	0	10
Sharh-Qas'idu'l-'Aashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (Sab'a-Mu'llaqāt) and Poems by Al-'Asha, An-Nābighah, and 'Abid-ibnu'l-Abras, by Yahyā-Tabrizī. Edited by C. J. Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	3	0

PERSIAN WORKS

A'in-i-Akbari by Abu'l-Fazl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each ..	33	0
Akbar-Namah by Abu'l-Fazl. A history of the reign of Akbar. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each ..	35	8
'Alamgir-Namah by Md. Kāzım. A history of the first ten years of the reign of 'Alamgir. Edited by Maulavis Khādim-Husain and 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-13 @ -/10/- each ..	8	2
'Amal-i-Sālih or Shāh-Jahān-Namah by Md. Sālih-Kanbū. A history of Shah Jahan. Edited by Ghulām-Yazdānī, M.A. Fasc. 1-3 @ 2/- each ..	6	0
Bādshāh-Namah by 'Abdu'l-Hamid Lāhorī. The official history of the reign of Shah Jahan. Edited by Maulavis, Kabir'u'd-Din-Ahmad and 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Faras-Namah of Hāshimī. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Faras-Namah of Zabardast-Khān. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Farhang-i-Rashidī. A Dictionary by Mullā-'Abdu'r-Rashid-Tatavī. Edited by Mv. Zulfikār-'Alī. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each ..	21	0
Gulriz by Ziyā'u'd-Din-Nakhshabī. A love-story of Ma'sūm Shāh and of Nushab. Edited by Aghā-Md.-Kāzım-Shirāzī and Mr. R. F. Azoo ..	2	0
Hadīqatu'l-Haqqat by Sanā'ī, one of the Mathnavis of Hakīm-Sanā'ī. (Text and English translation). Translated and edited by Major J. Stephenson ..	3	8

Rs. As.

List of Arabic and Persian MSS. of Government of India Search Department. 1903-1907 (Part I) by Mv. Hedāyat-Husain, and 1908-1910 (Part II) by Hāfiz-Nazir-Ahmad @ 1/- each ..	2	0
Ma'shīru'l-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. Contains biographical accounts of noblemen. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each ..	7	8
†Muntakhabu't-Tawārikh by 'Abdu'l-Qādir-Badāyūnī. A historical work. Vol. I, translated by G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by T. W. Haig. Vol. I. Fasc. 1-9, Vol. II. Fasc. 1-6, Vol. III. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	17	0
Do. Vol. III. Fasc. 3 ..	2	0
†Riyāzu's-Salātīn Ghulām-Husain. A historical work. Translated by Mv. 'Abdu's-Salām, M.A. Fasc. 1-5 @ 1/- each ..	5	0
†Tabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Din-Ahmad. A historical work. Translated by B. Do. Fasc. I ..	3	0
†Tabaqāt-i-Nāgiri by Sirāj'u'd-Din-Jawzjānī. A historical work. Translated by H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each ..	15	0
Tārīkhul-Khulafā' or History of the Caliphs by Suyūfī. Translated by H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each ..	7	8
Tuzuk-i-Jahāngiri by Mu'tamad-Khān. A historical work. Translated by W. H. Lowe. Fasc. I ..	1	0

† For description see in "Persian Works" heading.

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each ..	10	0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1899 (1900 to 1904 are out of stock) @ 8/- per No. ..		
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (10), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8/- per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.		
N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each year		
4. Journal and Proceedings, N.S. (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock). 1905—1919 @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.		
5. Memoirs, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (9), Vol. IV (2), Vol. V (6), Vol. VI (6), Vol. VII (2). Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.		
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1883 ..	3	0
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 Parts 2-4 ..	6	0
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera. Parts I-III with 8 coloured Plates, 4to, @ 6/- each ..	18	0
9. Kaqmiraqabdkmrta, Parts I and II @ 1/8/- ..	3	0
10. Persian Translation of Haji Baba of Ispahan, by Haji Shaikh Ahmad-i-Kirmanī, and edited with notes ..	10	0
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878) ..	4	0
12. Materials for a Flora of the Malayan Peninsula, Nos. 16, 17, 18. (Vol. 74, Part I, J.A.S.B. 1905) ..	4	0
Do. No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908) ..	3	0
14. Index to Punjab Notes and Queries, Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. J.A.S.B. 1908) ..	2	0
15. A Grammar and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909) ..	3	0
16. Introduction to the Maithili Dialect of the Bihari Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909) ..	5	0
17. Index to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15 ..	0	4
18. Numismatic Supplement, No. 16-17, 19-21, 23-31 @ 8/- ..	7	0
Do. No. 18, 22 @ 1/- each ..	2	0
20. Tibetan Studies. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Körös ..	2	0
21. Catalogue of Inscriptions on Copper-plates ..	0	8
22. So-Sor-thar-pa (bound) ..	2	4
23. A Grammar of the Tibetan Language, by Csoma de Körös ..	10	0
24. Author-Catalogue of the Hyderabad Collection of Manuscripts and printed books ..	0	8
25. Catalogue of the Scientific Periodicals in Calcutta Libraries ..	5	0

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasurer Asiatic Society," only.

Books are supplied by V.P.P.

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1433.

'AMAL-I-SĀLIH
OR
SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.
A HISTORY OF THE EMPEROR SHĀHJAHĀN.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominions.
FASCICULUS IV.
CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1920.

	Ra. As.
Haft-Āsmān by Mv. Aghā-Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavi and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann	0 12
Haft-Iqlim or the geographical and biographical encyclopædia of Amin Ahmad Rā. Edited by Sir E. Denison Ross and Abdul Muq-tadir. Fasc. 1	1 4
Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each	1 0
Iqbāl-Nāmah-i-Jahāngiri by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngir. Edited by Maulavis 'Abdu'l-Haqq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/10/- each	1 14
Ma'āthir-i-Rahimi by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each ..	8 0
Ma'āthir-i-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim, Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12. Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each ..	15 0
Mabāni'l-Lughāt by Mirzā Mā. Mahdī-Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1 8
Muntakhabu'l-Lubāb by Khāfi-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. Edited by Mv. Kabir'u'd-Din-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-19 @ 1/10/- each ..	11 14
Muntakhabu'l-Lubāb. Edited by T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4 0
Muntakhabu't-Tawārikh by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ 1/10/- each ..	9 0
Persian and Turki Diwāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1 0
Qawānīnu's-Sayyād by Khudā-yār-Khān-'Abbāsī. On falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	5 0
Riyāzu's-Salātin by Ghulām-Husain-Salim. A history of Bengal Edited by Mv. 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-5 @ 1/10/- each ..	3 2
Shāh-'Ālam-Nāmah by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Alī-Gauhar, afterwards Shāh-'Ālam, from the deposition of Ahmad Shāh. Fasc. I. Edited by Harināth De. Fasc. II. By the Hon. Dr. A. Suhrawardy, M.A., Ph.D., Barr-at Law and Agha Mā Kāzum-Shirāzi. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2 0
Tabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Din-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. De. Fasc. 1 ..	2 8
Tabaqāt-i-Nāgiri by Ibn-Sirāju'd-Din-Jawzjānī. A general history from the earliest times to A.H. 658. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ 1/10/- each ..	1 2
Tārikh-i-Baihaqī. The history of Sultān Mas'ūd Ghaznawī by Abu'l-Fazl-Baihaqī. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ 1/10/- each ..	5 10
Tārikh-i-Firūz-Shāhi by Barnī. A historical work. Edited by Sayid-Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ 1/10/- each ..	4 8
Tārikh-i-Firūz-Shāhi by 'Afif. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ 1/10/- each ..	1 12
Tārikh-i-Gujrāt or History of Gujrat by Shāh-Abb-Turāb. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1 0
Tayyibat-i-Sa'dī. A poetical work. Edited by Sir Lucas White King, Kt., C.S.I., LL.D. Fasc. 1 ..	1 8
Tazkirah-i-Khushnavisān by Mv. Ghulām-Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain ..	1 0
Tazkirah-i-Shūstar or History of Shustar by Sayid-'Abdu'llah-Shūstari. Edited by Khān Bahādur-Maulā-Baksh. Fasc. 1 ..	1 8
Tazkirah-i-Shāh-Tahmāsp or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1 0
Wis-wa-Rāmīn by As'ad of Astrābādī. A poetical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ 1/10/- each ..	1 2
Zafar Nāmah by Sharafu'd-Din-'Alī-Yazdi. A history of Timur from his birth to his death. Edited by Mv. Md. Ilshādī. Vol. I. Fasc. 1-9 Vol. II. Fasc. 1-8 @ 1/10/- each ..	10 10

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.	
Ahsanu't-Taqāsīm-fi-Ma'rifatil-Aqālīm by Maqdisi. A geographical work. Translated by G. S. A. Ranking and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4 0
†Ā'in-i-Akbarī by Abu'l-Fazl. A historical work. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Jarrett. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, Vol. III. Fasc. 1-5 @ 2/- each ..	22 0
†Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A historical work. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-11 @ 1/4/- each ..	32 8

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر
 منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و
 درین از جلوس اقدس درست نشست قلم خان صاحب صوبه بنگاله
 را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل
 ارشاد طریق تسخیر آن غلات آباد و روش استیصال آن بد نهادن بآن
 خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات مائده که درین
 باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی
 بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای
 حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهاد - و
 تسخیر آن بند را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
 چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خالصه کیفیت احوال
 بند و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون
 استیفای حقایق کلی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی
 آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته
 حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن
 عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ
 و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق
 منظومه •

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت
 باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال عسکر منصرف استیصال
 گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تایلین خود و بندهای
 بادشاهی بهمراهی عزیمت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر
 آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چندآنکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کنبر و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنکه بهادر برادر ابو محمد کنبر را که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خامه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را با صاحب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رونموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگان و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدانجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکناز معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معموره مذکور را که بهالی معروف بود مستخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغا در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنکه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم گردان کارگذار در محال اطراف خور پراکنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجاء ایشان بود برخوردی بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواره فونگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینپهاری عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجملة تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می دادند - و احياناً که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست املن در آمده ابواب مصالحه می گشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار نفر گنجی قدر انداز

که اندازه‌های درست شان از اصابت فلک قضا پایی کم نداشت داشتند - از دست بود بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال پایی برای تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سرب در گذشتند - و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمن بر در امن آباد امن زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک رویه بر سبیل حق الامن ارسال داشته بغیرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب و نیاز ساختند که شاید میانجی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن افعال تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نموده از سر نو تضییق عرصه محاصره فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمی عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تربود شکستند - و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده از آب خالی ساختند - و از ملجأهای این سمت که در عهد نگهبانی بهادر کنبووالله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سر کرده رفته رفته به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر جست و جوی امثال این امور تکیه داشتند راه بدو نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر کنبو پیش برده بودند اصلاً بود آن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب پایی دیوار منزلی از منازل آن بی دیوار که در حقیقت حصنی حصین و معقلی متین بود رسید آنرا بیاروت انباشتند - و بنابر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین معاتل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یک تازان عرصه جلالت و جدال بر سبیل تهیه یورش از اسبها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن نیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارالبلوار فرستند - مجمل از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بزوفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزنده رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زبور صفحه روی زمین مضاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم درست را حمیت دین ترسانی و پلس ناموس کلیسا و نقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین روادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخره جفی از آن کوره آتش تنوره باد هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه انسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گویی از سوزت آتش و شدت وحدت باروت پناه بکوه ائیر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بئس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب آتش جان داده از زیاده سرپا تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بدانندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائی جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائی مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب تسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پُرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجه شهادت یافته برفه دارا اسلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان باره که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوه خمول گزیده بگوشه عزلت خزیده بود - دریغوا که تحریک بخت و تحریرص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبه عالی منصب چهار هزارگی ذات و دو هزار سوار کوکب طالعش از وبال کده خمول بشرف خانه اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحه بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمه مشیت است بنابر اخبار مذهبیان صوبه گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبه مذکور گوساله بعرضه شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سراسپ و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدان ساعت جان داده پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبه احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغاله که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیدت نظر گیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانگه ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفایست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبه کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریانت شرف ملازمت اشرف که سرمایه سعادت دوجاهانی است رسانید - و [چهار هزار] اشرافی بصیغه

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرمرنگ بر سبیل پیشکش گذرانید -
و بخدمت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه داری دکن
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند •
بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلح ربيع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هرساله
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
داد و دهش برونق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده
وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت
گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر
میکرد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خالصی با ماده فیل
و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک
بود نابرابر میمنت و برکت غایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افزوز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در باره او ظهور یافت سواى اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید -
هم درین روز حکیم رکفای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید •

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربيع الثاني نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۴۰] •

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلت
حضرت از پنج انگشت مفتاح رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشیت
دست او گذارد اگر بدان فیض رسان او که کشاد کار عالمی بدان وابسته
و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضمت بآن پیوسته باشد بمحض
اشارتی هر ماه هلال سال حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر
روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و
غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون
منیعه دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد
کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پرنور هستند گردید -
و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک
از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه
بنابر بد عهدی و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر
امرای دکن شده بود از اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة
او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی
و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار
و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله
توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد -
و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته
درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشی
و تباة اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک
و ترنیک و سنگمیر و جنیرو سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعه دار النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بی شمار او را از آن اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده فواری و ذره پروری ست نشان کف دست

(۱) در بادشاه نامه (صفحه ۴۴۴) النگ نوشته شده *

مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عطفقت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسب از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضامین متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والی چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک انتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سر بلندی یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هکلی بندر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر ناند بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی

ولی نعمت حقیقی او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خداوندی است - و لهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام ادا نمود •

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز شوی راضی
اعظم خان از موقوف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان یعنی صوبه دار پی بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و در راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهایت مرتبه تقدس ذات و تفرقه صفات و غایت ورع و پرهیزگاری با کمال تفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در حضور پرنور افشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت سرمد اندرخته دو هزار روپیه برسم صله یافت - و از راه تحریک بخش کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت - و این چندین بیت از آن قصیده است • • ابیات •

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا زبلن
در ثنای قبله^۱ [اقبال خاتن زمان] ۲

(۱) ع [دین فانی صاحبقران] ل •

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میلن
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیلن
گر مخالف و موافق از ولایش دم زنفد
با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهرین
سرمه چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
سازگار بهای عدلش چون نهد پا در میان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
مهر دزد حد کمال آید پدید از خاوران
سر غیبی بر ضمیر روشنست پوشیده نیست
راز خود تقدیر با رازی تو دارد در میان
حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعان

خواستگاری صبیله حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محض خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمندترین نعمتی از نعماء جزیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تناسل است که مناط پایدگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بمعوم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که بزمندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریعت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابدی زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصا و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبدء فیاض مساعی جمیل مبدول دارند - یعنی تجویز افعال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نهموده هر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجاد با عقیله از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است ببادشاهزاده جوان بصفت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدرا نولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

ماهجه لوامی مهر فیای این قایم مقام فیراعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطفوت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمه سلطان پرویز که بحلیله جمال صوری و معنوی و حلقه کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکانی و والده ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهی تصویب این رای مائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمات را بجهت انتظام در سلک ازدواج دره التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نواداه حدیقه ولایت و کرامت اعنی صبیله رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صفیه صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحه خلافت ظل الهی شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیش نهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان مهملات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابراین بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عماله کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافت اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بنار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالد و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآبی و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمركز محیط خلافت معارفت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منتضی شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت و ملال این حادثه اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفه رضوان آلهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامی شاهزاده اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقای گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکنون ضمیر منیر آن انسیه جوازا نظیر در صورت ظهور زبور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهزی از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر سال هزار و چهل و دو هجری سپری گشته سلجق لایق مشتمل بر یک لک روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اتمشه ثمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میربخشی

و میر جمله خانسان و مرسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدۀ ماجده حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عمت ایشان و سنی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرریز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آزادی حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین نقوش پارچه درست از نفایس اتمشه هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن نندوخته بود جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هفت و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر این که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خالصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رانی مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواحق حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بذابر قول محققین ایمة تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است مازا بدستوری ادب دو سخن برگفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهائی طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن مرغ کو خایه زین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه و الاسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبر من در یافته بود بذابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۹۴۴] *

دارد - چه ماکیل جانوریست بغایت فرومایه و معبدا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد دین و دولت بجا آوردند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزارمی چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خلن صوبه دار کشمیر بعد از تغییر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله موبان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جلی نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که نرینولا بیمن و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

نزاكت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است -
چنانچه از کارخانهای سرکار خالصه شریفه گزی قالی به نود رویه تمام
می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات
سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پالی
کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت
فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج ذیل گاو و چهارده آهو به تفنگ
و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت
بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر
درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن
صاحبان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عبادت شفا بخش
باوجود عارضه مخوفه - هلمکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای
دولت پایدار آمده فتح حصار بند کبائا کبیری است از مضافات
صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین
نقطه است که بهاگیرت نام متمدنی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت
شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت
حصار مذکور سرمایه استکبار اندوخته از فرط پیش پا نگرها عاقبت اندیشی
را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سربه فروتنی در نمی آورد -
بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را واقعی نفهاده بنظر در نمی آورد -
تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تأیید

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم گفته که کبیرا مذکور شده - بکنار
آب کالی سند واقع است و از اجین سی کوه فاصله دارد *

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گردان کشیدند
و دست ها در آستین دزیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت
چون در آن مدت از هیچ صوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را
بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیربخان
به تفریض صوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو
از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم
خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو
بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه
در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ انسونی است دیوبند که بند
عقد های طلسم پیوند بکشاید و قفل های زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید
کنده باشد بذابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار
شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهار گشت -
و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توک آئین
شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سرزمین
شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان
رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده
هوش از دل های ارباب طغیان و اصحاب ترمز ربوده بود - پالی ثبات و تمکن
آن مخدول از جا رفته اساس قراش را آن پایه استحکام و آرمایه استقرار
نماید - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود
و بمیانجی سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش
نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را بایکی از
خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کشن باشد
و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفروض و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیرخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی نغموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهو و تجلد از باب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجاة سلامت و عاقبت شمرند - سردار مروت شعار این کار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماله خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتابیب عساکر قاهره صلوات مکتوبه برونق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلعه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعیت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کاپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کم اندیش که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بذایر غایت زیاده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولی اقبال بادشاهی و چنداولی حفظ و حمایت الهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت گوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بذایر کار فرمائی اضطراب بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سرشته عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیکار روی یورش بسوی حصار آوردند - مجمل متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای بی دریغ دلیران نامدار دلیرانه پای کم نیاورده تا دوپرداد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

(۱) در نسخه تکیخانه آصفیه حیدر آباد این مقام به اسم هرگاه نوشته شده *

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه ثبات انشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتاره هزاران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبان آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سوارباب تهور و تجلد از روی جلالت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار به حصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشمنه و خنجر از گلولی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مغذولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاکت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جذباتی عواطف ربانی که در حقیقت خلصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلاخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده •

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زبور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خالص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار سه هزار دو اسبه سه اسبه و جعفر خان بمنصب سه هزار و هشتاد و پانصد سوار و خلیل الله خان [بمنصب هزار و] پانصدی پانصد سوار و معصوم کلبلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندتی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاتشال بمنصب هزار و هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - و قاص حاجی ایلچی بلغ بمعنایت خلعت و انعام بیست هزار رویه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهازار رویه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار رویه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان صوبه دار معزول اودیه به سعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک رویه بود از نظر اشرف گذرانید •

در همین اوقات در طبع وقایع صوبه آبداء بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلده بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعنی بر آن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زین صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طواریق الحدثن شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانه اساس یافته باشد آنها را بشاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند •

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار مکیط شرافت و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج دره التاج خلافت کبروی مرسله الصدر سلطنت عظمی محمد دارا شکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولت کده والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند درباره تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوام ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلی پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بنهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عمله بیوتات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سر تا سر آن مهم شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیاریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگنان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معینا اوضاع افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بصکات موافقه و دوررات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقترا این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال نیک اختیری که از سایر نکوس و نقایص بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سابعه سعادت اشتمال آنکه چون صبیحه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم سلجوق چنانچه در سوانح سابق گزارش پذیرفته ارسال یافت -

درینوقت که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقی بعد از آن که صدور قصوررضوان به محفل پیرائی آن همذشین حور عین آرایش پذیرگشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانباه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل - ارطالی ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود - و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهرکتهها و پلنگهای طلا و پیش گیریهایی زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله در نهایت زیبایی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون - و شامیانهای محمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاهانه مخصوص انواع نفایس اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خالصی با یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچی مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتبه - و یکصد

توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواندین عصمت آئین و نوین اعظم یمین الدوله از نه طاق - پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهایی مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود •

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و ترین و نفیس سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دهنه دهنه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامه از رنگ و کارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتونور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الاتماس ملکه عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزیین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدولت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای گرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بارعام نواختند - و از دستور مجری تفرج آن ابواب تفسیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور و عده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص و قاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخرج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام همه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کرور و بیست لک خانج تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگ صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدۀ ماجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمۀ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمۀ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی برگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معبوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودۀ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلعت فاخره سعادت اندوز گردیدند •

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیۀ جهاز و اثاث مذکوره که بآئینیه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیۀ مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مقدرة دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز انداخته و دیگر نفایس که بعد از آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گینئی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر آنروز بر کام خاطر فیروز ساختند •

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معبوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبعمانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن آنروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خلص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای روشناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند -
و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو
صدای نغمه زیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن
غایت بغاله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد
داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی
تغیید بخش اوامرو نواهی جناب الهی در حجاب و حجاز پرده ساز
بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری درآمده در لبس دلبری آغاز
جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائی
تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر
انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر
ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره دوم منظره سپهر تماشاگر گشت -
و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث
ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثنی گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -
کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حنابندان بظهور
رسانیده عقد انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین نژاد و نوجوانان
انجمن را همرنگ عذاب و لعل خندان پسته دهقان ساختند - و رومالهای
زرکش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برین سر
دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندی
چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که بر سبیل شگون و فال تحصیل
فتح و کسایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای
لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان
و برودش سمن بران مری میانسست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط ساط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند -
و بهجت شگون لذت عمر بردوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن
سرمایه تطیب دماغ و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه
مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله برگشتند - و باقی آن
لیلة القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندرز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد
خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون
خدیدو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه
شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار
سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کامی به فرخنده منزل سپهر منزلت
شاه داماد نور عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن
کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند -
آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند -
و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته
بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو براه نهاده
بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب امروز نیز نظیر
آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزاده
جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام درآمده
از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور
بر سبیل اظهار غایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر آئین شاهوار که به
تسبیح اشتها دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد
که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز
نموده برین سر آن دره التاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهراب مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فرآن فروغ گوهر اکلیل
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردانه قیمتی و فیل خاصگی به
یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دوسر اسب صرصر تک
بادپای که زمین و لگام یکی مرصع و دیگری زمین بود مرحمت فرمودند -
چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چاروب زرذری
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
روشنس بلاکاه سپهر اسباب بخلعت های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی برکام بخاطر
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب
فرط فرح و طرب دولاب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
و شادکامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
و مشعل زرین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بختوی
روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر افروز شده بود که
زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدین
هنگام از یک سوم مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادکامی در داده
صدای شادیانه شادی و نوای گورکه مبارکبادی شش جهت و هفت
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصد طرب پردازی در آمده
از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده
و سرگرمی تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگام
مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوایی و گل افشان
و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک
گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت -
چنانچه سرتا سر روی هوا از سرالوان شعلهای رنگ آمیز پرقوس قزح
و شهب ذو ذوایه و ذو ذنب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی
دیگر پرستاره بنظر از باب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده
طوی بدیع آیین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه
زینب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرانی
تزیین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش
از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزینت پیرایه
ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا
روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکرر
بگلای مرصع معانده چون صحن خلوت خانه صدف همه جا پفرش گوهر
مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خیز جواهر ابدار
و طوفان آب لآلی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناری تماشاکرمی
می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمن بران سرو قد نسری
بناکوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند
مانند سرو بوستان فاز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده -
و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت
گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طرفه دلآویز با هزاران سرکشی در
پاکشان و سرسردرد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کفان

• ابیات •

مسلسل موی خوبان ختائی ازیشان عقل در زنجیر ختائی
 هزاران جعد سنبل تاب داده متاع هوش با سیلاب داده
 نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سر مگو تفسیر کرده
 چون هنگام رونق هنگامه شادمانی بعموم رسم کامرانی درآمد مطربان
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ ینمای صبر
 و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضراهای سیراب آب کار نغمه
 طراز قلاب برده بزور ملاحه ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی
 بارید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دسته طنبور بر چوب بستند - و سایر
 سرود سرایان هنری نژاد بنواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده
 طاقت بر مست و مستور دریدند •

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار
 انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن
 دو پهر و شش گمري زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم
 اوج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند
 قاضي القضاة قاضي محمد اسلام را بحضور پرنور طلب فرمودند - و
 بروفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده
 سلیمان زمان به مریم بلیقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی
 و پیوند سرمه ای این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حل از روی حسن
 فال زبان به مبارکبادی کشودند - نوئیقان دولت گورکه شادی را سوای

پنج نوبت مقرر برسم شادمانه مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آواز
 دبدبه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجمله از روز
 جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
 و عشرت این جشن فرخنده و طوبی همایون چون حسن روز افزون ماه
 منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سر کام بخشوی
 عالمی در عین کامرانی برده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
 در شاخ و املهای فراخ از باب طول امانی و آمال بوجه احسن بانجاش
 مقرون گردید - و معنی سنجان سخف در باب تهنیت قصاید غرا بسلك
 نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسله نظام
 احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم
 تریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی نایز گردید •

• ابیات •

ازین دلکشا جشن وافر سرور همه عید شد سر بر ماه و سال
 زمانرا گرفت امتداد فرح چو تازی که پنهان شود در لال
 دو سعد اختر برج شاهنشاهی به برج شرف یافتند اتصال
 ز آمیزش زهره و مشتری سعادت گرفتست اوج که مال
 خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین برج جلال
 امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
 و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام
 قواعد بنیاد طایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت
 و مقرون باستدامت باد •

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار الهی اعظمی
حضرت خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین
شاهزاده والا گهرو وصول آن ملتسم بذروه قبول حضرت اقدس برسمت
فرخنده منزل شاهزاده بخت مند مبدول افتاد - و سایر سرداران
پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشنی در رکاب برکت
انتساب پیاده رو برای نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه
به بهره فیض شامل و نصیب نصاب کامل رسیدند - آن قاعده دان
آداب شناس از راه سپاس این مکرمت والا از ساحت کویس سپهر اسرار
دولت خانه معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت
آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پاننداز نفایس امتعه
از دست زربفت و مخمل سده فرش ساختند - و چون سرزمین آن
منزل فیض حائل از فوز برکت قدوم سعادت ازوم و ادراک میامن
مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروه افلاک رسانید - شاهزاده عالم
نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر
هر دیار که از آنجمله یکسر اسب صرصر نژاد عراقی زاد نامور به سرافراز
بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه خاصه خود
بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدین
انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشاره علیه حضرت خلافت
مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف
استعداد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت
دو تکرز پارچه درست و شمشیر مرصع آنگاه علامی افضل خان با سه تن
از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چاروب زر دوزی و چندی
دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی

بندهای روشنی خلعت یافتند - و همگان نخست در خدمت
اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا
مقام بجا آوردند •

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نوز نذر محمد خان والی بلخ در جواب معذرت نامه که مضحکوب وقاص حاجی ایلچی خود فرستاده و مجملی از سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به
سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خلعه
هنگام سلطان قوه قاهره غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و برقرار
و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملازمات قوای نفسانی سیما در وقت
تغلب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که
باز داشت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که
درینصورت مفسده کینه گذاری بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت
جهانبانی بفرمودی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب
جانیات صاحب ملکه راسخ اند که تلخی فرو گذاشت با آنامه مرارت
در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذیذ تر می نماید - و شاهد
حال درین مقام اغماص عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب
خیره نظری و حیره دستی نذر محمد خان والی بلغ درباره محاصره حصار

کابل و ترکناز اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر دلدیرنذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فرو گذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح و سیله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام در نیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت بر رو نیارده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادن دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر برگزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجی را نیز بار رخصت دادند و مراسله والا که از انشاء علامی انضال خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچی مذکور حواله فرمودند *

باتر خان بعد از تغییر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات از تغییر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاره ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندی یافته روانه گردید - و خدمت میرتوزکی که کمال معامله فهمی و کردانی درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مریضیات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغییر او بمروتخان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع
با نبیره شرف خانه کرامت جاودانی
یعنی کریمه سلسله صفیه صفویه
و انعقاد انجمن عقد ازدواج
شرعی میانه این دو یگانه
گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب سلوک طریقه تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیله ایشان در باب انتاج نسل جلیل و نشر و نماء فروع اصل اصیل درجه وجود خود از آن نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریر عقل و شرع در باره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبدها طلیع و ارکان بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان که فی الحقیقت واسطه تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض و السموات است - بنابر این مقدمه مسلمه حکمت آئین بخدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین
زودی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم مرکب سعادت ماه
مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف
بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این
کار خیر بعیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر
را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره
والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این
مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی
و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه
هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است
بنظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر
عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم
انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگری اقبال صاحبقرانی که
از نیروی تأیید ربانی دفع گرانیهای قرآن اختران میکند اعتماد نمودند -
سامان پردازان کار خالجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام
در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی
زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی
مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج
این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت
و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت
و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و
مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده
دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند

خانه خدای شطرنج از شاهي جزنامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه
رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله
روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نواذر
و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی
سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله
میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواده مرتضوی
رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف
فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه
شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه
خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این نودمان خلانت
و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوکبه
عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان
و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه
مقدس که حسب الامراقدهس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر
گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد -
و بدستور محفل پرنور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن
حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی
و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود
و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد که لازمه انجمن سرور و سرور است
بعالم شهود روی نموده نظاره آن رنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجینان
زدود - چون سرانجام این مراتب که سرمایه تفریح و تشییط قلب و ماده
ترتیب اسباب فراح خاطر و تطییب دماغ است بظهور پیوست - عالمی
بدین دست آویز از بند غم و عقده الم پیوند گرفتاری گمسته بامید

خوشحالیی سرمد و فارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار فرمائی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته معضرفرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصه خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بذابر اجابت ملتزم فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زبور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هر چند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بذابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قره العین اعیان خلافت جاردان بیش در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت •

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سرور و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوائب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال باوجود کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن و رای تصنعات بدیعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجمل بعد از استیفای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معالی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضر خواص بندهای درگاه والا زبور اصدار پذیرفت - و چون همگان بفیض سعادت حضور پر نور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمه خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت هلی فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تعبیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن اعیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار چون واقع است مبدول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب آنروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود برآست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانه عنقابی مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای

نامور بمنزل آن شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس
 بخت و اقبال از راه گذر دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن
 شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتا سر عرصه ساحل جون و ساحت
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن
 و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائی مثل
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بهجت
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائی که کشاد یافته
 از رف آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز
 بلندش وجود نر کره اثیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی
 میان فرخنده کوکب عالم آزادی اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان
 بمبارکباد گشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرر این مقام داد ادای
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو
 روزگار کام خواطر گرفتند - خالصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که در باب
 تهنیت این فرخنده سر انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند -
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آواز حسن آواز و لطف
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنای طراز بارگاه والی
 سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوبی همایون را بدین گونه
 بخته *

• ابیات •

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
 جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
 مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی
 معموره خاک را بتبیه مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقه
 والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را
 در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رودد بر شعله نشان
 سحاب نفقد و تطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت
 جور پیشگان بر صغونکده صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشهای حکام حرفی در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهایان صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزان سال خورد و خورد سالن بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کار گران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوٰه و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند ست نقدی از رعایا باز یانت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران می رسد - امر عالی بصور پیوست که اکثفا بیکی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنج دام صیغه میر بحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالن سی و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شانه دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام درازان چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد *

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عمل قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود نگاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانیسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که ترددات شانه و حرکات

عذیفه را لازم دارد و درباره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می شد لجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را از تغییر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانه مهرانور شد - و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سرتاسر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا در تقوز پارچه اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلاهی افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آئین هر سال بل هرروزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نغایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت -

خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سرپر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کوشش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجرّه بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نغایس مرصع آلات و شش رنجیر فیل و چند راس اسب کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله و پردیخان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابر الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ او فرزندگی نموده درین احوال بر پیاپی عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لجرم خدیو روزگار بروفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلش را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت علم و تقار و صوبه دار می کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الامالت بدر حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب

به صفدرخان بعنوان رسالت

بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خیرت در حکمت
عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت
جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت
جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکتبه سپرده ازین راه ابواب
یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس
شاهباز اوج سعادت برنشیمین اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته
برسبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین نیز
مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت
نماید تا آنکه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف
و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته -
چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت
و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی
اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان
طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده
محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه
بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند
از اسب و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت
ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبانی عظمت

و تمهید قواعد مهربانی صفدرخان را که از سعادت یافتنی تربیت
عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات
وصفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله
سامی "مشمول تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه
و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقربان و امثال برگزیدند - و باوجود
آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاجدان آنحضرت بود از روی مزید
اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل
سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد بار اشاره
فرمودند - و در همان وقت رخصت بعفایت خلعت باجیغه مرصع
و اسب و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر
مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه برسبیل مدد خرج راه بدو مرحمت
فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتمند ابدی اتصال کمال ثروت
و مالداري داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل زیب
و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسربرده این خدمت
را نکوی که شاید و باید پایه انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری
خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه
همراه او ارسالداشتند •

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران
مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضه مغرور مزین شد -
و بزوی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیر مقدسه است
اسپهای کلان ایستاده کرده برحواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند -
و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغه زرگرخانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلپای آن بروش بدیع میثا کاری باتمام رسید با کوبها و قندیل های طلا میثا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن محجرا بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیرا خطیرا که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلانت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیکم صاحب نمودار فضایی طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلانت پناهی از فیض وزود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه باریاب استحقاق و بیست و پنج هزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بغضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تضمین برنقشته میزان امتحان بر نسلجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیرچشمی اندوختند که از دندان نمائی دندانها سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شرة پردوختند •

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استوارچی خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکان که همانا وجود بد شکونش چشم زخم عالم نکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتی فرو گذاشت نموده زودتی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امرجه وقوع علت و بای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلانت نیز ظهور و بروز نمود • لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بغاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت می رسد و هر مهرة رفع غایله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بود امتحان از میزان آزمون درست برآمد •

حمله آوردن زنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز
 بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان
 اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن
 سرافراز در برابر و برچه زدن
 در پیشانی آن پرخاش گر
 و بیان برخی
 از سوانح دیگر

سعادت مندی را که حرز یمانی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود
 اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی
 پیرامون او نگشته از هیچ ممر گردی بردامنش نفشیند - و فرخنده بختی
 را که دستیاری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض
 برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار
 نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختراضر
 نه بیند و محفوظ همان حمایت خیر العافیین از حوادث زمان در کنف
 امن و کف امن باشد •

کسی را که ایزد نگهبان بود بر جمله دشوار آسان بود
 کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند

و اختراص حق این قضیه واقعه از مطلع وقوع سانحه غریبه از سوانح
 عالم ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت
 این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

بنا بر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ
 فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سولی روز مبارک دو شنبه عید
 جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -
 و روز چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بذایر اقتضای وقوع قضیه نامرضیه
 نواب مهد علیا درین روز نامنوع است - مدور امر مطاع ثانی صاحب قران
 قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جهروکه مبارکه منازل
 ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه دو زنده فیل بد مست
 عربده آئین گشت که هر دو از فیلخانه سرکار خامه شریفه بودند - یکی
 ازدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان
 که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
 از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند
 چنانچه گویی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن
 ده کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چلرگانه در سیر بودند برفق یوم
 تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمه خرطومها که مانند
 دو ازدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید
 گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل
 الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدیگر نوردیدند - کوتاهی سخن چون
 باهم جنگ و جدال آن دو تنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
 بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک
 از آن دو زیاده سرسراز یکدیگر برنداشته از هم پای کم نیاروندند - و فیلبانان
 و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقرونه بسرحد فعل رسانیدند و فنون
 اعمال معهوده از آتشباری و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمدم
 آتش بازان و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه

انسون چرخي آتش نشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگام ملج فيما بين آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میرد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیوسار هرمن سیر زده بر سر تلاش فود آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمي کشاکش آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندمي زبان شعله نشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شافته از نظر دور درتر افتادند بندگان حضرت اراده استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرصه کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جذباتیهای قدرت قدیر است نظر بررسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قبلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول برخورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بذات عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغرس کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلاً از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقاً مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عریده جو - و همدران گرمی برچه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که سفان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم برآه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده عاطفت ید آلهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب بدندان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد

تعسین و آفرین دادند - چون سنان برچپه در سر پر شور و شر آن بدمست
عربده گرجا گرفت و معهذ آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور
آنرا مستی میخوانند - لاجرم بنابر شورش مستی از سرلو بر سر خشم
و غضب رفته باز به عربده گوی در آمد - واسپ شاهزاده عالمیان
از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید -
و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجورد اندک صدمه در یکدگر
غلطید - و آن قره العین آبی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک
رفت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زمین و هلال رکاب را خالی
ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین برگرفت -
و در همان گرمی مانند آفتاب جهانباب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر
آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع
شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوکب بخت والا از بیت الشرف
دولت خانه زمین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد
برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید
خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت - و با برچپه لامع
مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه
نمود - چون درین حال از وفور ازدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی
نمونه نفع صور و صیغ نشور ظهور نموده معاینه مانند روز ستیغ علامت
یوم یفر المرو من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر
بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشباری
مثل چرخ و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود
را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت
که آتشباری ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - یکران مصر تنگ ابر سیراز صدمه چرخ
برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند -
که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سرستان
کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تند و تیزی شمیم گلبرگ
طری از گلشن خانه زمین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط
هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دزد رسانند - در همانوقت
که آن عربده آیین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره
راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت
وفور اخلاص خالص و ارادت ضانی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان
عرصه سواره ایستاده بود از فرط ثهور و پردلی خواست که پیاده آماده
کار زار آن دد گردد - و لیکن بنابر تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیفت
که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم
میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچپه مانند رمح خطی
مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش
بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی
از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه
امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه
صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر
و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند
او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه
درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود
غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که مآوجه شاهزاده تهور نهاد گردد -
بنابرین با خصم خود مواجه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
و آن دو منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
عنایت الهی و عاطفت نامنهای آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر
سحاب خلانت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
مانده بودند طبقات سبعة بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
عبرت و خبرت آورده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
بنظر حقیقت نگر درآوردند و نخست سجادات شکرانه در اقرار این مایه
عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش
عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دورا
در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان
لورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغیر من مصدر این مرتبه دلیری شده
بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد قدرت بودی هرآینه
از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزدی
بیشتر مشمول مراتب مرام و عواطف گشتند - و در همان روز بخلعت
خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه
درآمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز گشودند - و انواع خیرات
و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهد که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام
نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست
و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو
هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت
و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل
خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند -
و مبلغ پنج هزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلانت
و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق
تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهلوتاره و سپر با یراق
مرصع و برجسته مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد
در کمال نفاست و گرانمایگی و یارای مرصع و بازار بند مرصع بالماس
و جیفه مرصع و چند انگشتری قیمتی و دو اسب تبجاق که یکی از آنها
بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر معلی بزین طلا و [صورت سندر] ۴
نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید
مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهی را با انواع مرام دیگر
نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایه والا و مرتبه
عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم
آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام قیمه
این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم
خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی
زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سغفوران این کشور قلاید قصاد

غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثور
در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعتناق و صدور ابلیس روزگار ساختند -
و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید
اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان
که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز گلی دارد -
چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین
در رشته نظم انتظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون
محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لایمی منظوم
مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کف ترازو وزن موازی او شده بود
با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو
مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای
کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله
الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلوه نمود داد - چون بمسامع
ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند
رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحقاق
و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی
نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی

موجب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی
و روز بهی بدست یاری تأیید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامکار
کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت
و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانی اقبال حضرت صاحبقرانی
درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای
دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص قلعه
دولت آباد که از حصون^۱ معتبر^۲ سرزمین دکن است - که در آن ملک
بمصانیت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر
کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشور گیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن
حصن سپهر نظیر بر قلعه کرهی البرز شکوه از اوج تاحضیض و کفکوه
تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دورا دیوارش که گرده نه سپهر
است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته -
خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابه او را صاف و املس نموده اند که نظر از سرتا
پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بتأیید آسمانی
در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا
نمی گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
باره که علو درجه هر یک با پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند
دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد
آن با متانت اساس فکردانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر در آمده - باره اولین که نامور بمنبر کوت
است اساس فهاد غنبر حبشی است - دومین بمها کوت و سومین

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دروازه آن کوه فلک شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافی و شغافی - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساحتش دیده نظر گیلان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر ریزنه پایهای بی پایان در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی بزرگ طول اصل ارباب طمع بیک حاصل بآخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازه آهنی بند شده از بالا تا به پائین بردهن آن راه آهن انداخته اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بچنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بر زیر آن افروخته به نهجی آنرا تفتد و تابناک سازند که از جوش حرارت و شراره شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنامی آن جز بانی کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هفود هزار قرن پیش ازین بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اساس نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره مدت مدید بیابری توفیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمی

آلهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطراب بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهر سلسله مرحمت فرموده بودند بنابر انجام درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباہی بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسفیان ساده فریب درر از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سرو پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تبعه اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بنابر آن به مهلبت خان خانخانان نوشت که چون درینولا مردم عادلخان بتحریرک ساهو سیاهرو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند. چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرقا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند. و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند. درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بذکر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سرنو بداغ بزدگی زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است. یقین که مسامحت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت. چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمایی همت عالی و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت. و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد. چون خان زمان با اعتماد عون و صون آلهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کربوه پهلومری گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان و غیره سرداران با هشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند. و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند. درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بد پایان شعله شتاب را باآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عفن ساخته جلوریز بعرضه ستیز آوردند. و هزیران بیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خرن ریزی آن رובה منشان دعا پیشه تیز نمودند. در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر

روانه می شد. و معامله به نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلارزان مخالف و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند. و هر کرا کفه پردلی گرانبار تر بود جای خویشتر را نگاهداشته. سبکسران خشک مغز از ادای حق برایی سر باز می زدند. بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت. و از هجوم جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هفتجار فاهمواری سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهرگی بهمان پا تاخندند. و مرکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سروپی سپر ساختند. و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن برجا نموده ثبات قدم را خیر باد گفتند. و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن منفرع بر آن میگردد. و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالاخر منجر به تزلزل بنیان خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست. و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد. انساب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استوار می دهیم. و بنابراین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکرنگی ریختند. و بمیانجی رسل و رسائل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند. که ازین پس طریقه وفا و وفای پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند. و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فائحه روزگار باز مدار بر بد عهدي و پیمان شکنی نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پلس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایه بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیچاره‌ریان بد عهد خاطر جمع نموده از سرنو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظرف نگر به خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریر حمیت یکباره در پی چاره گری این کار شده همت کار گرا در باره تنبیه آن سبک سربل گوشمال سرتاسر آن تهی مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخل زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سرنو دل بر کار سازی نیست خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بندی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه تحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن زندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سرانجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بد اندیشان را از اینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبدا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مغذول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیملی مقصود در آئینه وقوع چهره نما گشته - همگنان از در استیمن در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد - چون نوشته بخل زمان رسید سرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پورهان را از حوالی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معالنه دیده به کار فرمائی ابدار و راهنمایی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم زندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدزون قلعه طلبید - درین ایام خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطه پرگار نظردقت نگر در آورده کیفیت حقیق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنکه جگراج را در خانه فتح خان بندروازه بنا کچهری جلی داده دروازه نظام پور را بخل زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد - و کاغذی واره نزدیک بعوض قتلوه که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملجأها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره نموده - و از سرنو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زین و امثال اینها پیش نهاد نمود - و بخل زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود - و هر ملجأی را که

مدد کار در کار داشته باشد پا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دوزرس ازدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعة سپهر چنبري انگنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکنند - کار گذاران حيله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جراثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماشته لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عمل توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کورت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبرکوت اساس نهادن عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراست و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجمله درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عمل این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهد داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران غلیم بنفوری گرم تکابو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمل از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم نمی آوردند •

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و غرتوت است از سعادت دوجہانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رودد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن فلک حاسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاروده مقرر ساخت که حمله آن بار و عمل این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفته چند دستگیر شده بپاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تغذیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشه خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلط خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیه این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماص عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته بار رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنابر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی بر خود روا داشته از سر اضطراب عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله بار رسانند - بنابرین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملجأ شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال - که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملجأ خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابل ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو برآه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دوسه روز سرگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کربوه و مفاک است افواج قاهره یسال بسته برجای خود بایستند تا مضادیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند - و راه نوردان راندی فنا عیان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سواری هر روزه و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیوانه بر سر خینه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و عون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده باجمیعت قلیل سرگرم مقابله و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانه زندگانی او از درد ممات لبریز و کسه سش از باد غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعمره مصاف تاخت و بیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتی راج راتهور نمود - و اوزا تهور راجپوتی عمده دواعی لجابت ملتمس آن مدعی گشته بارو روبرو شد - چون پرتی راج را زور سر پنجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دوتن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار بار هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر اسپ با فوج خود آمده بدلیز همت

پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را بآتش تیغ شعله بار دلارزان تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدایان شعار که در حقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بواستی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند گروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گارغله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراکنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و غیره مخدولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه و تار بباد حمله مصرع اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیزته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ نقره در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست بردهای پی در پی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جلی آنکه پایی جرات و جلالت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگدشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلکام گیری نمی گرانید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجله از سه بهر روز تا دو گهری شب هفکامه جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که بیکه تاز عرصه نیز جلویی و پیش روی بودند به برداشتن جراحتهای کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامکاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بنگ و تاجان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخدول که سر کچ اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنرا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بنابرین رلی ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بواستی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریت رده برده یقین دانست که خویشتر داری و پهلوتی کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پر کار آگاهی داشت بمجرد اندک جوان اسپ

اندیشه راه به پیش نهاد آن سرگروه اهل عذاب برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصبه بازمی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجلاج شطرنج روزگار دورخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال انوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلوعه نامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن میخدولان بی اختیار قسم عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنچهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورده او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیربخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تبیین خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانگار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانگار را به نصیربخان و مردم او باز داشت - و خود با راوسترسال و راو کین و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار کوه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق رو بر روی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر در آمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آریخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کتهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر زبان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه نشان و حیل گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیرینه آن بد اندیشان پرداخته عزم جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسب و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر باهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینوقت فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر نیل جنگی که در قلعه مازده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پهن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریاچه که رو بروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنکه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبرد می نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زباده سران را بضرر تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهی که عبارت است از آوردن گاه و هیمة نشده بودند لاجرم این دو متاع کم یانت در همه اردوی معلی بذهایت مرتبه کمی گزائیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمة قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیربخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بلر نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهی بشتابد و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تا بان مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهی شتافته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاونت شتران و فیلان گرانبار هیمة و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بکمان خالی بودن بیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاونت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه به هدف اصابت برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیربخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نموده بودند از قلت جمیعت اندیشه مند نگشته مانند شیرزبان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرصه کارزار می آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکانز نمود - و در اثنا راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تپاه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینکه تندی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیربخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمیعت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را برکناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاونت نموده همگی احوال و اقبال و احوال و عمل آن امر مهم را قریب سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار

خان زمان سر شده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برخی از بروج آنرا خالی ساخته بهقتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش دادن آن گذاشته بمقتضای رای صواب آزایی سپه سالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر خویشتگی و راجه سارنگ دیو و سید علول و پسران ناهر خان و نظر بیگ و یولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سفگرام زمیندار جمون در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده در ملجأ خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تأیید ایزدی یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلوع صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و درازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگی و فسحت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیربخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینهای خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باوریلای دولت بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان بر فرسائند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیربخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنابر آن خانزمان را بمدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمعیت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارند که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیربخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیربخان بر سر ممانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهادت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیربخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمعیت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو نموده طرح یورش بزرگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تهریب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنکه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته
 مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون
 نصیربخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن
 رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون
 عنایت ربانی و عون حمایت آسمانی که حریزست حریر و حصنی
 است حصین سپر روبل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد
 خاطر پرداخت - مجملات همگان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای
 آتش که موج شرو شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
 گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -
 و از طرفین هنگامه جدل ورد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن
 تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد
 دلارزان بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار
 در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سربشی که
 همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوالی جانفشانی را
 در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاروده غرامت
 سربدر بردن و زبان جان بیرون آوردن بر خویشتران روا نداشتند - و بانداز
 دریانت نیکفامی کونین لوی جد و جهد افراشته همت بر بر آورد آرزوی
 دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابینان
 نصیربخان که ندویانه می کوشیدند زخم دار شده چندی نصیری وار جان
 نثار گشتند - کوتاهی مقل در عرض اینکال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد
 مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز
 کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن اردهای دمان ضرورت
 و نیش درانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه
 خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ
 نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت
 آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته
 پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل
 و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه
 در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش جقهایی باروت علت رفع
 سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده
 سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یانگان نصرت ربانی بهزاران
 جرثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که
 مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم
 می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگان دل بر شهادت
 نهاده از ته دل بسربازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین
 طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سوزن انداختند - و از جانب راست
 نصیربخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلید و روی تهور چشم
 از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر
 راجه بهلو سفکه و راجه سازنگ دیو و سید علاول و کشن سفکه و مدن سفکه
 بهدوریه و سفگرام زمیندار جمون بیابری توفیق با آن موافقان و نا آئین وفاق
 سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش
 و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند
 سودی نداد - و درین صورت عموم درویشان خصوص خیریت خان
 بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود
 در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند -
و معهدا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانباه بیجا و بی
مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سربوت رندوله که همراه
خیریت خان شیر بود از پای در آمده به بئس المصیر رفت - ناچار
بعد ازین مراتب بقیه السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتها دارد
فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
رسیده خود را به بهادران جلای سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری
حصانت اثر که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
بنا بر تأیید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
سپهسالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کسوده
همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شایاش بيشمار نمود -
و سایر غنائم و اموال قلعه که بدست یغماکنان عسکر نصرت اثر افتاده بود
ازیشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
بهار سنگه بندیده در آمده بود آنرا نیز بزرگ مسلم داشت - و چون خانزمن
بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
تاخته بود - و ایشان بنا بر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده
و دست افسوده از کار رفته عین انصراف برتافته به نگاه خود شتافته
بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
عظام بهمان پاس تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
ارباب منصب والا بمعاصره مهاکوت باز داشته خود بار دو بار گشت
نمود - و روز دیگر از مغزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت
واقع بود انتقال نموده مالتوجی و جگجیون و چند منصبدار دیگر را
بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام
سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سایر مایحتاج این امر مهم
شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سرتیغه
فولاد صد رخنه درسد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می انگذند
سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال
که سپهسالار بتبیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان
را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است
بنا سردگی گزیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنا بر
کارفرمایی اضطراب بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد
و بهلول و کهیلوجی بجانب برار شتافته اند تا با شوب انگیزی و ترکیزی
در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنا بر
آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سردار است
چهارم از دی بهشت خانزمن و راو ستر سال و راورکن و امثال ایشان را
با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالن تاخته
همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال
این خیالهای محال پیرامون خاطر فائز نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران
مسلك ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان
بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر
اوقات از پوست خشک و استخوان پوسیده جانوران مرده اگر بدست
می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنا بر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخان و راو دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهبانی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سر کار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [چهاردهم] ۴ اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بازداشت کمین کشایان و بستن مداخل و مضارح با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی گرناتک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگان چربیده بازو بدستیاری یکه تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحصنان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکر بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلوران جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و مهیش داس درآمدند متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهره از آن نه بردند -

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معبدا از رسیدن سر نقب پهای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیره رو خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمامم آن نیز بحوزه تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند بطن آن تیره درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب و اموال خود را بکالا کوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدایان خزید - چون خیریت خان و دوتو ناگفته و تانلجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند - معبدا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلی قطع و غلا بیاری تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مال کار خود کنکاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند - چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر بجمیعت گرائید - چهل گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته سرداران بیجاپوری بهمراهی دو صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

در باره هریک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیده همگان به آرام گرانید -
و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی
می رسد پیش نهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -
و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت
مساعی جمیده در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر نغمه بقاع
و اصناف دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد
وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور
و استیصال مغذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود
شتانته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهمنوی طریق عصیان
بر سلوک بیراهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را
به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن
بعکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غفوده هوش کم خرد که مستلزم
تخریب بلاد و تعدیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی
استقامت آن کودک مذش بی خورد و ش که به بدآموزی مشنی تباہ
گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -
چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گزینانیدن موسم
برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تباہ جات سر زمین احمد نگر را
سرمذول اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کفره گزین طریق
نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال
خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده
سنت سنیه اسلاف خویش را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قضاعت نموده باین
دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرودداشت
خود سربها و نافرمان بریها که در عرض این مدت از سر زده از درگاه والا استدعا
نماید - و اگر بنا بر عدم خراست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت
خویش نخواهد و بخواهدش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله
خویشی کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرنیان بازی
خورده گردن کشی از سر نهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و
دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهاور گذاشته و خاطر
از تهاجمات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع
عسکر منصوره خواهد ساخت - و چون مقصود در طای این ابواب حکیمانه
ادا شد همگان رخصت یافته روانه مقصد گشتند •

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حومه
و مضیق عرصه کار بر متعصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگی
توانند شد و بنابراین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین
باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا
توپ رس بود می شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود
چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیفزایند - درین اثنا
چون رندوله و ساھو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله
بدان رسیده که سعی عبث بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که
سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا بپوش دهند - لیکن بذبح تلازم حرکت
و برکت و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبح شده از سر نو
بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قابو
می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخورد نمائی و بان اندازی اشتغال بسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند *

روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز نوبت همراهی جگراج بندیده بود رندوله حیلہ ور و امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیاده طرفین از قبیلہ بندیده و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حمله مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یک تازان معرکه جلالت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال وجدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقه تفرقه اثر مبالغات ننموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایه نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی انواع بیکبار بارگیها انگیزخته از مراجبه و مقابله بمجاده و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدیگر ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سرباخته مابقی جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندیده به هزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسیمه

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهی سالم و غنم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسبها و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپهسالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکن خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهی رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیارده رو بمواجه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعهایی نامشکوره آن گروه مقهور بر باد رفته بود و دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت

عزیمت اضعف و ارهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج
 یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای
 آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناعس تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود
 آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زدونه و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین
 معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی
 ایشان سر راه برخانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد
 برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سرنو
 تصمیم آن عزیمت ناعس نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان
 نیز از اندیشه بد اندیشان آگاهی یافت نصیربخان و جگراج را نامزد
 مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مغنول پیش از وصول
 فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی بانی چند از در
 می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباہ
 و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر
 نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر
 از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند گاه
 کهنه بیاد بر داده پس از غلبه یلس لاجار مغلوب و منکوب سمت فرار
 فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای
 دستبازیهای آن مشتی سدکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه
 گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وین نمی نهادند - مجمل چون
 نصیربخان و جگراج بارایای دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان
 مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیربخان
 و راجه بهار سنگه و ارجن عمومی رانایاراست - و مبلرز خان و جگراج
 و بهادرچی پسر جادورای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1454.

'AMAL-I-SĀLIH

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUHAMMĀD SĀLIH KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN).



EDITED BY

GHULAM YAZDANI,

Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabia Inscriptions.

FASCICULUS V.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1923.

Rs. As.

'Amal-i-Sālih or Shāh-Jahān Nāma by Md. Sālih Kambo. A history of Shāh Jahān. Edited by Ghulam Yazdani, M.A. Fasc. 1-4 @ 2/- each. 1912-1918. In progress	5	7
Bādshāh-Nāma by 'Abdu'l-Hamid Lāhori. The official history of the reign of Shāh Jahān. Edited by Mawlawi Kabir'u'd-Din Ahmad and 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-10 @ 1/10/- each. 1866-1872	11	14
Faras-Nāma of Hāshimī. A work on farmery. Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1910 ..	1	0
Faras-Nāma of Zabardast-Khān. A work on farmery. Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1911 ..	1	0
Farhang-i-Rashidi. A Dictionary by Mullā 'Abdu'r Rashid Talaui. Edited by Mawlawi Dhulfiqār 'Ali. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each. 1870-1875 ..	21	0
Gulriz by Dī'ā'u'd-Din Nakhshabī. A love-story of Ma'sūm Shāh and Nushab. Edited by Āgha Md. Kāzīm Shīrāzī and Mr. R. F. Azoo. 1912	2	0
Hadīqat-ul-Haqīqat by Hākīm San'ī. A poem on ethics and religious life. (Text and English translation.) Edited and translated by Major J. Stephenson. 1910	1	8
Haft-Asmān by Āghā Ahmad 'Ali. It contains valuable history of the Persian Mathnavi, and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann. 1873	9	12
Haft-Iqlīm or the geographical and biographical encyclopedia of Amin Ahmad Rāzī. Edited by Sir E. Denison Ross and 'Abdu'l Muq-tadir. Fasc. 1. 1918. In progress	1	4
Hand-list of Persian books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal by Shamsu'l 'Ulamā Mawlawi Mirzā Ashraf 'Ali. Fasc. 1-3 @ 1/- each. 1890-1895 ..	3	0
Iqbāl-Nāma-i-Jahāngīrī by Mu'tamad Khān. A history of the reign of Jahāngīr. Edited by Mawlawi 'Abdu'l Hayy and Ahmad 'Ali. Fasc. 1-3 @ 1/10/- each. 1865 ..	1	14
Ma'āthir-i-Rahim by Mullā 'Abdu'l-Bāqī Nāhāwandī. A historical work. Edited by Shamsu'l 'Ulamā Mawlawi Hudāyat-Hasan. Fasc. 1-4 @ 2/- each. 1910-1913. In progress	8	1
Ma'āthir-i-Umarā by Shūh Nawāz Khān. Biographies of Indian noblemen. Alphabetically arranged. Edited by Mawlawi 'Abdu'r-Rahim and Shamsu'l 'Ulamā Mirzā Ashraf 'Ali. Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each. 1887-1895	15	0
Mabānī'l-Lughāt by Mu'āz Md. Mahdi Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross. 1910	1	8
Muntakhabu'l-Lubāb by Khān Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Mu'ammad Shāh. (A.D. 1719-1748). Edited by Mawlawi Kabir'u'd-Din Ahmad. Parts I and II. Fasc. 1-10 @ 1/10/- each. 1868-1874	11	14
Muntakhabu'l-Lubāb. Edited by Lieut.-Col. T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-5 @ 1/- each. 1900-1921. In progress	5	0
Muntakhabu'l-Fawārik by 'Abdu'l Qādir Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. (A.D. 1556-1605). Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ 1/10/- each. 1868-1869.	9	6
Persian and Turki Diwāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross. 1910 ..	1	0
Qawānīnu'l-Shayyad by Khudā-yār Khān 'Abbāsī. A work on falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1908 ..	5	0
Riyādu'l-Salātīn by Ghulam Husain Salim. A history of Bengal. Edited by Mawlawi 'Abdu'l Haqq 'Abid. Fasc. 1-5 @ 1/10/- each. 1890-1898 ..	3	2
Shāh 'Ālam Nāma by Ghulam 'Ali Khān. A history of the reigns of 'Ālamgir II. (A.D. 1754-1759), and his son and successor Shāh 'Ālam II. (A.D. 1759-1806). Fasc. 1. Edited by Harinath De. Fasc. 11. By Dr. A. Suhrawardy, M.A., Barrister-at Law and Āghā Md. Kāzīm Shīrāzī. Fasc. 1-2 @ 1/- each. 1912-1914. In progress	2	0
Tabaqāt-i-Akbarī by Muwājja Nizām'u'd-Din Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 30th year of the reign of Akbar (A.D. 1556-1605). Edited by B. De. Fasc. 1. 1913. In progress	2	8
Tabaqāt-i-Nāsiri by Minhaj-i-Sirāj Jūzjānī. A general history from the earliest times to A.D. 1259. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ 1/10/- each. 1863-1864	3	2

SHORT LIST OF ISLAMIC BOOKS FOR SALE

AT THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, Park Street, CALCUTTA.

And also obtainable from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VIV.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied as some

of the Fasciculi are out of stock

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabia and Persian Series.

ARABIC WORKS.

Rs. As

- Faridatu'l-Aqr. A comprehensive index of "Yatimatul-Dahr," the famous anthology of Tha'ālibi. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq. 1915 .. 10 0
- Fihrist-Kutubul-Shi'a or List of Shi'a books, by Md. Ibnu'l-Hasan-at-Tusi. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1853-1855 .. 4 0
- Futūhu'l-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'īl al-Baṣrī. A historical work. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each. 1853-1854 .. 2 8
- Futūhu'l-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidī. A historical work. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each. 1853-1862 .. 5 10
- Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Mirzā Ashraf-'Alī. Fasc. 1-2 @ 1/- each. 1899-1904 .. 2 0
- Al-Iṣāba by Ibn Hajar 'Asqalānī. A biographical dictionary of persons who knew Muhammad. Edited by Dr. A. Sprenger and others. Fasc. 1-51 @ 1/- each. 1853-1873 .. 51 0
- Kashf-ul-Hujub by I'jāz-Husain-Kantūrī. A list of Shi'a books and authors. Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidayat Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each. 1912-1914 .. 4 0
- Kashf-ul-Istilahātīl-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāna by Md. A'lā bin 'Alī at-Tahānawī. Edited by Mawlawi Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 1-20 @ 1/- each. 1st fasc. out of stock. 1853-1862 .. 19 0
- Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidī. Edited by A. Von Kremer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1855-1856 .. 3 2
- Marhamu'l-'Ilal by Imām Yāfī'. On Theology. Edited by Sir E. Denison Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each. 1910-1917. In progress .. 3 0
- Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Nazr by Ibn Hajar 'Asqalānī. A work on the technical terms used in Tradition with its commentary. Edited by Major W. N. Lees. 1862 .. 0 10
- Ar-Risālatu'sh-Shamsiya or the Logic of the Arabians in the original Arabic, by Najmu'd-Din al-Kātibī. Edited with an English translation by Dr. A. Sprenger. 1834 .. 1 0
- Sharhu'l-Qasā'idil-'Ashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (as-Sab'u'l-Mu'allaqāt) and Poems by Al-A'ghā, An-Nābigha, and 'Abid-Ibnu'l-Abras, by Yahyā-Tabrizī. Edited by Sir Charles Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/8/- each. 1891-1894 .. 3 0

PERSIAN WORKS.

- A'in-i-Akbari by Abu'l-Fadl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each. 1867-1877 .. 33 0
- Akbar-Nāma by Abu'l-Fadl. A history of the reign of Akbar. Vol. I. Fasc. 1-11. Edited by Āghā Ahmad 'Alī and the rest by Mawlawi 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each. 1873-1887 .. 55 8
- 'Alamgir-Nāma by Md. Kāzīm. A history of the first ten years of the reign of 'Ālamgir. Edited by Mawlawi Khādim Husain and 'Abdu'l-Hayy. Fasc. 1-13 @ -/10/- each. 1855-1873 .. 4 2

- Tārīkh-i-Baihaqī by Abu'l-Fadl Baihaqī. History of Sultān Mas'ūd Ghaznawī son of Sultān Mahmūd. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each. 1861-1862 .. 5 10
- Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by Diyā'u'd-Din Baranī. History of the Sultāns of Delhi from the accession of Balban A.D. 1263 to the 6th year of the reign of Firūz Shāh (A.D. 1351-1358). Edited by Sa'id Ahmad Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each. 1860-1863 .. 4 6
- Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by Shams-i-Sirāj 'Afif. History of the reign of Firūz Shāh (A.D. 1351-1358). Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Wilāyat Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each. 1888-1891 .. 3 12
- Tārīkh-i-Gujrāt by Mir Abū Turāb Walī. History of Gujrāt. Edited by Sir E. Denison Ross. 1908 .. 1 0
- Tayyibat-i-Sa'di. The odes of Shaikh Muslihu'd-Din Sa'di Shirāzi. Edited by Sir Lucas White King. Fasc. 1-2. 1919-1921. In progress .. 3 0
- Tadhkira-i-Khushtawisān by Ghulām-Muhammad Dihlawī. Biographical notices of eminent calligraphers. Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidayat Husain. 1910 .. 1 0
- Tadhkira-i-Shūstar by Saiyid 'Abdu'l-Nāsh Shūstari. History of Shūstar in Persia. Edited by Nawwāb Mawlā Baksh Khān Bahādur. Fasc. 1. 1914. In progress .. 1 8
- Tadhkira-i-Shāh-Tahmāsp. Memoirs of Shāh Tahmāsp of Persia (A.D. 1524-1576). Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1912 .. 1 0
- Wis-wa-Rāmin by Fakhrud-Din As'ad Atarābādī. An ancient Persian poem. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1864-1866 .. 3 2
- Zafar-Nāma by Sharafu'd-Din 'Alī Yazdī. A history of Tīmūr from his birth to his death. Edited by Mawlawi Md. Jāhād. Vol. I Fasc. 1-9 Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each. 1885-1898 .. 10 10

ENGLISH TRANSLATIONS OF ARABIC AND PERSIAN WORKS

- Al-Sanū't-Taḥqīq-i-Ma'rifatil-Aqālīm by Abū 'Abdu'l-Nāsh Md. Ibn Ahmad al-Muqaddasi. A chronography of the Empire of Islām. Translated by Surgeon-Lieut.-Col. G. S. A. Ranking and Mr. R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1897-1910. Incomplete .. 4 0
- †A'in-i-Akbari by Abu'l-Fadl. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by Col. H. S. Jarrett. Vol. I. Fasc. 1-7. 1868-1873. Out of stock. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, compiled by William Irvine. 1891-1910. Vol. III. Fasc. 1-5 1892-1894 @ 2/- each .. 22 0
- †Akbar-Nāma by Abu'l-Fadl. Translated by H. Beveridge. Vol. I Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-13 @ 1/4/- each. 1897-1921. In progress .. 35 0
- List of Arabic and Persian MSS. of the Government of India Research Department. (Part I) 1903-1907 by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidayat Husain, and (Part II) 1908-1910 by Hāfiḡ Nādhir Ahmad @ 1/- each .. 2 0
- Ma'āthiru'l-Umarā by Shāh Nawāz Khān. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each. 1911-1914. In progress .. 7 8
- †Muntakhabu'l-Tawārīkh by 'Abdu'l-Qādir Badāyūnī. Vol. I, translated by Surgeon-Lieut.-Col. G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by Lieut.-Col. T. W. Haig. Vol. I. Fasc. 1-9. 1895-1899. Vol. II. Fasc. 1-6. 1884-1898. Vol. III. Fasc. 1-3. 1899-1914. In progress. @ 1/- each, except Fasc. 3 of Vol. III, @ 2/- each .. 19 0
- †Riyāzu'l-Salātīn by Ghulām Husain Salīm. Translated by Mawlawi 'Abdu'l-Salīm. Fasc. 1-5 @ 1/- each. 1902-1904 .. 5 0
- †Tabaqāt-i-Akbari by Khwāja-Nizāmud-Din Ahmad. Translated by B. De. Fasc. I. 1913. In progress .. 3 0
- †Tabaqāt-i-Nāqiri by Minhāj-i-Sirāj Jūzjānī. Translated by Major H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each. 1873-1897 .. 15 0
- Tārīkhul-Khulafā or History of the Caliphs by Jalālu'd-Din as-Suyūfī. Translated by Col. H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each. 1880-1881 .. 7 8
- Tuzuk-i-Jahāngīrī or Memoirs of the Emperor Jahāngīr by Mu'tamad Khān. Translated by W. H. Lowe. Fasc. 1. 1889. Incomplete. 1 0
- N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal."

† For description see under heading "Persian Works."

In India Books are supplied by V.P.P.

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده
 بآئین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن معذولان فضول مکرر
 خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره
 حيله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحيله اتفاق کلمه
 آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین
 اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک
 هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که
 نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده
 خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشه دلیری و دلوری
 که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندی گماشته سایر
 همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آلهی چنانچه
 مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح
 دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بقاء
 شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکفتن ازین دست
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشفهاد تضریب
 خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای پی در پی
 نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش
 کشش و کوشش شیراز صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف
علاست اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شنافت
در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی
بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهو و روی تجلد قدم به عرصه مصاف
نهاد داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد انگلی بسته بازی بهادری
به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت
آسمانی و تائید دولت جاودانی درخته از مفروض بران تیغ دو دم و مقراضه
پیکان دو سر جامه سرخ زخم بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه
کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیاروی همراهی اقبال این تائید پرورد
حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد پیمای را که دست قضا گرد
نخواست و ادبار بر سر پای ایشان بیخته بود با خاک عرصه مصاف
بر آمیخت - بالجمله درین کشت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی
اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی
بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیمت تیره روز گشتند - و شکست
فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله
آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بواندی
فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون
آسمانی لوی والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد
با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه
آخر الزمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک
روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نقبی که درینولا سرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان
تعلق داشت بپای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

آن بباروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار
هواخواه کار طلب که همواره طلبگر پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی
خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده
بود - که بحسب اتفاق بذایر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر
وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره
به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت
بجنگ و جدال و دیگر اشتغال بود موجب تعویق پیشفهاد مذکور گردید -
و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بذایر کمال شرارت ذات
و شیطننت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری
و مردم آزاری می داد - و از فرط چوب زبانی و دوالک بازی شیطان
صفت بمجاری عروق و تجاریف قلوب مردم در آمده بابرام و الناح
و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهها رگ خواب مردم گرفته
نبض مزاجدانی همگان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست
بر نمی داشت - چون ازین راه در دله راه و در همه جا جای یافته بود
نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که
در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه
یافت - چندانکه عاقبت الامر بمنزله امارت و وزارت ترقی کرده مدار
کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو
قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست
عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیرانگن قوی بازو
ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و مر فروغ هجوم
جنود و جیوش و پیشی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن
پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی فاشده

گماشت - نخست رندوله و ساهورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجاری درون عذبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتی راج مقرر ساخت که در خارج ملجاریهای خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مهیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تفهمنند از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که درحقیقت صباغ غنچه کشائی گذار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کار پیکر نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تگاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابری وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکم خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب برایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند - و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جارید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بیوپت برادرزاده رانا را با مردم او بمواجهه یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایل پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهنوار حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به ستخان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لوزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنامی فرار فرو نیارده بزبان دهی سفلی برچه راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثنا از آنجا که کارگریهای سخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را در میان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکصرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت نمودند - کهیلوجی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی و برادرزادهای او زخمهای کاری و جراحتهای مذکور برداشتند و در آخر کار رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده خداگیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند - و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان در آمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشردگی نمودند - و بار دیگر کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به عنایت آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یک تازان راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی ایشان و کثرت آن تباة اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت و بصیرت بی بصران ناپس گزید - سپه سالار با سایر سران شکر گزان و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهزی از شب گذشته به معسکر اقبال جاودانی نازل نمود *

روز دیگر همیر را و عبد الله سوانی و خداوند خان و سیدی سالم به رهنمائی اختر بیضت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگان درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین تاریخ یک پهر از روز سهری گشته خانخانان بملاچار سید علاول شتافته اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بباروت افباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکوپذت وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تصریح و نیاز پیغام داد - که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قاعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بروی روزگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب با سرداران عادل خان عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید - بذکر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالاة و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مضمره به عمل می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در آیند بهتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی رسانیدن مدد نافع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکست عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشییع داده مفتاح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنابر آنکه روایه راستی

گفتار از پیغام او استشمام نموده خاطر فشان و دل فشین خود ساخت که مدعی او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل تردد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخته مکر و تزییر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصالحه که موقوف بصلاح و موافقید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و ترتیب معدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیل و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشاره سپه سالار آتش در نعت زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کسادگی و پهنادری کشاده شد - و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده پورش آماده گشت - دلیران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز نموده بی ابا و محابا سمندوار در آن بحر زخل آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند زلزله ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمقتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفتوح شد و خاطر همگان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملجأ داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملجأ پرداختند - و در پایان همین روز بهروزی اندروز سایر مقهوران از سمت چهار تیکوی باران بمقابله بهادران عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از آن حال کوتاه غظری بر بلندکن شیر آوزن و هزاران مردان که بی فاحش زنی اهل پیوسته با نخرخ در جنگ می زنند و بدون گزاره از پشت راس ایشان دمدم با ماله و سیاره بر سر پرخاش می روند چشمک تحریک جنگ زدن کردند - چون ازین کار کار بیجا که شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین نور بی مهر را به قهر خود چون پیغام زندگنی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گریختن است جنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندنی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانطالان رویی آن دو رویان ده دله خالصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجل آن ستاره سوختن قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهزی از روز مانده بهادران فیروزی نشان عیان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حمله صرصر اثر دلیران که پیوسته درین شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطه خال صفت روی میدان بودند همگی مانند پرچم پر خم سلسله مریان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر در افتادند - درین پراگندگی چندی آدم و اسپ ایشان بدست یغماکیان سپاه ظفر پنا در آمد - و یک تازان منوکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غلام معالوت روی داد •

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احوال اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری اقبال این بود که چون پسر محملدار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رتای ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی در خاطر راه داده این معنی را بخاندانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خاندانان فستاد که این به اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن گردد بموکیب سعادت گراید - خاندانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانشیناری و سربازی بدانجا ترکنازی نموده دستبردنی نمایان نماید درین صورت دست آرنزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله متین بجهت درخواه بندگی درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - محملدار خان این معنی مقدور را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق آسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشیند - درین نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر به بیضاپور آورده همانجا مکشون و مخزون ساخته بودند - مجمعه جمله اینها بدین ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصومیت خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست محملدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان بغما پرست افتاد - و بشامت لحوست و بدسکالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خدلان رند جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استحسن بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خاندانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد -

از سوانح عسکراقبال چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالا کوٹ که اهتمام تمام آن بعد از تمهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که رینگ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدها کارگر نیفتاده رخنه دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض رینگه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضه فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواست و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراحت چنانچه مقتضای حال و لزوم وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجه افسانه و افسون و تهمید دستار کج اندیشان و ناراستان و ثمره فریب و دمدمد غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماص عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و ملان بدست آریز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عنبر پذیرش و مردم نظام الملک از اسپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعزو ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسال داشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجملأ بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواست مقرون برضای جناب الهی نیست - و پسر ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهار مرخصی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجاری خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جرمی اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگان مسلم داشت - آنکه بنابر پیروی طریقه سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تنها پسندیده نموده و اکثراً بمجرد عفو نموده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود آن قدردان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و در نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جادانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلمه کشائیهای کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مغایع سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و ائصال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی در فیلان در روز دوشنبه ششم تیر ماه الهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یک هزار توپ خورد و کلان

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مصر جامع شده بود دعای از دیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه سپهر برآمده خلود جلا و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند - در آن میانه جبرئیل امین امین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشنده بی منت درخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بکوزه اقتدار در آورده - عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیمر تیغ و فگین دارد به نصت تصرف در آورد *

این دعائیست که بر اوج فلک نافرته

کنش لطف الهی بقبول استعجال

مجمعه عرضداشت سپه سالار متضمن بشاوت فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی و مؤده کشایش حصاربند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود هر سال انجمن حضور پر نور بآذین جشن عید گلابی زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کده جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سوز و سرور

نوی شادی بذروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکه دولت والا را بغیر رسم شادیانه بتوازش بادشاهانه نواختند - و همدین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و بهادران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با فالبری تکه لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خلصگی معلی بزین زرین با سلودول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دروانی کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شاد کامی ساخته مرتبه منصبش را بپایه پنجهزاری ذات و سوار از اصل و ائانه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هریک سزاوار حال و قد سادات شده نتیجه نیکو بندگی یافتند *

چون دریغوا که این مهم اهرم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدها و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جاوید بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مغذول و مغنوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نموده بود که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگی معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود -
 معینا مدت مذکور را پیوسته در معرک بمقابله و مقاتله غنیم که بنابر
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق پیش در پیش
 بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این
 معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملی که پی گزیده مکرر برای رسانیدن
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد گروه رسمی است آمد و شد
 می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف می توان گفت که پای واکب
 درین مراتب از خانه زمین بر روی زمین فرسیده باشد - و پشت مراکب
 زیندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین
 جمله قرار گرفت که نگهداری حصار دولت آباد و مضامین آنرا یکی
 از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت
 پاسداری قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه
 برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ ببال
 و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند بآسودگی بر آورده ستوران را
 آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قاذون
 خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرفرو بعدو بندی
 و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار
 و یساق شاق سختی بسیلر و مشقت بیشمار کشیده بودند و معینا در قلعه
 آذوقه نبود که آنرا سرمایه قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلیران
 بی گره جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد
 و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش
 از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت
 و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت کام همت فرا پیش نهاد - و چون
 خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده
 دانست که اقدام باین مهم کما یقینی از دست خان مذکور می آید -
 و معینا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز ندارند -
 چنانچه با وجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار عجز کار طلب کار گذار
 موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو
 گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصوب والا را بهم راهی
 او باز داشت - و خود با خان رحمان و دیگر سرداران فتح خان و
 نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر
 بیجاپوری همه جا از دور خود نمائی نموده مراسم شوخ چشمی بجا
 می آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشمال
 ایشان جلو می انداختند جلی نخود را گذاشته پیلای ادبار برادری قرار
 می تاخندند - و در طی بعضی ترکناز کار شان از دستبازی بسوزاری نیز
 می کشید - چنانچه تاناجی در رویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین
 میان به قتل رسید - چون نواحی ظفر نگر سرمزل سپاه ظفر دستگاه گردید
 بنابر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بیشمار بموجب
 طلب خانخانان و سزاولی متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع
 شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر
 رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود -
 لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف
 در آن جا داد - درین حال مراری و باقی مخدولان انجمن کنگاش آراسته
 رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز در گذشته
 بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلح آویزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمنزول عاقبت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان
بر روی روزگار خویش کشایند. بنابراین فرهاد پدر دودوله را برای درخواست
این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند. و بحکم آنکه خردمندان
گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم
نی دیانت و عهد مکران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان
ناشی می شود اگر چه مؤکد بایمان باشد مانند نفع گل و نشاء مل
دمی بیش نیاید. آن نویین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن
کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود.
و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب
و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید. و افسانه افسون و خدعه
می خواند. نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز
گردانید. آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر
شتافته بخاطر جمع در همان مبلچاها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت
هضم آن نیافته بودند جای گرفتند. و خاندوران درین آوان که آن
کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار
درمیان گرفته. آن آهنگ خراج داشتند که این حاصل خیر آثار را بزور
دست و ضرب بازو فتح نمایند. مکرر از حاصل بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ
آن معذوران را تنبیه و تادیب بلیغ نمود. و بنابر آنکه رعایای پرگفت
دولت آباد و فواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان
از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند
که من بعد سروکار باولایی دولت پایدار دارند غلّه بسیار به فروختن آورده
بودند. متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر
کشیده حال شان بعسرت نکشید. و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمایی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر
با لشکر بسیار و حشم بی شمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد
شد. و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر
عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند. لاجرم دیگر مقید به شیخ
چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند. چون خانخانان که درین
ایلاف از برید سریع السیر صرصر و پیک تیزنگ نظر قصب السبق سرعت
و عجلت در رفته بود به قصبه تری گان رسید. همانجا قضیه ناگزیر اهل
نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده
تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خلل زدن روانه
دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردن. مجمعه
سپه سالر بعد از ورود برهانپور، بنابر غور اندیشه خویش پیشه کم خردی
فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی
احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت. و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته
بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده
همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد. چون درینوا امر
عالی از روی عنایت تمام درباره خان دوران برین جمله زبور مدور یافت
که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه
است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط
آن بعداً او قرار یافته برگردن. لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم
مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه
داخل برهانپور شد.

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرصه داشت
راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسالمع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور

است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعه مذکور مکرر مالشی بسزایافته بودند فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را بایک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهجه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى بدست آمد - بیست و هفتم تیز عذایات الله ولد قاسم خان و بهادر کذبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عذایات الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان انانک و ذکور چهار صد تن بودند از نظر اتور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در بار او مبدول افتاده برآنبه مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قسارت قلب و شقاوت جبلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیکى از امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به یئس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و لوثیان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کار نامه مانعی و نگار خانه از رنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبیفا و علیهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و غریق گردید *

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج از تاب عارضه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام از دست دادند - و سودالمزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قالب تهی کنند - و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیزخته کار بد آن کشید که دیگر بیکدیگر نسانند - مجمله درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کار بار کوتاه کرده جمیع ت دعای جاندارانی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند - بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته اطبای پای تخت به خلعت های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای ناسور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر تیار مندان گیتی قسمت

۱ در نسخه (ل) این مطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفاکده عافیت الهی طلب نموده دو باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجا آورده - و مقارن دعای دوع این بلا و کرب کربویان عالم بالا لب بآمین کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن این مطلب اجابت طلب آمدند - و عالمی دردعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد - دای دعا گوئی و فاتحه خوانی و انعام خدمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند - و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استجاب بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت دها مقرون نجاح شده از دوع سود المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن ممدراج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قریب صلاح و سعاد گردید - قوایم طبایع و قوایم مکان که وهن و فقر بدین راه یافته بود دیگر ثبات و قری گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدورات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده - و هم کانور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربایی زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خلصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - دوم شهزور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافتند هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت جنوبی باهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیارت و نگین مهر انور در آمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقع است و هن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن امتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن قدوة دولت خواجهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجا پور مکرر در عرض عریض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومک این صوبه بنابر کشیدن یساق های شاق درین تازگی و زودی عدو بفری و کشور کشائی کما ینبغي متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نید و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزاده های نامدار با سایر اسباب جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبری دودمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهری سپری گشته آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنجاه هزار سوار از سرفرو تارک کامگاری برافراختند - و از مرحمت علم و تفکر و طومان و طوغ و تشریف خلعت خلص با ندری کمره زمره و مرارید و شمشیر مرصع و گبهرد مرصع و دو اسب خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که از نری شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و فیلی خامگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر همراهی بدرقه تائید جناب آلهی گماشته دست بدعای استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و انصال نامتناهی برداشتند *

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جی سنگه و راجه بیتل داس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا خطاب دولتیانی یافته و رشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندرمن بندیل و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قمر خان قزونی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدی و هزار تفنگچی و پیاده بسیار و بغدادی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تابینان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسب و فیل و راجه جی سنگه و اله و پردی خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسب و بعضی دیگر به عنایت اسب و جمعی به سروپای تنها سرافرازی یافته - اصالت خان از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشی گری لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانه عامه برای مدد خرج جرنیات دریاست عسکر مرید همراه داده یازده لک روپیه از خالصات صوبه مالوه برات دادند *

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - وزیر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده افتخار سرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت بمراسم پرشس باین روش تکرار مباحثات برافراشتند - که بادشاهزاده عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی او فرستادند که بعد از مراسم پرشس او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگان بتازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پرنور با کمال

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب انراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک اغیرا روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روائج اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبویها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت نجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب علم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگی باعث تحریص و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شارعها الصلوٰة و السلام شده

دیگر باره فرمان‌های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر و نواهی مکت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک معروضه بتاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص در باره سیل‌های شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مومنت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت ^۱ [بر سر سوختگان] ^۲ ایشان و منع آن ملاعین از سر ایداد اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بخنار و پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز گردید *

^۱ [هشتم] ^۲ ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داران گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد فکر بدست آمده بود یکجا نگهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

۱ ع [بر سوختگان زنان] ل * ۲ ع [دهم] ل *

سرشت و فساد نیت قبل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزیین یافت و سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی از شاهزادگان والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بنابراین بطریق اولی تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لجرم درین روز مبارک تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزار و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و تقاره و طرمان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سرافرازی یافت - و بذایر حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ استسعاد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعیین در فوج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدمت فوجداری اکبر اباد و منصب دو هزار و سوار و قائمی محمد سعید از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و منصب هزار و سوار و زمین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیح سرافراز و سربلند گردیدند •

درین سال به تجویز منجمان دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بطامیت تصدق که دافع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می نماید در همه سال مطلقاً مکروهی پیرامین وجود اقدس نگشت - درینولا پرسوتم سنگه نبیره راجه راج سنگه که بدلالیت هدایت از تیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خامه و هزار روپیه انعام اکرام یافت •

پنجم ماه مذکور مصلدار خان که سابقاً کیفیت نیکو خدمتی او گذارش یافت از دکن سعادت گرامی گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزار و سوار و غایت خلعت و گهپوه مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبرکسور و تلافی فتوری که بالحوال او راه یافته بود نمود و بارتفاع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار موندگیر از صوبه بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچی قطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون فل بایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلنفته داشت از سعادت اندوژی زمین بوس درگاه والا بکام خاطر فیروزی یافته سه راس اسپ عراقی با چند استر بروعی و شتر بخنی و انواع نقایس اقمشه ایران برسم پیشکش کشید •

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقرر این روز از داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و سوار و سوار سر سرافرازی برافراخت - از بدایع امور غریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظرگیان شد اینکه مقرب خان دکنی اسپه معلّم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیل که مست نبود یا چاره فیل که بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کله فیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی هم نبود آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجست و خیز در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتظر فرصت خود بوده فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خود را بهر یف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد - و چندان شگرفی و بهر العجیبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصه میدان فیل بند مات حیرت می ساخت •

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که درینولا حضرت واهب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمه سلطان پرویز مرحوم صبیغه فرخنده لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدم و برکت قدم داده بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامین آسمانی و برکات جاودانی گردید - بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده در تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها عطا کرد •

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بذل کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کده عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده آلهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانها رسیده نوبت سعادت مندیشان در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - مع هذا برخی از سعادت نصیب های بقعه کامل نصاب کشمیر دلپذیر مویذ تمشیت آن مشیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعه افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردانند -

و همدین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان نرین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر پهنای که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کوه می باشد ضرر کلی به زبردستان نرسد - و با این همه مردم مبتدیان را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلفاتی نقصان مالی ایشان از خزانه عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه متبرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هندوان است مقرر فرمودند - چون در پیشه برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر نفومند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بذل دفع ضرر زبردستان بیدرنگ آهنگ صید آن زبردست دبی چند نموده فیل سوار دو قلاده شیر تناور و دو دیگر ماده را که در نفومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة البرات بود باوجود عدم تهیه سامان طرازان کارخانجات سلطنت بذل امرگیتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قومی هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبه دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت تقبیل حلقه هلالی رکاب مبارک آن سرور که

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سرحلقه سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شده برین سرفرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گدّه که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجله بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افکند - این موضع در اصل بنا نهاده سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجمعه حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گدّه که هفتم ماه بود همزمان فتح و ضفر سوار شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف زیارت آن حظیرة خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بنجا آورده متوجه زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استغاثه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت فاتحه فایده مشاغل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک برافروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خامه شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند *

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانست سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستل سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بطاص بان موسوم است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر انگنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبی کلیم از شعرای سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید * رباعی *
چون شاهجهان بادشه کشورگیر افکند بصیدگاه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصه پالم چهل آهو افکند که نگذرد بیک صید در تیر
درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفرخان ابدال والی تبت
اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام سامی و سر منبر را از خطبه
القاب سامی منور نموده - و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سبیل نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگنه انباله که در عهد بادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند - درینولا بعد از

مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی
فردوس آئین که طرح انگذده عهد سعادت مهید بادشاهزادگی بود از پرتو
نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل
سرایستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک
به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قریه
حور عین و رابعه بذات سپهر برین فدا داشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن
پرگنه باسلس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبه سرهند که از جمله خالصات است مضرب سوادق
اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح
پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن
بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گزیده بود - و درختانش رشک طوبی
شده سدره آسا به مفتیهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس
غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت
دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمانی هفت
کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوسی طارم مقرفس آمد - چون وقت
قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکها
تا دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی
باشد یافت نمی شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندگان
معاقل عیش و عشرت بانفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت
بآذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح انگذده
حضرت جنت مکانی بود مامور شدند *